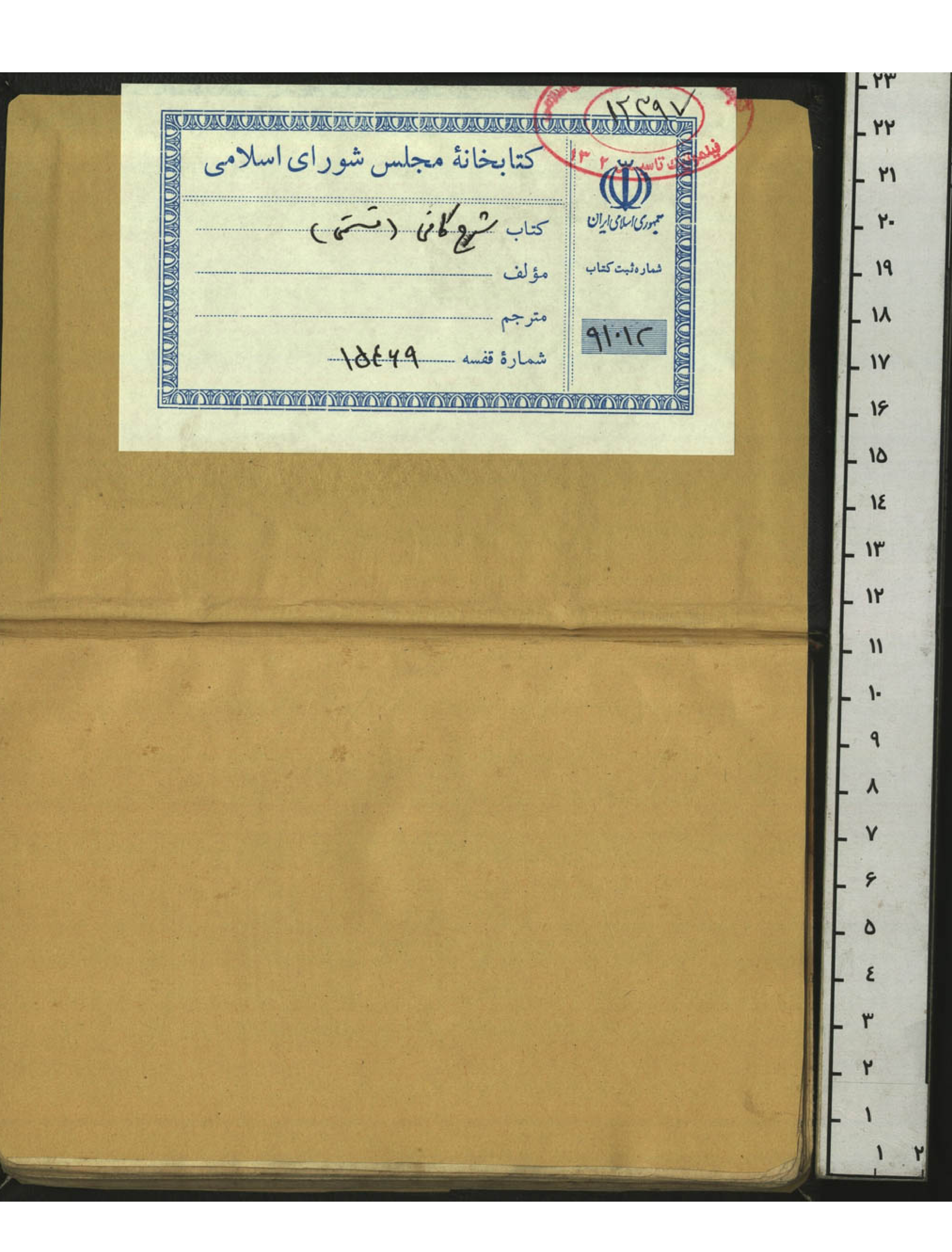

کتابخانه
شورای
۱۵



[illegible]

کفش [illegible] جبان حریری

کفش حروح جبانان نقال [illegible]

عشکار [illegible] حلاج [illegible]

اسید کاتب [illegible] عصیری [illegible]

١٥٤٦٩

٩١٠١٢

وله نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله اجمعين
وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازى القزوينى عفى عنهما مأمور
شد بصافى شرح كافى ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الرازى
الكلينى رضى الله تعالى عنه بزبان فارسى و بانجام رسيد شرح
بيست و يك كتاب از جمله سى و چند يا سى و چهار كتاب كه
جزو كافيست شروع نمود بعون الله تعالى بتاريخ روز جمعه غره
شهر رمضان سال هزار و هفتاد و هفت هجرى در شرح كتاب
بيست و دوم اصل كتاب الذبائح شرح ذبائح بفتح ذال با نقطه
و با يكنقطه و الف و كسر همزه و حاء بى‌نقطه جمع ذبيحه بفتح ذال
و كسر با است و آن فعيله بمعنى مفعوله است مأخوذست از ذبح
بفتح ذال و سكون با كه مصدر باب منع است بمعنى گلو بريدن

وگاهى

وگاهى مستعمل ميشود بعنوان مجاز در قدر مشترك ميان گلو بريدن
و نحر يعنى فرو بردن كارد و مانند آن در گودى بالاى سينه مثل
آنچه مى‌آيد در حديث هفتم باب سيوم و آنچه مى‌آيد در عنوان
باب پنجم وگاهى مستعمل ميشود در اعم از آن نيز يعنى اين كتاب
احاديث متعلقه بذبوحهاست در اين كتاب پانزده باب است
اول باب ما تدرك به الذبيحة دوم باب آخر منه فى حال الاضطرار
سيوم باب صفة الذبح والنحر چهارم باب الرجل يريد ان يذبح
فيسبقه السكين فيقطع الراس پنجم باب البعير والثور
يمتنعان من الذبح ششم باب الذبيحة تذبح من غير مذبحها هفتم
باب ادراك الذكاة هشتم باب من ذبح لغير القبلة او ترك
التسمية والجنب يذبح نهم باب الاجنة التى تخرج من بطون الذبائح
دهم باب النطيحة والمتردية وما اكل السبع تدرك ذكاتها
يازدهم باب الدم يقع فى القدر دوازدهم باب الاوقات
التى يكره فيها الذبح سيزدهم باب آخر چهاردهم باب ذبيحة
الصبى والمرأة والاعمى پانزدهم باب ذبائح اهل الكتاب

باب اول اصل باب ما تذکی به الذبیحه شرح تذکی بذال با نقطه بصیغه مضارع غائبه یا غائب مجهول معتل اللام وازباب تفعیل است التذکیه پاکیزه کردن یعنی حلال کردن حیوان در وقت کشتن آن باور به برای آلتیست یعنی این باب بیان چیزیست که پاکیزه کرده میشود بآن ذبیحه و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الذَّبِيحَةِ بِاللِّيطَةِ وَبِالْمَرْوَةِ فَقَالَ لَا ذَكَاةَ إِلَّا بِحَدِيدَةٍ شرح الليطه بکسر لام و سکون یا و دو نقطه در پایین و طا بی نقطه پوست نی که تیز میباشد المروه بفتح میم و سکون را بی نقطه سنگ تیز مثل سنگ آتش زنه ذکاة بفتح ذال با نقطه و تخفیف کاف و الف و تاء تانیث اسم مصدر باب تفعیل است الحدیده بفتح حاء بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول و تاء وحدت آلتی که از آهن ساخته شده باشد برای بریدن یا سوراخ کردن خواه آهن نرکه فولادست و خواه آهن ماده یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از ذبح کرده شده

بلیطه

بپوست نی تیز و بسنگ تیز پس امام گفت که نیست پاکیزه کردن ذبیحه مگر بآهنی دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الذَّبِيحَةِ بِالْعُودِ وَالْحَجَرِ وَالْقَصَبَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يَصْلُحُ الذَّبْحُ إِلَّا بِالْحَدِيدَةِ

قال ع

شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که پرسیدم امام را از ذبح کرده شده بچوب و سنگ و نی پس امام گفت که گفت علی صلوات الله علیه که خوب نمیشود ذبح مگر بآهن سیوم اصل عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا يُؤْكَلُ مَا لَمْ يُذْبَحْ بِحَدِيدَةٍ شرح روایتست از ابو بکر حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که خورده نمیشود آنچه ذبح کرده نشده بآهنی چهارم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الذَّكَاةِ فَقَالَ لَا يُذَكَّى إِلَّا بِحَدِيدَةٍ نَهَى عَنْ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ شرح روایتست از سماعه بفتح سین و تخفیف میم ابن مهران

بکسر میم و سکون ها که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از پاکیزه
کردن ذبیحه پس امام گفت که پاکیزه کرده نمیشود مگر با جنس که نهی کرد
از ذبح بغیر آهن امیر المؤمنین صلوات الله علیه باب دوم اصل
باب اکرمنه فی حال الاضطرار شرح این بابی دیگر است از انچه
تذکیه با آن میشود در حال اضطرار و در این باب سه حدیث است
اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الذَّبِيحَةِ
بِغَيْرِ حَدِيدَةٍ قَالَ اِذَا اضْطُرِرْتَ اِلَيْهَا فَاِنْ لَمْ تَجِدْ حَدِيدَةً
حَدِيدَةً فَاذْبَحْهَا بِحَجَرٍ شرح اضطررت بطاء و کسر راء اول بصیغه
ماضی مخاطب مجهول باب افتعال است یعنی روایت است از محمد بن
مسلم که گفت امام محمد باقر علیه السلام در ذبیحه بغیر آهنی
گفت که چون ناچار شوی سوی ذبح آن ذبیحه پس اگر نیافتی
آهنی را پس ذبح کن از سنگی مثلا دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْوَةِ وَ
الْقَصَبَةِ وَالْعُودِ اَيُذْبَحُ بِهِنَّ اِذَا لَمْ يَجِدُوا سِكِّيناً

قال

قَالَ اِذَا فُرِيَ الْاَوْدَاجُ فَلَا بَاْسَ بِذٰلِكَ شرح فری بفاء و را
بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است اوداج بفتح همزه و سکون واو و دال بی نقطه و
الف و جیم جمع ودج بفتح واو و فتح دال است و آن بمعنی رگ گردن است
و استعمال اوداج اینجا باعتبار تغلیب است زیرا که عبارت است
از چهار عضو مجوف که در گردن است اول راه نفس و آن قصبه
شش است که منتهی میشود در جانب بر حنجره و آن دور تر
از قفا است نسبت به عضو دیگر و دوم و سیوم دو رگ که
در دو پهلوی عضو اول است و چهارم مری بفتح میم و کسر راء بی نقطه
و سکون یا و همزه و آن راه طعام و آب است و متصل بعضو
اول است و بقفا نزدیکتر است از سه عضو دیگر یعنی روایت است
از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم اول گفت
که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از سنگ و نی و چوب
که آیا ذبح کرده میشود با اینها چون نیافتند کارد را امام گفت
که چون بریده شود آن رگهای چهارگانه پس نیست پروایی

ما بان سیوم اصل عن زید الشحام قال سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل لم یکن بحضرته سکین أیذبح بقصبة
فقال اذبح بالقصبة وبالحجر وبالعظم وبالعود اذا لم تصب
الحدیدة اذا قطع الحلقوم وخرج الدم فلا باس شرح
لم تصب بضاد بی‌نقط و بای یکنقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم
معتل العین باب افعالست قطع بصیغه مجهول و معلوم باب
منع میتواند بود الحلقوم بضم حای بی‌نقط و سکون لام و ضم قاف
گلو و آن مجموع مرکب از راه نفس و راه طعام و آبست و
بریدن آن لی بریدن دو رگ که در دو پهلوی راه نفس
است نیز باشد پس منافات نیست میان این حدیث و
حدیث سابق و بعضی حلقوم را بمعنی راه نفس گرفته اند
و دفع منافات بحمل این حدیث بر وقت ضرورت کرده اند
والله اعلم یعنی روایتست از زید پیه فروش گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نبود در جای حضور
او کاردی آیا ذبح میکند نبی پس امام گفت که ذبح کن نبی

وبسنگ

وبسنگ و باستخوان و بچوب چون نیافتی آهنی را چون بریده
شد گلو و بیرون آمد خون پس نیست پروایی باب سیوم اصل
باب صفة الذبح والنحر شرح الذبح بفتح ذال بانقط و سکون
بای یکنقط و حای بی‌نقط مصدر باب منع بریدن رگ گلای
کشتن النحر بفتح نون و سکون حای بی‌نقط و رای بی‌نقط مصدر
باب منع طعنه فرو بردن در بالای سینه حیوان یعنی
این باب بیان چگونگی ذبح گاو و گوسفند و مرغ و مانند
آنها و نحر شترست و در این باب هشت حدیث هست اول
اصل عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام
النحر فی اللبة والذبح فی الحلق شرح اللبة بفتح لام و تشدید
بای یکنقط گو بالای سینه الحلق بفتح حای بی‌نقط و سکون لام
و قاف گلو یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که طعنه زدن برای تذکیه در گو
بالای سینه است و بریدن رگ برای تذکیه در گلوست
دوم اصل عن صفوان قال سالت ابا الحسن علیه السلام

عَنْ ذَبْحِ الْبَقَرِ فِي النَّحْرِ فَقَالَ لِلْبَقَرِ الذَّبْحُ وَمَا نُحِرَ فَلَيْسَ بِذَكِيٍّ
شرح ذبح در کلام سائل بمعنی شق است و در کلام امام بمعنی قطع
اوداج است و در اینجواب اشارتست باینکه ذبح بقره که
مذکور است در سوره بقره در اِنَّ اللهَ يأمركم اَنْ تذبحوا
بقرةً و در فذبحوها وما كادوا يفعلون بمعنی شق نيست بلكه
بمعنی قطع اوداج است مطرزی در مغرب گفته که والذبح قطع
الاوداج وذلك للبقر والغنم ونحوهما النحر بفتح و سکون نون
و فتح حاء گود بالای سینه و سر زمینی که در ان نحر میشود و مراد
اینجا معنی اوست نحر بصیغه مجهول باب منع است الذکی بفتح
ذال با نقطه و تشدید یا فعیل بمعنی فاعل پاکیزه یعنی روایتست
از صفوان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از
شکافتن گاو در گودی سینه پس امام گفت که برای گاو قطع
اوداجست و هر گاو که نحر کرده شد پس نیست پاکیزه سیوم
اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يَذْبَحُونَ الْبَقَرَ وَإِنَّمَا يَنْحَرُونَ

فِي اللَّبَّةِ

فِي اللَّبَّةِ فَمَا تَرَى فِي أَكْلِ لَحْمِهَا قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَبَحُوهَا
وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا مَا ذُبِحَ شرح بقر جمع بقرة است
و در ضمیر راجع بمثل این جمع تأنیث و تذکیر جایز است نظیر نخل خاوية
و نخل منقعر یذبحون بفتح جیم و ضم همزه بصیغه مضارع جمع مذکر
غائب معتل الفاء واوی باب منع است و در بعض نسخ
بجای آن ینحرون بنون و حاء بی نقطه و راء بی نقطه هست و حاصل
هر دو یکیست خواندن این آیه در اینمقام برای اشعار بدو
جهت اول تغییر وما کادوا یفعلون باینکه کار یهود نحر
بقره بوده و هرگز ذبح آن نمیکرده اند و در ان واقعه بقصد
ذبح شدند دوم تشبیه اهل مکه بیهود در امتناع از ذبح گاو
والتزام نحر آن یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت
که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستیکه اهل مکه
ذبح نمیکنند گاو را از اجرای سنت که کارد میزنند در گود بالای
سینه پس چه می بینی در خوردن گوشت آنها راوی
گفت که پس گفت امام علیه السلام از سوره بقره که پس

ذبح کردند انگاه او را نزدیک نبودند که کشند امام گفت که مخور
از انها مگر انچه که مذبوح شد **چهارم اصل** عَن حُمرانَ بنِ اَعیَنَ
عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ سالتُهُ عَنِ الذَّبحِ فَقالَ
اِذا ذَبَحتَ فَاَرسِل وَلا تَکتِف وَلا تُقَلِّبِ السِّکّینَ لِتُدخِلَها
مِن تَحتِ الحُلقُومِ وَتَقطَعَهُ اِلی فَوقٍ وَالاِرسالُ لِلطَّیرِ
خاصَّةً فَاِن تَرَدّی فی جُبٍّ اَو وَهدَةٍ مِنَ الاَرضِ فَلا صحّة
تَاکُلهُ وَلا تُطعِمهُ فَاِنَّکَ لا تَدری اَلتَّرَدّی قَتَلَهُ اَوِ الذَّبحُ
شرح لا تکتف بتاء دو نقطه در بالا و فا بصیغه نهی حاضر
معلوم باب ضرب است الکتف بفتح کاف و سکون
تاء دو بال مرغ را بیکدیگر پیوسته کردن در پشت آن
لا تقلب بقاف و باء یکنقطه بصیغه نهی حاضر معلوم باب
ضرب است لتدخلها بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
افعالست تانیث ضمیر مبنی بر جواز تانیث و تذکیر سکین است
تحت و فوق اینجا عبارتست از تحت و فوق در وقت
خوابانیدن برای ذبح و آن عکس تحت و فوق در وقت

ایستادن

ایستادن گاو و گوسفند است فوق مبنی بر ضم و مجرور منون
میتواند بود تردی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است
جب بضم جیم و تشدید باء یکنقطه است وهده بفتح واو و سکون
هاء و دال بینقطه است لا تطعمه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعالست
یعنی روایتست از حمران بضم حاء بینقطه و سکون میم ابن اعین
بفتح همزه و سکون عین بینقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین
از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت که پرسیدم امام
از چگونگی ذبح پس امام گفت که چون ذبح کردی مرغ را پس
سر ده و دو بالش را در پشت پیوسته مکن و بر مگردان
کارد را برای اینکه فرو بری آنرا در پایین گلو و بری گلو را
تا بالا و سر دادن برای مرغست و بس پس اگر مذبوح افتاد
در چاهی یا گودی از زمین پس مخور آنرا و مخوران آنرا چه بدرستیکه
تو نمیدانی که افتادن کشت آنرا یا ذبح مناسب این گذشت آیا
در کتاب الصید در حدیث نوزدهم باب اول و حدیث
یازدهم باب چهارم **اصل** وَاِن کانَ شَیءٌ مِنَ الغَنَمِ فَامسِک

صُوفَةُ اَوْ شَعْرَهُ وَلَا تُمْسِكَنَّ يَدًا وَلَا رِجْلًا وَاَمَّا الْبَقَرُ فَاعْقِلْهَا
وَاَطْلِقِ الذَّنَبَ وَاَمَّا الْبَعِيرُ فَشُدَّ اَخْفَافَهُ اِلَى اٰبَاطِهِ
وَاَطْلِقْ رِجْلَيْهِ وَاِنْ اَفْلَتَكَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ وَاَنْتَ
تُرِيدُ ذَبْحَهُ اَوْ نَدَّ عَلَيْكَ فَارْمِهِ بِسَهْمِكَ فَاِذَا هُوَ
سَقَطَ فَذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الصَّيْدِ شرح فامسک بصیغه امر باب
افعالست لا تمسکن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعال
موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است البقر مرفوع ومنصوب
میتواند بود فاعقلها بصیغه امر باب ضرب است اطلق بصیغه
امر باب افعالست شده بضم شین با نقطه وتشدید دال
بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است اخفاف بفتح
همزه وسکون خاء با نقطه ودو فاء جمع خف بضم خاء وتشدید
فاء و در پای شتر استعمال صیغه جمع در تثنیه جایز است
خصوصا اینجا که مراد حوالی دو سر دست است آباط بهمزه
والف وبای یکنقطه والف وطای بی نقطه جمع ابط بکسر همزه
وسکون دیگر بار دو بیخ بغل ومراد بستن دو دست شتر

بیکها

بیکو یکراست در هر موضعیکه باشد از جمله سر دو دست تا بیخ
دو بغل و اگر مراد بستن سر دست بیخ بغل میبود اخفاف وآباط
بلفظ جمع بی نقطه مناسب نمیبود افلتک بفا وتا دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعالست ند بنون و
تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی غائب مجهول باب ضرب است
علیک نایب فاعلست و علی برای اضرار است الند
بفتح نون و تشدید دال گریختن شتر و مانند آن بمنزلة الصید
اشارتست باینکه اگر در وقت تیر انداختن بسم الله گوید
دادر اگر زندگی آن نکند حلالست یعنی واگر باشد چرندی
از گوسفند پس نگاهدار پشم آنرا اگر میش باشد یا موی
آنرا اگر بز باشد و نگاه مدار البته دستی را و نه پایی را واما
گاو پس ببند دست و پای آنرا و رها کن دم آنرا واما
شتر پس ببند حوالی دو سر دست آنرا تا حوالی دو بیخ بغل
آن و رها کن دو پای آنرا و اگر رها شود از تو چیزی از مرغان
در حالی که تو میخواهی ذبح آنرا یا گریخته شود بر تو شتر و مانند

آن پس بینداز بجانب آن تیر خود را پس چون آن افتاد پس
تذکیه کن آنرا اگر ادراک نمودی کیش کردی مانند شکار پنجم
اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن الذبیحة فقال علیه السلام استقبل بذبیحتک القبلة
ولا تنخعها حتی تموت ولا تأکل من ذبیحة ما لم تذبح
من مذبحها شرح استقبل بصیغه امر است با در بذبیحتک
برای تعدیه و بمعنی مع میتواند بود والقبلة منصوبست لا تنخعها
بنون وخاء با نقطه وعین بی نقط بصیغه نهی مخاطب معلوم
باب منع است النخع بفتح نون وسکون خاء بریدن مغز
حرام که در مهره گردنست وآنرا نخاع بضم وفتح وکسر نون
مینامند ومراد نهی از تجاوز از حد ذبح است بانیروش که
بعد از بریدن گلو مغز حرام نیز بریده شود ذبیحة با تنوین است
ما مصدریه مصدر زمانیه لم تذبح بصیغه مضارع غائبه مجهول
باب منع است من بمعنی فی است مذبح بفتح میم وفتح با بصیغه
اسم مکان باب منع است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از

ظرف مستقر

امام

امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از ذبیحه
پس گفت امام علیه السلام که برابر کن ذبیحه خود را بقبله
و مغز حرام کردن آنرا تا آنکه میرد و مخور از ذبیحه در وقتی که
ذبح کرده نشده باشد در جای ذبح آن مراد برای بریدن
اوداج اربعه است واین اشارتست باینکه گاهی بریدن
گلو واقع میشود بی بریدن سه رگ که پیش از آنست و
منتهی میشود بگرهی که در گردنست پس اگر کارد در بالای
گره که در جانب سر است واقع شود در غیر مذبح ذبح
اگرچه گلو بریده شده ششم اصل عن محمد الحلبی قال قال ابو
عبد الله علیه السلام لا تنخع الذبیحة حتی تموت فاذا
ماتت فانخعها شرح روایتست از محمد حلبی گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که مغز حرام کردن ذبیحه را تا
آنکه میرد پس چون مرد پس مغز حرام آنرا هفتم اصل عن
غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه قال لا تنخع الشاة عنده

الشَّاةِ وَالجَزُورِ عِنْدَ الجَزُورِ وَهُوَ يَنظُرُ اِلَيهِ شرح الجزور بفتح
جیم و ضم زای با نقطه و سکون واو و رای بی‌نقطه شتری که آماده
برای کشتن باشد و الجزور از قبیل مجاز است شاکله است
مثل علفته تبنا و ماء باردا زیرا که جزور ذبح نیست حقیقه بلکه
نحر است یا مراد از ذبح قدر مشترک میان گلو بریدن و نحر است
موافق آنچه بیان شد در شرح عنوان کتاب یعنی روایت است
از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین
و ثای سه نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام
آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که ذبح مکن گوسفند را
نزد گوسفند دیگر و نه شتر را نزد شتر در حالی که آن نگاه کند بسوی
آنکه کشته میشود هشتم اصل عَن مُحَمَّدِ بنِ یَحیَی رَفَعَهُ قَالَ
قَالَ اَبُو الحَسَنِ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَام اِذَا ذُبِحَتِ الشَّاةُ وَ
سُلِخَت اَو سُلِخَ شَیءٌ مِنهَا قَبلَ اَن تَمُوتَ لَم یَحِلَّ اَکلُهُ
شرح ذبحت بصیغه ماضی غائبه مجهول باب منع است سلخت
بسین بی‌نقطه و خای با نقطه بصیغه مجهول باب منع و نصر است

ضمیر اکله راجع بشیء منها است و مراد اینست که هر دو صورت
ذبح آن چیز آن حلال نمیشود یعنی روایت کرد محمد بن یحیی بالا
بردن سند حدیث را گفت که گفت امام رضا علیه السلام که
چون ذبح کرده شد گوسفند و پوست کنده شد یا پوست
کنده شد چیزی از آن پیش از آنکه میرد حلال نشد خوردن
چیزی از آن باب چهارم اصل باب الرجل یرید ان یذبح
فیسبق السکین فیقطع الراس شرح فیسبق بسین بی‌نقطه
و بای یکنقطه و قاف بصیغه مضارع غائب معلوم باب
ضرب و نصر است السکین مرفوعست فیقطع بصیغه معلوم
و مجهول میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بسکین و
راجع برجل میتواند بود و حاصل همه یکیست یعنی این باب
بیان مردیست که میخواهد که ذبح کند و تجاوز از حد آن
بکند پس پیشی میگیرد او را کارد پس جدا میکند سر را در
این باب سه حدیث است اول اصل عَنِ الفُضَیلِ بنِ
یَسَارٍ قَالَ سَأَلتُ اَبَا جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَام عَن رَجُلٍ ذَبَحَ فَسَبَقَ

السِّكِّينُ فَيَقْطَعُ رَأْسَهُ فَقَالَ هُوَ ذَكَاةٌ وَحِيَّةٌ لَا بَأْسَ
بِأَكْلِهِ شرح ضمیر هو راجع بذبح است یا راجع بمرجع ضمیر راسه است
و آن مذبوح است و بنا بر اول ذکاة که اسم مصدر باب تفعیل
است بمعنی خود است و بنا بر دوم مستعمل در معنی مفعول است
وحیه بفتح واو و کسر حاء بی نقط و تشدید یاء دو نقطه در پایین
فعیله بمعنی فاعل باب ضرب است الواحی شتابان ضمیر
باکله راجع بمذبوح است یا راجع برجل است و بنا بر اول مصدر
مضاف بمفعول است و بنا بر دوم مضاف بفاعل است یعنی
روایت است از فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه ابن یسار بفتح
یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقط گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که ذبح کرد پس پیشی گرفت
او را پس جدا کرد سر مذبوح را پس امام گفت که آن ذبح پاکیزه
کردنی شتابانست نیست پروایی بخوردن آن مذبوح
دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ مُسْلِمٍ ذَبَحَ شَاةً وَسَمَّى فَسَبَقَتْهُ السِّكِّينُ بِحَدِّهَا

فأبان

فَأَبَانَ الرَّأْسَ فَقَالَ إِنْ خَرَجَ الدَّمُ فَكُلْ شرح ان خرج الدم یعنی
ان خرج الدم معتدلا است بقرینه الخ که می آید در حدیث دوم
باب هفتم و این اشارتست باینکه گاهی تندی بریدن مجروح کردن
بحدی میرسد که خون آن مانند خون میت میشود در بیرون آمدن
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه
السلام را از مسلمانی که ذبح کرد گوسفندی را و ذکر کرد اسم الله
در وقت ذبح پس پیشی گرفت او را کارد بسبب تندی آن پس جدا
کرد سر را پس امام گفت که اگر بیرون آمد خون پس بخور
سیوم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَذْبَحُ فَتُسْرِعُ السِّكِّينُ فَتُبِينُ
الرَّأْسَ فَقَالَ الذَّكَاةُ الْوَحِيَّةُ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ إِذَا لَمْ يَتَعَمَّدْ بِذَلِكَ
شرح تسرع بسین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعالست
السکین مرفوع است و الراس منصوبست الذکاة خبر مبتداء
محذوفست تقدیره هو یعنی روایتست از مسعده بفتح میم و سکون
سین بی نقط و فتح عین بی نقط و دال بی نقط ابن صدقه بفتح صاد

بنقطه و فتح دال ... گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق ... که بتحقیق رسیده شده بود از مردی
که ذبح میکند پس شتاب میشود کارد پس جدا میکند سر مذبوح را
پس امام گفت که آن پاکیزه کردنی شتابانست نیست بدوایی
بخوردن آن مذبوح چون دانسته نکرده باشد آن عمل را باب
پنجم اصل باب البعیر والثور یمتنعان من الذبح شرح مراد بذبح
قدر مشترک میان گلو بریدن و نحر است موافق انچه بیان
شد در شرح عنوان کتاب یا ذکر ذبح بعنوان شامل ست و آن
در ثور است زیرا که در بعیر نحر میباشد یعنی این باب بیان
شتر و گاو نراست که سر باز میزنند از ذبح و در این باب پنج حدیث
است اول اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ
قَالَ اِذَا امْتَنَعَ عَلَيْكَ بَعِيرٌ وَاَنْتَ تُرِيدُ اَنْ تَنْحَرَهُ فَانْطَلَقَ
مِنْكَ وَاِنْ خَشِيتَ اَنْ يَسْبِقَكَ فَضَرَبْتَهُ بِسَيْفٍ اَوْ
طَعَنْتَهُ بِرُمْحٍ بَعْدَ اَنْ تُسَمِّيَ فَكُلْ اِلَّا اَنْ تُدْرِكَهُ وَلَمْ يَمُتْ
بَعْدُ فَذَكِّهِ شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام

کفت

کفت که چون سر باز زند بر تو شتری بر حالی که تو میخواهی که
نحر کنی آنرا پس رها شود از تو پس اگر ترسی که پیشی گیرد تر او
ناپیدا شود پس بزنی آنرا بشمشیری یا طعن کنی آنرا به نیزه
بعد از انکه ذکر اسم الله کنی پس بخور مگر انکه دریابی آنرا بر حالی
که نمرده هنوز پس تذکیه کن آنرا انجا دوم اصل عَنْ عِيصِ بْنِ
الْقَاسِمِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ اِنَّ ثَوْرًا بِالْكُوفَةِ
ثَارَ فَبَادَرَ النَّاسُ اِلَيْهِ بِاَسْيَافِهِمْ فَضَرَبُوهُ فَانْتَهَى فبا
اِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فَسَالُوهُ فَقَالَ ذَكَاةٌ
وَحِيَّةٌ وَلَحْمُهُ حَلَالٌ شرح ثار بثا سه نقطه و الف و را بی نقطه
بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر است الثوران بفتح ثا و فتح
واو از جا در آمدن بسرکشی فانتهی بصیغه ماضی غائب معلوم
باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بخبر آن عمل است ذکاة خبر مبتدای
محذوفست یعنی روایتست از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت که بدرستیکه گاو نری در کوفه سرکشی کرد

فَاَتَوْا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فَاَخْبَرُوهُ

پس دویدند مردمان سوی گاو پس با شمشیرهای خود پس زدند او را
پس خبر رسید سوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پس رسیدند
او را پس گفت که آن پاکیزه کردنی شتابانست و گوشت آن
گاو حلالست **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَوْرٍ تَعَاصَى فَابْتَدَرَهُ قَوْمٌ بِأَسْيَافِهِمْ وَسَمَّوْا
فَأَتَوْا عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ هٰذِهِ ذَكَاةٌ وَحِيَّةٌ
وَلَحْمُهُ حَلَالٌ **شرح** تعاصی بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفاعلست
برای مبالغه عصیان است و ابتدر بفتح میم مشدده است و مضمون
این موافق سابقست **چهارم اصل** عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ
الْمَلِكِ وَعَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ قَوْمًا أَتَوُا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا
إِنَّ بَقَرَةً لَنَا غَلَبَتْنَا وَاسْتَصْعَبَتْ عَلَيْنَا فَضَرَبْنَاهَا
بِالسَّيْفِ فَأَمَرَهُمْ بِأَكْلِهَا **شرح** روایتست از فضل بن عبد الملک
و عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه جمعی آمدند نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفتند که بدرستیکه

گاوی

گاوی از ما عاجز کرد ما را و سرکشی کرد بر ما پس زدیم او را بشمشیر
پس امر کرد ایشانرا بخوردن آن **پنجم اصل** عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ
قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعِيرٌ تَرَدَّى فِي بِئْرٍ كَيْفَ
يُنْحَرُ قَالَ تُدْخِلُ الْحَرْبَةَ فَتَطْعَنُهُ بِهَا وَتُسَمِّي وَتَأْكُلُ **شرح** تردی
برا بی‌نقط و دال بی‌نقط و الف منقلب از یا بصیغه ماضی
غائب معلوم باب تفعل است ینحر بصیغه مضارع غائب مجهول
باب منع است تدخل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست
تطعنه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است تسمی و
تاکل بصیغه مخاطب معلوم است **یعنی** روایتست از اسمعیل جعفی
بضم جیم و سکون عین بی‌نقط و فا گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که شتری افتاد در چاهی چگونه نحر کرده میشود
او امام گفت که داخل چاه میکنی حربه را مثل نیزه پس طعن میکنی
او را با آن حربه و بسم الله میگوئی در وقت طعن و میخوری
ششم اصل باب الذبیحة تذبح من غیر مذبحها شرح این باب
بیان ذبیحه است که ذبح کرده میشود در غیر جای مقرر برای ذبح آن

در این باب یک حدیث است اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل ضرب بسیفه جزوراً او شاةً فی غیر
مذبحها وقد سمّی حین ضرب فقال لا یصلح اکل ذبیحة
لا تذبح من مذبحها یعنی اذا تعمّد لذلک ولم تکن حاله
حال اضطرار فامّا اذا اضطرّ الیها واستصعب علیه
ما یرید ان یذبح فلا بأس بذلک شرح ذبح ماخوذ است
از ذبح که قدر مشترک میان گلو بریدن ونحر است موافق
آنچه مذکور شد در شرح عنوان باب سابق یعنی تا آخر کلام راو
است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که زد شمشیرش شتر را یا گوسفند را در غیر جای
ذبح آن مخالطه و بتحقیق بسم الله گفت در وقتیکه زد پس امام
گفت که خوب نیست خوردن آن ذبیحه که ذبح کرده نمیشود در
جای ذبح آن میخواهد که ذبح کند پس نیست پروائی بآن عمل باب
هفتم اصل باب ادراک الذکاة شرح این باب بیان در
یافتن تذکیه حیوانست در این باب شش حدیث است

که چون قصد کرده باشد برای آن
عمل و نباشد حال او حال ناچار
پس اما چون مضطر شود بسوی آن
حال و سرکش شود بر او و اگر
میخواهد چه

اول

اوّل اصل عن عبد الله بن سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال فی کتاب علیّ صلوات الله علیه قال اذا طرفت العین
او رکضت الرجل او تحرّک الذنب وادرکته فذکّه
شرح روایتست از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه گفت که
چون حرکت کند پلک چشم یا حرکت کند پا یا حرکت دم کند
دریابی آنرا پس تذکیه کن آنرا دوم اصل عن الحسن بن مسلم
قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ جاءه محمد بن
عبد السلام فقال له جعلت فداک یقول لک جدّی انّ
رجلاً ضرب بقرةً بفأس فسقطت ثم ذبحها فلم یرسل
معه بالجواب ودعا سعیکة مولاة امّ فروة فقال لها
انّ محمداً اتانی برسالة منک فکرهت ان ارسل الیک
بالجواب معه ان کان الرجل الذی ذبح البقرة حین
ذبح خرج الدم معتدلاً فکلوا واطعموا وان کان خرج
خروجاً متثاقلاً فلا تقربوه شرح حدی شاید که عبارت باشد از

عبد الرحمن بن نعیم ازدی ام فروه مادر امام جعفر صادق علیه السلام
است وزوجه او نیز ام فروه نام داشته ودختر او نیز آن نام
داشته فقال لها بعنوان پیغام داد پس سنک بفتح کاف
کافست ومراد اینست که گفت سعیده را که بگو جد محمد را که
چنین وچنین الرجل مرفوع واسم کان است الذی صفت
الرجل است حین ظرف خرج است ومقدم شده بر عامل
ومضافست خرج بخاء با نقطه وراء بی نقطه وجیم بصیغه ماضی غائب
معلوم باب تفعیل خبر کان است التخریج چیزی را خارج شمردن نظر
تحسین وتقبیح الدم منصوب ومفعول به خرج است معتدلا صفت
مفعول مطلق محذوفست بتقدیر خروجا معتدلا یا تونیه اینکه
خروجا در شق دوم مذکور است ضمیر مستتر در کان در دوم
راجع بالرجل است خرج اینجا نیز از باب تفعیل است فلا تقربوه
از باب علم است یعنی روایتست از حسن بن مسلم گفت
که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام که آمد نزد او محمد بن
عبد السلام پس گفت امام را که قربانت شوم میگوید ترا جدم

که بدرستی

که بدرستی که مردی نزد گاو وی را به تبری پس گاو افتاد بعد
از آن ذبح کرد آنگاو را پس امام نفرستاد با محمد جواب
مسئله را وخواند سعیده کنیز ام فروه را پس پیغام رسان
کرد او را که بدرستی که محمد آورد نزد من پیغامی را از تو پس
دوست داشتم این را که فرستم بسوی تو جواب را او اگر باشد
که ذبح کرد آنگاو را ... که خارج شمرد
خون را فروجی متعارف در ذبح پس بخورید وبخورانید واگر
نباشد بانیروش که خارج شمرد خون را فروجی سنگین پس نزدیک
مشوید آنگاو را سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِذَا طَرَفَتِ الْعَیْنُ اَوْ رَکَضَ
الرِّجْلُ اَوْ تَحَرَّکَ الذَّنَبُ فَکُلْ مِنْهُ فَقَدْ اَدْرَکْتَ ذَکَاتَهُ
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب. چهارم اصل
عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
شَکَکْتَ فِی حَیٰوةِ شَاةٍ وَرَاَیْتَهَا تَطْرِفُ عَیْنَهَا اَوْ تُحَرِّکُ

أُذُنَيهَا أَوْ تَمْصَعُ بِذَنَبِهَا فَاذْبَحْهَا فَإِنَّهَا لَكَ حَلَالٌ شرح
تطرف صیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است چشمها
منصوبست تحرک از باب تفعیل است تمصع بصاد بی‌نقط
و عین بی‌نقط از باب منع است یعنی روایتست از ابان
بفتح همزه و تخفیف با یکنقط ابن تغلب بفتح تا دو نقطه در
بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و با یکنقط از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شک کردی در زندگی
گوسفندی و دیدی آنرا که برهم میزند چشمش را یا حرکت
میدهد دو گوشش را یا میزند بدمش پس ذبح کن آنرا چه
بدرستی که آن ترا حلالست پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الذَّبِيحَةِ فَقَالَ
إِذَا تَحَرَّكَ الذَّنَبُ أَوِ الطَّرْفُ أَوِ الْأُذُنُ فَهُوَ ذَكِيٌّ
شرح طرف بفتح طا و سکون راست یعنی روایتست از محمد
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از ذبیحه پس گفت که چون حرکت کرد دم یا چشم یا گوش

پس آن پاکیزه است مراد اینست که میته نیست پس ذبح
است ششم اصل عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ قَالَ فِي الشَّاةِ إِذَا طَرَفَتْ عَيْنُهَا أَوْ حَرَّكَتْ ذَنَبَهَا
فَهِيَ ذَكِيَّةٌ شرح روایتست از رفاعه بکسر را بی‌نقط از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در گوسفند که چون
برهم زند چشمش را یا حرکت داد دمش را پس آن پاکیزه
و قابل ذبحست باب هشتم اصل باب من ذبح لغير القبلة أو ترك
التسمية والجنب يذبح شرح این باب بیان کسی است که
ذبح کند سوی غیر قبله یا ترک کرد ذکر اسم الله را و بیان
جنب که ذبح کند در این باب شش حدیث است اول اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
ذَبَحَ ذَبِيحَةً فَجَهِلَ أَنْ يُوَجِّهَهَا إِلَى الْقِبْلَةِ قَالَ كُلْ مِنْهَا
فَقُلْتُ لَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يُوَجِّهْهَا قَالَ فَلَا تَأْكُلْ مِنْهَا وَلَا تَأْكُلْ
مِنْ ذَبِيحَةٍ مَا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا
أَرَدْتَ أَنْ تَذْبَحَ فَاسْتَقْبِلْ بِذَبِيحَتِكَ الْقِبْلَةَ شرح جهل

بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و مراد خطا کردن در جانب
قبله است که شاید که شامل نسیان نیز باشد و شاید که
جهل بمسئله را نیز شامل باشد بنا بر ظاهر انچه می آید در بعض
احادیث آخر این باب مثل الذبیحة بالاسم و مثل هو الاسم و
مثل انما هو الاسم زیرا که ظاهر است که یهود و نصاری توجیه
ذبیحه سوی کعبه نمیکنند پس اگر جهل بمسئله مانع باشد پس جهل
مانع حلال بودن ذبیحه ایشان در ترک تسمیه خوب نمینماید
لم یوجهها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
و مراد تعمد است با وجود علم بمسئله **یعنی** روایت است از محمد بن
مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که
ذبح کرد ذبیحه را پس خطا کرد در اینکه برابر کند آنرا سوی قبله
امام گفت که بخور از آن پس گفتم امام را که بدرستی که او دانسته
برابر نکرد آنرا سوی قبله امام گفت که پس مخور از آن و مخور از
ذبیحه در وقتیکه مذکور نشد اسم الله عز و جل بر آن در وقت
ذبح و گفت امام علیه السلام که چون خواستی که ذبح کنی پس برابر

کن ذبیحه خود را بقبله **دوم اصل** عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ قَالَ سَأَلتُ
اَبَا جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ یَذبَحُ وَلَا یُسَمِّی قَالَ اِن کَانَ
نَاسِیًا فَلَا بَاسَ اِذَا کَانَ مُسلِمًا وَکَانَ یُحسِنُ اَن یَذبَحَ وَ
لَا یَنخَعُ وَلَا یَقطَعُ الرَّقَبَةَ بَعدَ مَا یَذبَحُ **شرح** روایت از محمد
بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که
ذبح میکند و ذکر اسم الله نمیکند امام گفت که اگر باشد
فراموش کار پس نیست پروائی چون باشد مسلمان و باشد که
نیکو داند ذبح کردن او و نبرد مغز حرام را و نبرد گردن را بعد از انکه
ذبح کند بریدن اوداج اربعه و پیش از مردن ذبیحه **سیوم اصل**
عَنِ الحَلَبِیِّ عَن اَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الذَّبِیحَةِ
تُذبَحُ لِغَیرِ القِبلَةِ قَالَ لَا بَاسَ اِذَا لَم یَتَعَمَّد وَعَنِ الرَّجُلِ
یَذبَحُ فَیَنسَی اَن یُسَمِّیَ اَتُؤکَلُ ذَبِیحَتُهُ فَقَالَ نَعَم اِذَا کَانَ
لَا یُتَّهَمُ وَکَانَ یُحسِنُ الذَّبحَ قَبلَ ذَلِکَ وَلَا یَنخَعُ وَلَا یَکسِرُ
الرَّقَبَةَ حَتَّی تَبرُدَ الذَّبِیحَةُ **شرح** روایت از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد

از ذبیحه که ذبح کرده میشود بسوی غیر قبله امام گفت که نیست بروائی
چون عمداً دانسته نکرده باشد و پرسیده شد از مرد که ذبح میکند
پس فراموش میکند که ذکر اسم الله کند آیا خورده میشود ذبیحه
او پس امام گفت که آری چون باشد که تهمت کرده نشده باشد
به دروغ در دعوی فراموشی و باشد که نیکوکاری آورده باشد
ذبح را پس از آن واقعه و نبرد مغز حرام او نشکند مهره گردن او
تا آنکه سرد شود ذبیحه **چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَبِيحَةٍ ذُبِحَتْ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ
فَقَالَ كُلْ وَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَتَعَمَّدْهُ قَالَ وَسَأَلْتُهُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ وَلَمْ يُسَمِّ فَقَالَ إِنْ كَانَ نَاسِياً فَلْيُسَمِّ
حِينَ يَذْكُرُ وَيَقُولُ بِسْمِ اللهِ عَلَى أَوَّلِهِ وَعَلَى آخِرِهِ **شرح**
ذُبحت بصیغه ماضی غائبه مجهول یا متکلم معلوم باب منع است
و بنا بر دوم تقدیر ذبحتها است ما مصدریه است و مصدر نائب
ظرف زمانست لم یتعمد بصیغه مضارع غائب یا مخاطب معلوم
باب تفعل است و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بذابح است که

مفهومست

مفهومست از سابق **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ذبیحه کرده شده بسوی
غیر قبله پس امام گفت که بخور و نیست پروائی با آن در وقتیکه
که دانسته نکرده باشد آن فعل را راوی گفت که و پرسیدم امام
علیه السلام از مردیکه ذبح کرد و ذکر اسم الله نکرد پس امام گفت
که اگر باشد فراموش کار پس باید که ذکر نام الله کند در وقتیکه
بیاد آورد و میگوید که مدد میجویم بنام الله بر اول ذبح و بر آخر
ذبح **پنجم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
ذَبَحَ فَسَبَّحَ أَوْ كَبَّرَ أَوْ هَلَّلَ أَوْ حَمِدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ هَذَا كُلُّهُ
مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا بَأْسَ بِهِ **شرح** سبّح و کبّر و هلّل بصیغه
ماضی غائب معلوم باب تفعیل است حمد از باب علم است الله
منصوب به یک از چهار فعلست تنازع التسبیح باسم الاکبر
و مانند آنست و مراد به تهلیل گفتن بسم الاحد و مانند آنست
و مراد الحمد گفتن باسم المحمود و مانند آنست **یعنی** روایتست از محمد بن
مسلم گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که ذبح کرد

که ذبح

تنزیه الله تعالی از نقص و قبح و مراد اینجا گفتن بسم السبوح و مانند آنست و مراد بتکبیر گفتن

پس تسبیح کرد یا تکبیر کرد یا تهلیل کرد یا تحمید کرد الله عز وجل را امام
گفت که این همگیش از نامهای الله عز وجل است و نیست پروایی
بآن ششم اصل عَنْ اِبْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ اَنْ يَذْبَحَ الرَّجُلُ وَهُوَ جُنُبٌ
شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که نیست پروایی بآنکه مرد در حالی
که او جنب باشد باب نهم اصل باب الاجنة التي تخرج من بطون
الذبائح شرح الاجنة بفتح همزه و کسر جیم و تشدید نون جمع جنین
بفتح جیم و کسر نون بچگان که در شکم مادر اند تخرج بصیغه
مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی این باب بیان
بچگانیست که برون آورده میشوند از شکمهای ذبایح در
این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
قَالَ سَأَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْاَنْعَامِ فَقَالَ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ اُمِّهِ
اِذَا اَشْعَرَ وَاَوْبَرَ فَذَكَاتُهُ ذَكَاةُ اُمِّهِ فَذَلِكَ الَّذِي عَنَى

الله

ذبح کنند

الله عز وجل شرح در اول سوره مایده چنین است یا ایها الذین
آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم
غیر محلی الصید وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید در این آیت چند
احتمالست از انجمله که موافقست با این حدیث و انچه گذشت در
کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب اول که والحج و عقده بند
المیثاق نیست که عهده ایفاء بعقود حج باشد با معرفت اینکه
اصل و صحیح رای وصول مستطیعان مردمان بامام عالم بجمیع
احکام الهی و تفقه در دین است چنانچه گذشت در کتاب الحج در
احادیث باب اول و در احادیث باب لقاء الامام که باب دویست
و چهاردهم است و جمله احلت استیناف بیانی سابق باشد
باعتبار قید غیر محلی الصید وانتم حرم و بهیمه یعنی پنهان در بود نام
آن باشد پس جنین اگر مثلا موی دمیده باشد و اصل بهیمه نیست
پس حلال نیست و انعام جمع نعم بفتح نون و فتح و سکون عین یعنی
شتر و گاو و گوسفند باشد و ما یتلی علیکم عبارتست باشد از انچه
بعد از این آیت در سوره مایده بیاید که حرمت علیکم

الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ
وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ و غیر محلی الصید حال ضمیر لکم باشد پس
جمله احلت با اطراف وی تاکید عدم جواز صید در حال احرام کند
به بیان اینکه اگر محرم صید نکند در تنگی نمی افتد زیرا که حلالست
برای او بهیمه انعام و آن بسیار است پس احلال او صید را
قبیح است اشعر بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعلت الاشعار
موی بهم رسانیدن و آن در بز و گاو است او بر بسیار منقطعه
را منقطع بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعلت الایبار پشم
بهم رسانیدن و آن در میش و شتر است ذکاة مرفوع و خبر
مبتدا است و مراد اینست که اگر مرده بیرون آید حلالست
و اگر منصوب بنزع خافض میبود تقدیر کذکاة مراد ضد آن
میبود نقلی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از قول الله عز و جل
در سوره مائده که حلال کرده شده برای شما بهیمه گاو و گوسفند

و شتر پس امام گفت که جنین در شکم مادرش چون مودار شد
و پشم دار شد پس تذکیه آن تذکیه مادر آنست پس آنچه
خواست الله عز و جل بلفظ بهیمة الانعام دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا ذَبَحْتَ الذَّبِيحَةَ فَوَجَدْتَ
فِي بَطْنِهَا وَلَدًا تَامًّا فَكُلْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَامًّا فَلَا تَأْكُلْ شرح تام آنست
که مودار یا پشم دار باشد بقرینه حدیث سابق نقلی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون ذبح کردی
ذبیحه را پس یافتی در شکمش بچه مرده را اگر تمام الخلقه باشد پس
بخور و اگر نباشد تمام الخلقه پس مخور سیوم اصل عَنْ يَعْقُوبَ
بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُوَارِ
تُذَكَّى أُمُّهُ أَيُؤْكَلُ بِذَكَاتِهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ تَمَامًا وَنَبَتَ عَلَيْهِ
الشَّعْرُ فَكُلْ شرح الحوار بضم و کسر حاء منقطه و تخفیف واو و الف
و راء منقطه بچه شتر مراد از شعر اینجا پشم است نقلی روایت است از یعقوب
بن شعیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از بچه در شکم شتر که تذکیه کرده میشود بتذکیه مادرش پس امام

مادرش آیا خورده میشود یکم

گفت که چون باشد تمام و رو بیده باشد بران موی پس بخور چهارم
اصل عن سماعة قال سألته عن الشاة تذبح و فی بطنها
ولد و قد اشعر فقال علیه السلام ذکاته ذکاة امه شرح
روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از گوسفند که ذبح
میکنی از او در شکمش بچه است و بتحقیق موی دار شده پس گفت
امام علیه السلام که تذکیه آن تذکیه مادر آنست پنجم اصل عن
مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
فی الجنین اذا اشعر فکل و الا فلا تاکل یعنی اذا لم یشعر شرح
یعنی اذا لم یشعر کلام راویست برای تفسیر آن باد زیرا که
شق دوم مستبعد است یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در بچه در شکم که
چون موی دار شد پس بخور و اگر نشد پس نخور نخواهد که چون
موی دار نشد باب دهم اصل فی باب النطیحه و المتردیه و ما اکل
السبع تدرک ذکاتها شرح النطیحه بفتح نون و کسر طا منقطاه

اول اذا وارد و شق

دلکون

از بعض یارانش گفت که پرسیدم مرزبان امام رضا علیه
السلام را از ذبیحه پسر پیش از آنکه بالغ شود و ذبیحه زن پس
امام گفت که نیست پروایی بذبیحه پسر و خواجه سرا و زن چون
صاحبان ذبیحه ناچار شوند سوی آن پنجم اصل عن غیر
واحد رووه عنهما جمیعا علیهما السلام ان ذبیحة
المرأة اذا اجادت الذبح و سمت فلا بأس
باکله و کذلک الصبی و کذلک الاعمی اذا سدد
شرح روایتست از جمعی که روایت کردند حدیث را از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام همگی اینکه ذبیحه
زن چون خوب کند ذبح را و ذکر کند اسم الله را پس
نیست پروایی بخوردن آن و چنانست پسر و چنانست
کور چون راست کرده شود بجانب قبله ششم اصل عن
ابراهیم بن ابی البلاد قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الذبیحة الخصی فقال لا بأس شرح
ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار مناسبت

میان خصی و مرها است و باقی ظاهر است از شرح حدیث چهارم این
باب **هفتم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کانت لعلی بن الحسین صلوات الله علیه جاریة
تذبح له اذا اراد **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بود برای علی بن الحسین صلوات الله
علیه کنیزی که ذبح میکرد برای او چون میخواست **هشتم اصل**
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال قال ابو عبد الله
علیه السلم اذا بلغ الصبی خمسة اشبار اکلت ذبیحته
شرح اکلت بصیغه غایبه مجهول و متکلم معلوم میتواند بود **یعنی**
روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که چون برسد پسر به پنج وجب
قد خورده میشود [illegible] او **بدانکه** حکمت جمع میان این
احادیث باینکه خوردن ذبیحه پسر و زن حلال است به
کراهت لیکن امر پسر و زن بذبح بضرورت مکروه است
مگر آنکه آن زن کنیز باشد باعتبار اینکه ذبح باعث

سختی

سختی دل میشود چنانچه گذشت در کتاب المعیشه و بعض
چهارم باب صناعات که باب سی و سیوم است و آن
در پسر و زن غیر کنیز نامحمود است یا باعتبار اینکه در ذبح شفقتی
عظیم است و تکلیف آن پسر را و زن غیر کنیز را ناخوش است
الا بضرورت **باب یازدهم اصل باب ذبائح اهل**
الکتاب شرح این باب بیان ذبائح کتابیان مثل یهود
و نصاری است و در این باب هفده حدیث است **اول اصل**
عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل
عن ذبیحة الذمی فقال لا تاکله ان سمی وان لم یسم
شرح روایت است از زید پیه فروش از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از ذبیحه اهل ذمه
مثل یهود و نصاری پس گفت که مخور آنرا اگر ذکر اسم الله
کند و اگر نکند **بدانکه** این نهی بر این است که لفظ الله بمعنی
مستحق عبادتی است که معبود است و معبود مختلف میشود
باختلاف اعتقادات و نزد اهل توحید متعلق است

بخالق آسمانها و زمین و نزد اهل شرک متعلق است بر بکر یس
بر آنکه آن مختلف فیه است و سعی اهل جهالت در توجیه
سوی مختلف فیه بیشتر پیدا شد از سعی در توجه سوی متفق علیه
پس لفظ الله مانند مشترک لفظی است میان اهل توحید
و اهل اشراک و هر کدام از آن قصد معنی دیگر میکنند پس یهود
قصد عزیر یا پدر عزیر میکنند و اول بنا بر آنست که برخای
پدر را میگیرد و در سوره توبه چنین است وَقَالَتِ الْيَهُودُ
عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ و نصاری
قصد مسیح میکنند موافق آیه سوره مائده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ پس ذبیحه ذمی داخلست در ما لم یذکر
اسم الله علیه باعتقاد اهل توحید اگر گویی که این منافات
دارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث
نهم باب العفو که باب پنجاه و سیوم است که رسول الله صلی
الله علیه و آله در خیبر از گوشت بریانی که یهودیه زهر آلود
کرده بود خورد گوییم که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله

أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَأْمُرُ غِلْمَانَهُ أَلَّا يَذْبَحُوا
حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فِي نَوَادِرِ الْجُمُعَةِ شرح نوادر الجمعه عبارتست
از اجتماعهای عظیم که گاهی اتفاق می افتد مثل حج و سیها و
غزاها و آماده کردن باحتیاج آنها زمانی بسیار میخواهد یعنی
روایتست از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود امام زین العابدین صلوات الله علیه که امر
میکرد غلامان خود را باینکه ذبح نکنند در شب تا آنکه طلوع
کند فجر در نادرهای اجتماع مردمان سیوم اصل عَنْ أَبَانِ بْنِ
تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ
لِغِلْمَانِهِ لَا تَذْبَحُوا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ
سَكَناً لِكُلِّ شَيْءٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ خِفْنَا
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ خِفْتَ الْمَوْتَ فَاذْبَحْ شرح جعل اللیل
سکنا در سوره انعام است السکن باعث راحت و رحمت
یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت که شنیدم از

و امام زین العابدین علیه السلام برحالی که او میکفت غلامانش را
که ذبح مکنید تا انکه طلوع کند فجر چه بدرستی که الله کردانید
شب را باعث راحت برای هرجا نوری راوی کفت که کفتم
که پس اکر ترسیدیم از ضرری چکنیم پس کفت امام علیه السلام
که اکر تو ترسیدی از مردن ذبیحه پیش از طلوع فجر پس ذبح کن
اکر کویی که ظاهر این حدیث اینست که ما بین طلوع فجر و طلوع
شمس داخل نهار باشد حقیقة و این منافات دارد با
انچه کذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب
فرض الصلوة که باب سیوم هست و در کتاب النکاح در شرح
حدیث پنجم باب اللواط که باب صد و هشتاد و ششم است
کوییم که ظاهر این نیست بلکه اینست و الا حاجت نبود که حتی
یطلع الفجر نمی بود و سکن بودن لیل لازم ندارد و این را
که باعتبار هر جزء آن باشد و متعارف و مشهور است
که مردمان و حیوانات دیکر در اول شب ساکن میباشند
باب سیزدهم اصل باب آخر شرح این بابی دیکر است در این

باب

عکس ۲

باب و حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالته عن ذبیحة المرجی والحروری فقال
کل وقر واستقر حتی یکون ما یکون شرح المرجی براء بی نقطه
و جیم و یاء تاخیر کننده و مراد اینجا حشویست و او کسی است
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امام چهارم میشمرد
و خلافت بنی امیه و بنی العباس را قبول دارد و الحروری بفتح
حاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و کسر راء بی نقطه و تشدید
یاء منسوب بحرورا با الف ممدوده و مقصوره و آن دهیست
از کوفه که اول اجتماع طایفه از خوارج بر امیر المؤمنین آنجا بود
و مراد اینجا کسی است که مذهب آن خوارج دارد و تبرا از علی
بن ابی طالب میکند موافق انچه کذشت در کتاب الحجه در
حدیث دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحه
لائمة المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است قر بکسر و فتح قاف
و تشدید راء بی نقطه مفتوحه یا مکسوره بصیغه امر باب ضرب
و علم است الاستقرار طلب قرار کرفتن از دیکری و ثبات

قرار گرفتن ما یکون عبارتست از ظهور قایم آل محمد صلی الله
علیهم یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از ذبیحه حشوی و خارجی پس امام
گفت که بخور و قرار گیر و طلب قرار کن از اهمدینان خود تا
آنکه شود آنچه میشود مراد حال تقیه و وقت ضرورتست
چنانچه شیخ طوسی در استبصار در کتاب الصید والذبایح در
باب فی ذبایح من نصب العداوة لآل محمد علیهم السلم بیان کرده پس
منافات ندارد با آنچه می آید در ما در حدیث باب ذبایح دوم
اهل الکتاب که باب یازدهم هست دوم اصل عَنِ الفُضَیلِ
وَ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ اَنَّهُم سَالُوا اَبَا جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلم
عَن شِرَاءِ اللَّحمِ مِنَ الاَسوَاقِ وَ مَا یُدرٰی مَا یَصنَعُ
القَصَّابُونَ قَالَ عَلَیهِ السَّلم کُل اِذَا کَانَ ذٰلِکَ فِی اَسوَاقِ
المُسلِمِینَ وَ لَا تَسَال عَنهُ شرح روایتست از فضیل بضم
فا و فتح ضاد با نقطه و زراره و محمد بن مسلم اینکه ایشان
پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را از خریدن گوشت

از اهل

از اهل بازار هر حالی که دانسته نمیشود که چه میکنند قصابان
که مذهب تجویز اکل ذبیحه یهود و نصاری دارند گفت امام
علیه السلم که بخور چون باشد آن گوشت در بازارهای مسلمانان
و مپرس از آن گوشت چهاردهم اصل باب ذبیحة الصبی والمرأة
والاعمی شرح این باب بیان ذبیحه نابالغ و زن و کور است
در این باب هشت حدیث است اول اصل عن مُحَمَّدِ بنِ
مُسلِمٍ قَالَ سَالتُ اَبَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلم عَن ذَبِیحَةِ الصَّبِیِّ
فَقَالَ اِذَا تَحَرَّکَ وَ کَانَ لَهُ خَمسَةُ اَشبَارٍ وَ اَطَاقَ الشَّفرَةَ
وَ عَن ذَبِیحَةِ المَرأَةِ اِذَا کُنَّ نِسَاءً لَیسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فَل
تَذبَحُ اَعقَلُهُنَّ وَ لتَذکُرِ اسمَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیهَا شرح تحرک
بحا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل
هست التحرک زیرکی در جابکی و مراد اینجا خوب دانستن
اداب ذبح هست و مناسب این صاحب قاموس گفته که
والکتف الغلام التخفیف الذکی و گاهی تحرک یعنی نزدیک
شدن ببلوغ مستعمل میشود چنانچه بیان شد در کتاب النکاح

در شرح حدیث چهل و ششم باب نوادر که باب صد و دوم
است شفوه بضم شین با نقطه و بسکون فا و را بی نقطه است
الطاقت شفوه عبارتست از قوت بر ذبح یعنی چابکی در
بریدن اوداج اربعه و این احترازست از صورتی که بسبب
بی قوتی و مالیدن کارد و بعض اوداج اربعه بریده شده
باشد و ذبیحه مرده باشد پیش از بریدن تتمه آنها یعنی روایتست
از محمد بن مسلم که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از ذبیحه پسر نابالغ پس امام گفت که حلالست
چون زیرک و چابک باشد و باشد او را پنج وجب قد
و قوت داشته باشد کارد را که کار فرماید و پرسیدم
از ذبیحه زن چون حاضر آن باشند زنانی که نیست با ایشان
مردی امام گفت که ذبح میکنند خردمند تر ایشان و باید
که ذکر کنند اسم الله عز و جل را بر آن دوم اصل عن مسعدة بن
صدقة قال سُئِلَ ابو عبد الله عليه السلام عن ذبيحة
الغلام قال اذا قوي على الذبح وكان يحسن ان يذبح

وذکر

وَذَكَرَ اسمَ اللهِ عليها فكُلْ قال وسُئِلَ عن ذبيحةِ المرأة
فقال اذا كانت مسلمةً فذكرت اسمَ اللهِ عليها شرح قوت
بر ذبح یعنی چابکی در ذبح است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
سابق یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام از ذبیحه پسر نابالغ گفت که چون
چون توانا شد بر ذبح و بود که خوب میداند او آب ذبح را
و ذکر کرد اسم الله را بر آن پس بخورد راوی گفت که و امام
پرسیده شد از ذبیحه زن پس گفت که حلالست چون باشد
مسلمان پس ذکر اسم الله کند بر آن سیوم اصل عن سليمان
بن خالدٍ قال سألتُ ابا عبدِ الله عليه السلام عن ذبيحةِ
الغلامِ والمرأةِ هل تؤكلُ فقال اذا كانتِ المرأةُ مسلمةً
وذَكَرَتِ اسمَ اللهِ جلّ وعزّ على ذبيحتها حلّت ذبيحتُها
وكذلك الغلامُ اذا قوي على الذبيحةِ وذكر اسمَ اللهِ
جلّ وعزّ عليها وذلك اذا خِيفَ فوتُ الذبيحةِ ولم

ولم یوجد من یذبح غیرهما شرح روایتست از سلیمان بن
خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
ذبیحهٔ پسر و زن که آیا خورده میشود پس گفت که چون باشد
زن مسلمان و ذکر کند اسم الله جل و عز را بر ذبیحه خود حلال
میشود ذبیحهٔ او و چنانست پسر چون توانا شود بر ذبیحه و ذکر
کند اسم الله جل و عز را بران و آن در وقتیست که ترسیده
شود از تلف شدن ذبیحه و یافت نشود کسی که ذبح کند غیر
زن و پسر چهارم اصل عن احمد بن محمد عن بعض اصحابه
قال سأل المرزبان الرضا علیه السلام عن ذبیحة الصبی
قبل ان یبلغ وذبیحة المرأة فقال لا بأس بذبیحة
الصبی والخصی والمرأة اذا اضطروا الیه شرح مرزبان
بفتح میم و سکون رای بی‌نقط و ضم زای با نقط و تخفیف بای
یکنقطه است و آن در اصل معرب مرزبان بسکون زای
با نقطه است یعنی سرکار زراعت اضطروا بالضم
همزه ساقط و ضم طا است یعنی روایتست از احمد بن محمد

از بعضی

و سکون یا دو نقطه در پایین و حای بی‌نقط فعیله بمعنی مفعول است
نسخ گوسفندی که مشرف بر مردن بسبب شاخ خوردن باشد
المتردیة برای بی‌نقط و دال بی‌نقط و یای دو نقطه در پایین بصیغه
اسم فاعل باب تفعل در چاه و مانند آن افتاده و اکل بصیغه
ماضی معلوم باب نصر بتقدیر اکله است یعنی این باب بیان گوسفند
شاخ خورده و افتاده در چاه و آنچه خورد درنده که دریافته
شود تذکیه آنها است در این باب دو حدیث است اول
عن الوشاء قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول النطیحة
والمتردیة وما اکل السبع اذا ادرکت ذکاته فکل شرح
بفتح واو و تشدید شین با نقط و الف ممدوده اسمش حسن
بن علی است ادرکت بصیغه مخاطب معلوم باب افعال و غایبه مجهول
میتواند بود و تذکیر ضمیر ذکاته باعتبار تغلیب با اکل السبع است
یعنی روایتست از نقاش جامه گفت که شنیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام میگفت که شاخ خورده و افتاده
در چاه و آنچه خورد درنده چون دریافتی تذکیه آنرا پس بخور

دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تأکل
من فریسة السبع ولا الموقوذة ولا المتردیة الا ان تدرکه
حیا فتذکیه شرح من بکسر میم اسم است یعنی بعض باعتبار اینکه
بعض با اکل السبع نماند بعد از رفتن بعضی و بکسر الفریسه بفتح
فا و کسر را و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه
فعیله بمعنی مفعوله گوسفندی که آنرا گرگ و مانند آن گرفته
باشد الموقوذه بواو و قاف و ذال با نقطه بصیغه اسم
مفعول باب نصر گوسفند سخت زده شده بچوب یا به بیماری
تذکیر ضمیر تدرکه باعتبار ارجاع بمن است یعنی روایتست از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مخور بعض
گوسفند گرفتار درنده را و نه سخت زده شده را و نه
افتاده در چاه را مگر آنکه دریابی آنرا زنده پس تذکیه کنی
آنرا باب یازدهم اصل باب الدم یقع فی القدر شرح
قدر بکسر قاف و سکون دال بی نقطه و رای بی نقطه است
یعنی این باب بیان خونست که می افتد در دیگ در پا

باب

باب یک حدیث است اصل عن سعید الاعرج قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن قدر فیها جزور وقع فیها مقدار
اوقیة من دم أیؤکل فقال علیه السلام نعم لأن النار تأکل
الدم شرح الاوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و
تشدید یای دو نقطه در پایین هم وزن چهل درهم باعث
سؤال نجس بودن هر خون نیست زیرا که بعض خون پاکست
مثل خون ماهی چون نفس سائله ندارد و مثل خونی که در
بدن ذبیحه محبوس ماند بعد از ذبح و بیرون آمدن خون متعارف
آن بلکه باعث سؤال حرام بودن خوردن هر خونست بنا
بر آنکه بعموم حرمت علیکم المیتة والدم و بعضی میگویند که
خون باقی مانده در گوشت ذبیحه حلال نیز هست و مثل این
سؤال و جواب می آید در کتاب الاشربه در باب المسکر
یقطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است یعنی روایتست از
سعید لنگ گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از دیگی که در آنست گوشت شتری افتاد در آن مقدار

چهل درهم از خونی آیا خورده میشود آن گوشت پس گفت امام
علیه السلام که آری زیرا که آتش میخورد خون را مراد انست که
غلیان آب دیگ باعث انقلاب خون بآب یا باعث
صعود اجزای خون در بخار یا باعث استهلاک اجزای خون
در آب میشوند استهلاک اجزای ارضیه که در اکثر آبهاست
میشود باب دوازدهم اصل باب الاوقات التی یکره
فیها الذبح شرح این باب بیان اوقاتیست که مکروهست
در آنها ذبح در این باب سه حدیث است اول اصل عن
مُحَمَّد الحَلَبی عَن اَبِی عَبدِ الله عَلَیهِ السَّلام قال کانَ رَسُولُ الله
صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آله یکرَهُ الذَّبحَ وَاِرَاقَةَ الدِّمَاءِ
یَومَ الجُمُعَةِ قَبلَ الصَّلوةِ اِلَّا عَن ضَرُورَةٍ شرح روایتست از
محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول
الله صلی الله علیه و آله که ناخوش میداشت ذبح را و ریختن
خونها را بنحر شتر یا بفصد یا بحجامت یا مانند آنها در
روز جمعه پیش از نماز مگر از روی ضرورتی دوم اصل عن

ناسخ و منسوخ بوده چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث
اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که
قال ان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل القرآن ناسخ و منسوخ و ایضا
شاید که آن یهودیه منافقه بوده باشد و آخر رسوا شده
باشد و در بعض شاید که ذبح و مباشرت آن از مسلمان کرده باشد
و یهودیه پنهان از مسلمان زهر آلود کرده باشد دوم اصل
عَنِ الحُسَینِ بنِ المُنذِرِ قَالَ قُلتُ لِاَبِی عَبدِ الله عَلَیهِ السَّلام
اِنَّا قَومٌ نَختَلِفُ اِلَی الجَبَلِ وَالطَّرِیقُ بَعِیدٌ بَینَنَا وَبَینَ الجَبَلِ
فَرَاسِخُ فَنَشتَرِی القَطِیعَ وَالاِثنَینِ وَالثَّلاثَةَ وَیَکُونُ
فِی القَطِیعِ اَلفٌ وَخَمسُمِائَةِ شَاةٍ وَاَلفٌ وَستُّمِائَةٍ وَاَلفٌ
وَسَبعُمِائَةِ شَاةٍ فَتَقَعُ الشَّاةُ وَالاِثنَتَانِ وَالثَّلثَةُ والثلث
فَنَسأَلُ الرُّعَاةَ الَّذِینَ یَجِیئُونَ بِهَا عَن اَدیَانِهِم
فَیَقُولُونَ نَصَارَی قَالَ فَقُلتُ اَیُّ شَیءٍ قَولُکَ فِی ذَبِیحَةِ
الیَهُودِ وَالنَّصَارَی فَقَالَ یَا حُسَینُ الذَّبِیحَةُ بِالاِسمِ
وَلَا یُؤمَنُ عَلَیهَا اِلَّا اَهلُ التَّوحِیدِ شرح سند بکر دال

غلط است اتّفاقا بکسر همزه و تشدید نون است مختلف بصیغه متکلّم
مع الغیر یا غایب معلوم باب افتعال است جبل بفتح جیم و فتح با یکنقطه
یعنی کوهستانست بیننا خبر مبتدا است که مقدّم شده فراسخ
مرفوع و مبتدا است و این جمله استیناف بیانی است فبقیت
القطیع بفتح قاف و کسر طا یکنقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و عین بینقطه گله گوسفند و مانند آن فتقطع بقاف
و عین بینقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم متعمل الفاء واوی
باب منع است الوقوع افتادن خواه از کوه و خواه در چاه
و خواه باشد که الرّعاة بضمّ را و تخفیف عین بینقطه جمع راعی
شبانان با در بها برای تعدیه است و ضمیر راجع بفاعل تقع
یا فاعل تکون است نصاری متقدّم بر تخس نصاری است الذّبیحه
بالاسم اشارتست بآنکه شرط عمده در استحلال ذبیحه ذکر
اسم الله است زیرا که آنست که مرحیت و در آیه سوره انعام
ولا تأکلوا ممّا لم یذکر اسم الله علیه بخلاف غیر آن از شروط
یؤمن بصیغه مضارع غائب مجهول باب علم است یعنی

روایت است از حسین بن منذر گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که ما جمعیم که آمد و رفت میکنیم سوی
کوهستان و راه دور است بیان این آنکه میان ما و میان
کوهستان چندین فرسخ است پس میخریم یک گله و دو گله و سه
گله را و میباشد در آن گله هزار و یا نهصد گوسفند و هزار و ششصد
و هزار و هفتصد گوسفند پس می افتد یک گوسفند و دو گوسفند
و سه گوسفند پس میپرسیم شبانان را که چگونه آورند آنها را از
کیشهای ایشان پس میگویند که ما ترسایانیم حسین گفت
که پس گفتم که چه چیز است قول تو در ذبیحه یهود و نصاری پس
امام گفت که ای حسین حلال بودن ذبیحه بسبب نام خدا
است و این شمرده نمیشود بر ذبیحه مگر اهل توحید بیانش
شد در شرح حدیث سابق بدانکه این مرحیت در اینکه
یهود و نصاری مشرکانند پس عطف در آیه لم یکن الّذین
کفروا من اهل الکتاب والمشرکین عطف تفسیری است نه
انواد سیوم اصل عَن حَنانٍ قالَ قلتُ لِاَبی عَبدِ الله

وعلیه السلام ان الحسین بن المنذر روا عنک انک قلت
ان الذبیحة بالاسم ولا یؤمن علیها الا اهلها
فقال انهم احدثوا فیها شیئا لا اشتهیه قال حنان
فسألت نصرانیا فقلت له ای شیء تقولون اذا
ذبحتم فقال تقول باسم المسیح شرح ضمیر اهلها راجع بکلمه
توحید است و آن لا اله الا الله است یا راجع بذبیحه است
وحاصل هر دو یکیست و اول موافق است با حدیث سابق
ضمیر فیها راجع بکلمه بسم الله یا راجع بذبیحه است و بنا بر اول
مراد اینست که بسم الله میگویند و باسم المسیح قصد میکنند
چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و بنا بر دوم
مراد اینست که لفظ بسم المسیح میگویند بجای لفظ بسم الله
در وقت ذبح ذبیحه یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی‌نقطه
وتخفیف نون گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که بدرستی که حسین بن منذر روایت کرد از تو آنکه تو
گفتی که بدرستی که ذبیحه حلال میشود باسم الله و ایمن شمرده

نمیشود بر ذبیحه مگر اهل کلمه توحید پس امام گفت که بدرستی که
یهود و نصاری احداث کردند در کلمه بسم الله چیزی را که
نمیخواهیم آنرا گفت حنان که پس پرسیدم ترسایی را که
بانیروش گفتم او را که چه چیز میگویند چون ذبح کنید پس
گفت که میگوییم که باسم المسیح چهارم اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن نصاری
العرب اتؤکل ذبائحهم فقال کان علی صلی الله علیه واله
ینهی عن ذبائحهم وصیدهم ومناکحتهم شرح روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از ترسایان عرب که آیا خورده میشود ذبیحه ایشان
پس امام گفت که بود علی صلی الله علیه واله که نهی میکرد
از ذبایح ایشان و شکار ایشان و نکاح ایشان پنجم اصل
عن سماعة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن
ذبیحة الیهودی والنصرانی فقال علیه السلام لا تقربوها
شرح روایتست از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت

دکه پرسیدم امام را از ذبیحهٔ جهود و ترسا پس گفت امام علیه السلام
که نزدیک مشوید آن را ششم اصل عَنِ الحُسَینِ بنِ عَبدِ
اللهِ قالَ قُلتُ لِأبي عَبدِ اللهِ علیه السلام اِنّا نَکونُ فِي
الجَبَلِ فَنَبعَثُ الرُّعاةَ فِي الغَنَمِ فَرُبَّما عَطِبَتِ الشّاةُ أو
أصابَها الشَّيءُ فَيَذبَحونَها فَنأکُلُها فَقالَ علیه السلام
هِيَ الذَّبيحَةُ وَلا يُؤمَنُ عَلَيها اِلّا المُسلِمُ شرح عطبت بعین
بی نقطه وطاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغهٔ ماضی غائبهٔ معلوم باب
علم است یعنی روایت است از حسین بن عبد الله گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما میباشیم
در کوهستان پس میفرستیم شبانان را در گله بجانب صحرا از آن
چرانیدن پس بسا که بهلاکت رسید گوسفند یا برخورد
آن را چیزی مثل چوب یا سنگ پس ذبح میکنند آن را پس میخوریم
آن را پس گفت امام علیه السلام که آن ذبیحه است و امین
شمرده نمیشود در آن مگر مسلمان هفتم اصل عَنِ الحُسَینِ
بنِ عَبدِ اللهِ قالَ اِصطَحَبَ المُعَلّى بنُ خُنَیسٍ وَابنُ

ابي يعفور

أبي يعفور في سَفَرٍ فأكَلَ أحَدُهُما ذَبيحَةَ اليَهودِ وَالنَّصارى
وَأبَى الآخَرُ عَن أكلِها فَاجتَمَعا عِندَ أبي عَبدِ اللهِ علیه السلام
فَأخبَراهُ فَقالَ أيُّكُما الَّذي أبى قالَ أنا قالَ أحسَنتَ
شرح روایت است از حسین بن عبد الله گفت که رفیق یکدیگر
شدند معلی بن خُنیس بضم خاء با نقطه وفتح نون و عبد الله بن
ابی یعفور در سفری پس خورد یکی از آن دو ذبیحهٔ یهود و نصاری
را بظن اینکه ایشان در گفتن بسم الله قصد خالق سموات
و ارض میکنند و ابا کرد دیگری از خوردن آن بظن اینکه
ایشان قصد عزیر یا پدر عزیر یا مسیح میکنند پس فراهم آمدند
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادند او را پس امام
گفت که کدام شما کسی است که ابا کرد آنکس گفت که من
امام گفت که نیکو کردی بدانکه این اختلاف از قبیل اختلاف
در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل اختلاف در محل حکم
شرعیست مثل اختلاف در ارش جنایات و قیم
متلفات و قبله که عمل باجتهاد در آنها روا است و تحسین

امام یکی دو احتمال دارد اول اینکه ظن دیگری خطا است دوم
اینکه با وجود جواز عمل بظن در امثال این احوط و اولی
اجتناب است والله اعلم هشتم اصل عَنِ الحُسَیْنِ الـ
الاَحْمَسِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ
رَجُلٌ اَصْلَحَکَ اللهُ اِنَّ لَنَا جَارًا قَصَّابًا فَیَجِیءُ
بِیَهُودِیٍّ فَیَذْبَحُ لَهُ حَتَّی یَشْتَرِیَ مِنْهُ الْیَهُودُ فَقَالَ
لَا تَأْکُلْ مِنْ ذَبِیحَتِهِ وَلَا تَشْتَرِ مِنْهُ شرح احمسی بفتح
همزه و سکون حاء بی‌نقط و فتح میم و سین بی‌نقط و تشدید یاء
است یعنی روایت است از حسین احمسی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امام را مردی که نگاه دارد
ترا الله بدرستی که ما را است همسایه که قصاب است می
آورد جهود را پس ذبح میکند برای آن قصاب تا آنکه خرند
از جهودان پس امام گفت که مخور از ذبیحه آن قصاب
و مخر از او نهم اصل عَنِ الحُسَیْنِ الاَحْمَسِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ هُوَ الاِسْمُ فَلَا تَأْمَنْ عَلَیْهِ اِلَّا مُسْلِمًا

شرح

شرح روایت است از حسین بن احمسی از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که امام گفت که آن شرط عمده در حلال بودن
ذبیحه اسم الله است پس امین شمرم بر آن مگر مسلمان را دهم اصل
عَنْ قُتَیْبَةَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَنَا
عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ الْغَنَمُ یُرْسَلُ فِیهَا الْیَهُودِیُّ وَالنَّصْرَانِیُّ
فَتَعْرِضُ فِیهَا الْعَارِضَةُ فَیَذْبَحُ اَنَأْکُلُ ذَبِیحَتَهُ فَقَالَ اَبُو
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا تُدْخِلْ ثَمَنَهَا فِی مَالِکَ وَلَا تَأْکُلْهَا
فَاِنَّمَا هُوَ الاِسْمُ وَلَا یُؤْمَنُ عَلَیْهِ اِلَّا مُسْلِمٌ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ
قَالَ اللهُ تَعَالَی الْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِینَ
اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ
اَبِی صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یَقُولُ اِنَّمَا هُوَ الْحُبُوبُ وَاَشْبَاهُهَا
شرح قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء
دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اعشی بفتح همزه و سکون
عین بی‌نقط و شین با نقط و الف است یعنی روایت است از
قتیبه شب کور گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق

الأَعْشَیٰ

علیه السلام را بر حالی که من نزد او بودم پس گفت امام را که گله
گوسفند میفروختیم در آن یهود را و ترسا را پس عارض میشود
در آن گله عارضه پس ذبح میکنند آیا میخوریم ذبیحه او را پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که داخل مکن بهای آنرا در مال خود
و مخور آنرا چه چرا این هست که شرط عمده در حلال بودن ذبیحه اسم
الله است و این شمرده نمیشود بران مگر مسلمان پس گفت
امام را آن مرد که گفت الله تعالی در سوره مائده که در این
روزگار حلال کرده شد برای شما پاکیزه ها و خوراک جمعی که داده
شده اند کتاب شما وی حلال است برای شما پس گفت او را
امام جعفر صادق علیه السلام که بود پدرم صلوات الله علیه
که میگفت که غرض این هست که آن طعام حبوب و مانندهای حبوب
مثل خربزه و خیار و گوسفند زنده بدانکه این آیت معرکه
مفسرین هست و ظاهر این حدیث اینست که طعام اهل کتاب
عبارتست از خوراکی از ایشان که حرام بودن آن معلوم
نباشد از خارج پس مثل لحم خنزیر و آنچه بدست خود ذبح کرده باشند

از گوسفند

از گوسفند مثلا خارج هست از آن طعام اگر گویی که بنا بر این طعام
غیر اهل کتاب نیز حلال است برای مسلمانان پس فایده اهل
کتاب چیست گوییم که این آیه تتمه دارد و آن اینست که
و طعامکم حل لهم و در این دو احتمال است احتمال اول اینکه
واو اینجا حالیه باشد و بنا بر این جواب این شبهه یکی از
دو وجه هست اول اینکه حلال بودن طعام و مال غیر اهل
کتاب بر مسلمانان ظاهر است مطلقا و حلال بودن طعام
و مال اهل کتاب مشروطست باینکه ایشان اقبال شروط
جزیه کنند و مال مسلمانان را غارت کنند و بر خود حلال نشمرند
دوم اینکه طعام اهل کتاب دو قسم هست یکی آنکه
اهل کتاب مثل آنرا از مسلمانان بر خود حلال نمیشمرند
مثل ذبیحه دیگری آنچه مثل آنرا از مسلمانان بر خود حلال میشمرند
مثل حبوب و اشباه حبوب پس جمله حالیه برای احتراز است
از استحلال قسم اول احتمال دوم اینکه واو اینجا عاطفه
باشد و بنا بر این جواب این شبهه این هست که این آیه

برای بیان عدم اختلاف اصل حکم توریة و انجیل و قرآن در
شرط ذبیحه است تا معلوم شود که اجتناب یهود و نصاری
از ذبیحه مسلمین بسبب احداث بدعت یهود و نصاری
در ذبیحه است باراده باسم المسیح از بسم الله مثلا موافق
آیه سوره مائده لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِیحُ
پس معلوم شود که ذبیحه ایشان حلال نیست بر مسلمانان
چنانچه می آید در حدیث شانزدهم این باب یازدهم اصل
قَالَ اِسْمٰعِیلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا تَاْکُلْ
مِنْ ذَبَائِحِ الْیَهُودِ وَالنَّصَارٰی وَلَا تَاْکُلْ فِی اٰنِیَتِهِمْ
شرح آنیه بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یا و دو نقطه
در پایین جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده
است و آن ظرف است و فارسی آن خنوره است مطرزی
در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء و الجمع القلیل آنیة و الکثیر
الاوانی و نظیره سوار و اسورة و آسار و دو بنابر اینکه
آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود و نجاست ظرف

آب ایشان بسبب ملاقات ایشان برطوبت است و
آن مستلزم نجاست امثال ظرف آتش ایشان است بطریق
اولی لیک نهی از اکل از آن مستلزم نهی از شرب از آن
نیست و الله اعلم یعنی گفت اسمعیل بن جابر که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که مخور از ذبائح جهودان و ترسایان
و مخور در خنورکان ایشان اشارتست باینکه ایشان
نجس نجس کننده اند مثل سایر مشرکان دوازدهم اصل عَنْ
قُتَیْبَةَ الْاَعْشٰی قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنْ ذَبَائِحِ الْیَهُودِ وَالنَّصَارٰی فَقَالَ الذَّبِیحَةُ اِسْمٌ
وَلَا یُؤْمَنُ عَلَی الْاِسْمِ اِلَّا الْمُسْلِمُ شرح این ظاهر است شرح
حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عَنْ اِسْمٰعِیلَ بْنِ
جَابِرٍ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا تَاْکُلْ ذَبَائِحَهُمْ
وَلَا تَاْکُلْ فِی اٰنِیَتِهِمْ یَعْنِی اَهْلَ الْکِتَابِ شرح روایتست از
اسمعیل بن جابر که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که مخور ذبائح ایشان را و مخور در ظرف آب ایشان یعنی خوا

و اهل کتاب را شامل یهود و نصاری **چهاردهم اصل** عن معویة
بن وهب قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ذبایح
اهل الکتاب فقال لا باس اذا ذکروا اسم الله عز و جل
ولکنی اعنی منهم من یکون علی امر موسی علیه السلام و عیسی
علیه السلام **شرح** و لکنی استدراکست برای نفی توهم عدم باس
بذبایح این اهل کتاب که احداث بدعت کرده اند بتجویز
عبادت عزیر یا بعزیر و عیسی و لفظ الله که میگویند یکی
از آنها را میخواهند پس مقصود اینست که کلام پیش شرطیه است
منافات ندارد با عدم تحقق شرط و جزا در این زمان **یعنی**
روایتست از معویه بن وهب بفتح واو و سکون ها
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ذبایح
اهل کتاب پس امام گفت که نیست پروائی چون ذکر کنند
نام الله عز و جل را و لیکن میخواهم از جمله ایشان کسی
که باشد بر کار موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در اعتقاد
شروط ذبح باین معنی که بلفظ الله قصد غیر خالق آسمانها

و صدق شرطیه

و ذبح

و ذبح نکنند چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و دوم
این باب **پانزدهم اصل** عن حنان بن سدیر قال دخلنا
علی ابی عبد الله علیه السلام انا و ابی فقلنا له فدیناک
ان لنا خلطاء من النصاری و انا ناتیهم فیذبحون لنا
الدجاج و الفراخ و الجداء افناکلها قال فقال لا تاکلوها
و لا تقربوها فانهم یقولون علی ذبائحهم ما لا احب لکم
اکلها **شرح** فدیناک بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل است الفداء بکسر فا و الف مقصوره
و ممدوده رهانیدن کسی بدادن سربها برای او و التفدیه
گفتن جعلت فداک و بر هر تقدیر مراد اینجا قربان شویم
تراست خلطاء بضم خا با نقطه و فتح لام و طا بی نقطه و
الف ممدوده جمع خلیط بمعنی شریک است الدجاج بفتح و ضم
و کسر دال بی نقطه و دو جیم جمع دجاجه مرغان خانگی خواه خروس
و خواه ماکیان الفراخ بکسر فا و تخفیف را بی نقطه و خا با نقطه
جمع فرخ بفتح فا و سکون را جوزگان الجداء بکسر جیم و تخفیف

دال بی‌نقط و الف ممدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون دال
بزغالکان یعنی روایتست از حنان بن سدیر گفت که داخل
شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام من و پدرم پس گفتیم
او را که قربانت شویم ترا ابه رستی که ما راست شریکانی از
ترسایان و هر وقتی که ما می‌آییم نزد ایشان پس ذبح‌ها
میکشند برای ما مرغان خانگی را و جوزکان را آیا پس میخوریم
آنها را راوی گفت که مخورید آنها را بسبب حرام بودن
آنها و نزدیک مشوید آنها را بسبب نجاست آنها چه
هر وقتی که ایشان میگویند بر ذبایح خود آنچه را که دوست
نمیدارم برای شما خوردن آنها را بسبب آن اصل قالَ
فَلَمّا قَدِمْنَا الكُوفَةَ دَعَانَا بَعْضُهُمْ فَأَبَيْنَا أَنْ
نَذْهَبَ فَقَالَ مَا لَكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَا ثُمَّ تَرَكْتُمُوهُ اليَوْمَ قَالَ
فَقُلْنَا إِنَّ عَالِمًا لَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَانَا وَزَعَمَ أَنَّكُمْ تَقُولُونَ
عَلَى ذَبَائِحِكُمْ شَيْئًا لَا يُحِبُّ لَنَا أَكْلَهَا قَالَ مَنْ هَذَا العَالِمُ
هَذَا وَاللهِ أَعْلَمُ النَّاسِ وَأَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ اللهُ صَدَقَ

و بزغالکان و

پس امام گفت که

والله

وَاللهِ إِنَّا نَقُولُ بِسْمِ المَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح تأتونا بتشدید
و تخفیف نون میتواند بود و موافق دو قرائت در آیت
سوره زمر أَتَأْمُرُونِّي یعنی راوی گفت که پس وقتی که آمدیم
بکوفه خواند ما را بعض ترسایان پس ابا کردیم پس گفت
که چیست شما را بودید که می‌آمدید بضیافت ما بعد از آن
ترک کردید آنرا امروز راوی گفت که پس گفتیم که بدرستی
که دانایی از ما علیه السلام نهی کرد ما را و دعوی کرد اینرا
که شما میگویید بر ذبایح شما چیزی را که بسبب آن دوست
نمیدارد برای ما خوردن آنها را گفت که کیست این
دانا این بخدا قسم که داناتر مردمانست و داناتر کسی است
که آفریده خدا است گفت که بخدا قسم بدرستی که ما هر آینه
میگوییم بر ذبایح خود که بسم المسیح علیه السلام بیان دو احتمال
در این گذشت در شرح حدیث سیوم این باب شانزدهم
اصل عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَبِيحَةِ أَهْلِ الكِتَابِ قَالَ فَقَالَ

از آنکه ردیم

وَاللهِ مَا يَأكُلُونَ ذَبَائِحَكُمْ فَكَيْفَ تَأكُلُونَ ذَبَائِحَهُمْ إنَّمَا
هُوَ الاِسْمُ وَلَا يُؤمَنُ عَلَيْهِ إلّا الْمُسْلِمُ شرح ما یأکلون تا آخر
اشارتست بآنچه گذشت در شرح حدیث دهم این باب
در آیه سوره مائده وطعام الذین اوتوا الکتاب حل
لکم وطعامکم حل لهم وحاصل اینست که در اصل شریعت موسی
وشریعت محمد صلی الله علیه وآله علیهم وعلی اوصیائهم اختلافی
نیست در شرط ذبیحه و در اینکه ذکر اسم الله یعنی آن مستحق
عبادت که خالق آسمانها و زمین است شرط حلیت
ذبیحه است پس ذبیحه هر کدام بر دیگران حلالست اگر باقی
باشند بر مقتضای شریعت خود در ذبح لیکن یهود و نصاری
احداث بدعت کردند در ذبیحه باین روش که اگر بسم الله گویند
قصد معنی باسم عزیر یا باسم ابن عزیر یا باسم المسیح میکنند
و قصد خالق آسمانها و زمین را منافی حلال بودن ذبیحه
میشمرند ولهذا ذبیحه مسلمانانرا حلال نمیشمرند و این دلیل
قاطع است بر اینکه ذبیحه یهود و نصاری بعد از احداث

بدعت

إلّا م

عیسی و شریعت

بدعت ایشان حرام است بر مسلمانان یعنی روایتست از
محمد بن ابی عمیر از بعض یارانش گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از ذبیحه اهل کتاب مثل یهود و نصاری
راوی گفت که پس امام گفت که بخدا قسم که ایشان نمیخورند
ذبایح شما را پس چگونه شما میخورید ذبایح ایشانرا جز این نیست
که شرط عمده حلال بودن ذبیحه اسم الله است و این
شمرده نمیشود در آن مگر مسلمانی حدیث هفدهم اصل عَنْ قُتَيْبَةَ
الاَعْشَى عَنْ أبِي عَبْدِ الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَأيْتُ
عِنْدَهُ رَجُلاً يَسْألُهُ فَقَالَ إنَّ لِي أخاً يُسْلِفُ فِي
الْغَنَمِ فِي الْجِبَالِ فَيُعْطِي الشَّيْءَ مَكَانَ الشَّيْءِ فَقَالَ أَلَيْسَ
بِطِيبَةٍ مِنْ نَفْسِ أصْحَابِهِ قَالَ بَلَى قَالَ فَلَا بَأسَ
شرح مضمون این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث چهارم
باب السلم فی الرقیق وغیره من الحیوان که باب نود و نهم
است یسلف بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست
فیعطی بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعالست الشیء

و اول منصوبست و دوم مجرورست بطلبیه بحرف جر و کرها
بنقط و سکون یا و دو نقطه در پایین و با یکنقطه سهو
است **یعنی** روایتست از قتیبه اعشی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دیدیم نزد امام مردی را که میپرسید امام را پس گفت
که دستی که ... برادری که بسلم میخرد گوسفند از اهل
کوهستان پس داده میشود چیزی بجای چیزی یا نیمعنی که
شخصی که گوسفند را بسلم فروخته بصفتی معین گوسفندهای آن
صفت را ندارد و بجای آن گوسفند بصفتی دیگر میدهد چگونه
میشود پس امام گفت که آیا نیست بخوشنودی از دل
صاحبانش گفت که بلی امام گفت که پس نیست پروای
اصل قَالَ فَإِنَّهُ يَكُونُ لِي فِيهَا الْوَكِيلُ فَيَكُونُ يَهُودِيًّا
فَيَقَعُ فِيهَا الْعَارِضَةُ فَيَبِيعُهَا مَذْبُوحَةً وَيَأْتِيهِ
بِثَمَنِهَا وَرُبَّمَا مَلَحَهَا فَيَأْتِيهِ بِهَا مَمْلُوحَةً قَالَ فَقَالَ
إِنْ أَتَاهُ ثَمَنُهَا فَلَا يُخَالِطُهُ بِمَالِهِ وَلَا يُحَرِّكُهُ وَإِنْ أَتَاهُ بِهَا
مَمْلُوحَةً فَلَا يَأْكُلُهَا فَإِنَّمَا هُوَ الِاسْمُ وَلَيْسَ يُؤْمَنُ عَلَى الِاسْمِ

که پرسیدم امام را از مردی که آزاد میکند غلامش را و تزویج میکند
با او دخترش را و شرط میکند بر غلام اگر او رشک فرماید دختر
دختر را نیز اگر برگرداند غلام را در بندگی امام گفت که برای
آنمرد است شرط او و مراد آنست که این شرط صحیح است
چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يَقُولُ لِعَبْدِهِ أَعْتَقْتُكَ عَلَى أَنْ أُزَوِّجَكَ
فَلِمَوْلَاهُ عَلَيْهِ شَرْطُهُ **شرح** روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردیکه
میگوید غلامش را که آزاد میکنم ترا بر شرط اینکه تزویج
کنم بتو دخترم را پس اگر جفت گیری بر سر او یا کنیز خاصه
گیری پس بر تو باشد صد دینار طلا پس آزاد کرد او را
بران شرط پس غلام کنیز خاصه گرفت یا جفت گرفت
امام گفت که برای مالک اوست شرط او شرط مالک
باب پنجم اصل باب ثواب العتق و فضله شرح این باب
بیان آزاد کردن و شرف آنست در این باب چهار

حدیث است **اول اصل** عن الحلبی و معویه بن عمّارٍ و حفص
بن البختری عن ابی عبدِ الله علیه السّلم انّه قال فی الرّجل
یُعتِق المملوکَ قال اِنّ الله یُعتِق بکلّ عضوٍ منه عضواً
مِنَ النّارِ قال یُستحبّ للرّجل اَن یتقرّب عشیّة عرفة
و یوم عرفة بالعتق و الصّدقة **شرح** روایتست از عبید
الله علی حلبی و معاویه بن عمار و حفص بن بختری بفتح بای یکنقطه
و سکون خاء بانقط و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مرد
که آزاد میکند غلام را گفت که بدرستی که الله تعالی آزاد
میکند بهر عضوی از آن غلام عضوی را از آتش دوزخ
امام گفت که مستحب است برای مرد اینکه نزدیکی جوید
بدرگاه الله تعالی در آخر روز عرفه که نهم ذی الحجه است
و در سایر روز عرفه بآزاد کردن بنده و بتصدق **دوم**
اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السّلم قال قال رسول
الله صلّی الله علیه و آله من اعتق مؤمناً اعتق

مسلماً



الله بکلّ عضوٍ منه عضواً من النّار **شرح** این ظاهرست
از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابراهیم بن ابی البلاد
عن ابیه رفعه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله
من اعتق مؤمناً اعتق الله بکلّ عضوٍ منه عضواً
من النّار فان کانت انثی اعتق الله بکلّ عضوین
منها عضواً منه من النّار لانّ المرأة بنصف الرّجل
شرح اسم ابو البلاد یحیی بن سلیم است و او از راویان
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است **یعنی**
روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد بکسر بای یکنقطه از
پدرش نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از او است
امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
هر که آزاد کند غلامی مؤمن را آزاد میکند الله تعالی
بهر عضوی از آن غلام عضوی را از آتش دوزخ پس اگر
باشد ماده آزاد میکند الله تعالی بهر دو عضو او عضوی از
آزاد کننده از آتش دوزخ زیرا که زن برابر نصف

مرد است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که اگر آزاد کننده نیز
زن باشد بجای هر عضوی عضوی از او آزاد شود موافق
آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه **چهارم اصل** عَنْ بَشِیرِ النَّبَّالِ قَالَ سَمِعْتُ
اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَنْ اَعْتَقَ نَسَمَةً صَالِحَةً
لِوَجْهِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ کَفَّرَ اللهُ عَنْهُ بِهَا مَکَانَ کُلِّ عُضْوٍ
مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ **شرح** نبال بفتح نون و تشدید بای
یک نقطه است النسمه بفتح نون و فتح سین بی نقطه قدر مشترک
میان زن و مرد و مراد اینجا مرد است بقرینه حدیث سابق
و بقرینه ارجاع ضمیر مذکر در منه بان با وجود ارجاع ضمیر
مؤنث در بها بان نظیر ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع بمن در
آیت سوره هود مَنْ کَانَ یُرِیدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا
نُوَفِّ اِلَیْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِیهَا کفر بفا و رای بی نقطه بصیغه ماضی
غائب معلوم باب تفعیل است التکفیر بغایت تا
پوشانیدن و مراد اینجا دور کردن است عنه متعلق

بکفو است

بکفو است و ضمیر راجع بمن موصوله است با در بها برای
سببیت است و ضمیر راجع بنسمه صالحه است باعتبار
لفظه مکان منصوب است من در منه برای تبعیض است
و ضمیر راجع بنسمه است باعتبار معنی و ظرف صفت عضو
است عضوا مفعول به کفو است من در من النار تبعیضیه
است و ظرف صفت عضوا است و این مبنی بر تشبیه نار
بشخصی صاحب اعضا است که هر عضوش مجسم شده از گناهی
که صادر شده از عضوی مناسب آن از جمله اعضای شخصی
که گناه کار است پس این کلام راجع میشود باینکه اعتاق
نسمه صالحه موجب تکفیر جمیع سیئات است **یعنی** روایت است
از بشیر تیرگر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر که آزاد کند بنده مؤمنی را برای راه الله
عز و جل دور میکند الله تعالی از او بسبب آن بنده بجای
هر عضوی از جمله اعضای آن نسمه عضوی را از جمله اعضای آتش
دوزخ **باب ششم اصل باب عتق الصغیر و الشیخ الکبیر**

واهل الزمانات شرح الزمانة بفتح زای با نقطه آفت مستمر
یعنی این باب بیان آزاد کردن بنده کوچک سال
و پیر بزرگ سال و اهل آفتهاست و در این باب سه حدیث
است اول اصل عن ابن محبوب قال کتبت الی ابی
الحسن الرضا علیه السلم وسألته عن الرجل یعتق
غلاما صغیرا وشیخا کبیرا او من به زمانة ولا حیلة
له فقال من اعتق مملوکا لا حیلة له فان علیه ان یعوله
حتی یستغنی عنه وکذلک کان امیر المؤمنین علیه
السلم یفعل اذا اعتق الصغار ومن لا حیلة له شرح الحیلة
بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین تدبیر کسب
معاش یعنی روایت است از حسن بن محبوب گفت که
نوشتم سوی امام رضا علیه السلام و پرسیدم او را از
مردی که آزاد میکند پسری کوچک سال را یا پیری بزرگ
سال را یا کسی را که با او است آفتی و نیست تدبیر کسب
معاشی برای او پس امام گفت که هر که آزاد کند بنده را

که نباشد

که نباشد تدبیر کسب معاشی برای او پس بر وی است که واجب
است بر آن آزاد کننده اینکه نفقه دهد او را تا آنکه
بی نیاز شود از او و چنان بود امیر المؤمنین علیه السلام
که میکرد چون آزاد میکرد کوچک سالان را و کسی را که نبود
تدبیر کسب معاشی او را دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلم قال سألته عن الصبی یعتقه الرجل قال
نعم قد اعتق علی علیه السلم ولدا له کثیرة شرح الولدا
بکسر واو و سکون لام جمع ولد بفتح واو و فتح لام است
یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از کودکی که
آزاد میکند او را مرد امام گفت که آری بیان این آنکه
بتحقیق آزاد کرد علی علیه السلام پسران بسیار را سیوم اصل
عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن النسمة فقال اعتق من اغنی نفسه شرح روایت است
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که پرسیدم امام را از بنده که آزاد کرده میشود پس امام
گفت که آزاد کننده التزام نفقه او نکند باب هفتم اصل
باب کتاب العتق شرح این باب بیان مکتوب آزاد کردنست
در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابن سنان
عن غلام اعتقه ابو عبد الله علیه السلام هذا ما اعتق
جعفر بن محمد اعتق غلامه السندی فلانا علی انه
یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان
محمدا عبده ورسوله وان البعث حق وان الجنة
حق وان النار حق وعلی انه یوالی اولیاء الله ویتبرأ
من اعداء الله ویحل حلال الله ویحرم حرام الله و
یؤمن برسل الله ویقر بما جاء من عند الله اعتقه
لوجه الله لا یرید به جزاء ولا شکورا ولیس لاحد
علیه سبیل الا بخیر شهد فلان شرح ما مصدریه است
سند بکسر سین وسکون نون ودال بی نقطه بلادیست نزدیک
هند ضمیر انه دو جا راجع بفلان است الاولیا جمع ولی بفتح

واو

واو وکسر لام و تشدید یا جمعی که اولی بتصرف اند در مردمان
از خود شان و مراد امامان عالمان بجمیع احکام الله تعالی
است که معصومان و منصوبان از جانب الله تعالی و رسولش اند
از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله و مراد با عداء الله
مدعیان امامت از پیش خود است مثل خلفاء ثلثه و امثال
ایشان شکورا بضم شین مصدر باب نصر است الا بخیر ای
استثنای متصل است با در بخیر برای سببیت است الخیر بفتح
خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بهتر و اینجا
عبارتست از آزادی که بهتر از بندگی است و باعث وجوب
حقوق میشود مثل حجة الاسلام و ادای زکوة و خمس و حضور
جمعه جامعه شرائط و مانند آنها یعنی روایتست از عبد الله
بن سنان از غلامی که آزاد کرد او را امام جعفر صادق علیه السلام
که این صورت اعتاق جعفر بن محمد است آزاد کرد غلام
سندی خود فلان را بنا بر اینکه آن غلام گواهی میدهد که نیست
مستحق عبادتی مگر الله تنها و نیست شریکی او را و اینکه

محمد بنده او و رسول اوست و اینکه بر انگیختن مردمان حقست
و اینکه بهشت حقست و اینکه آتش جهنم حقست و بنا بر اینکه
ان غلام امام خود میشمرد امامان الله تعالی را و بیزار میشود
از دشمنان الله تعالی و حلال میشمرد حلال الله تعالی را و حرام
میشمرد حرام الله تعالی را و میگرود برسولان الله تعالی یعنی
که تصدیق میکند باینکه هیچ زمانی خالی از شریعت رسولی
نبوده و نخواهد بود تا انقراض دنیا و اقرار میکند بآنچه آمد از نزد
الله تعالی آزاد کرد او را برای راه الله تعالی نمیخواهد از غلام
بسبب آن آزاد کردن پاداشتی را و نه شکر گزاردنی را
و نیت برای کسی بران غلام راه گفتگوی مگر بسبب خیر
گواه شد برین آزاد کردن فلان **دوم اصل** عَنْ اِبْرٰهِيمَ
بْنِ اَبِي الْبِلَادِ قَالَ قَرَأْتُ عِتْقَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ فَاِذَا هُوَ
هٰذَا مَا اَعْتَقَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَعْتَقَ فُلَانًا غُلَامَهُ لِوَجْهِ
اللّٰهِ لَا يُرِيدُ مِنْهُ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا عَلٰى اَنْ يُقِيمَ الصَّلٰوةَ
وَيُؤْتِيَ الزَّكٰوةَ وَيَحُجَّ الْبَيْتَ وَيَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ

ويتولا

وَيَتَوَالَى اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ وَيَتَبَرَّاَ مِنْ اَعْدَاءِ اللّٰهِ شَهِدَ
فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ثَلٰثَةً **شرح** روایت از ابراهیم بن
ابی البلاد گفت که خواندم آزادنامه امام جعفر صادق علیه
السلام را پس ناگاه آن این بود که این صورت اعتاق اعتقاد
جعفر بن محمد است آزاد کرد فلان غلام خود را برای راه الله
تعالی نمیخواهد از آن غلام پاداشتی را و نه شکر گزاردنی را بشرط
اینکه غلام بر پای دارد نماز را و دهد زکوة را و حج کند کعبه را
و روزه دارد ماه رمضان را و امام خود شمرد امامان الله تعالی
را و بیزار شود از دشمنان الله تعالی گواه شدند برین
آزاد کردن فلان و فلان و فلان سه کس **باب هشتم**
اصل باب عتق ولد الزنا والذمی والمشرک والمستضعف
شرح اگر کافر حربی جماع کند با کافر حربیه بر خلاف آیین دین
خود شان فرزند او ولد الزنا خواهد بود و چون آن فرزند
اسیر شود حلال گشت و اگر مسلمانی غلامی و کنیزکی را داشته
باشد و با یکدیگر زنا کنند فرزند ایشان ولد الزنا و مملوکست

مراد بذمی کسی است که دین ترسا یا دین جهود یا دین
گبر دارد و بسبب اخلال بشرائط ذمه اسیر و مملوک شده
مشرک یعنی بت پرست است خواه بت از سنگ و چوب
و مانند آنها و خواه امام ضلالت مثل خلفای ثلثه و مراد
اینجا ناصب است بقرینه مقابله آن بمستضعف و یعنی
ناصب مخالف شیعه امامیه است از روی تغافل از
حجت و برهان مثل محکمات قران و گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث اول باب فی قوله تعالی ومن
الناس من یعبد الله علی حرف که باب صد و هفتاد و
هشتم است که فنصب العداوة لله ولرسوله والجحود
بالنبی صلی الله علیه وآله وما جاء به و مراد بمستضعف
مخالف شیعه امامیه است با غفلت از حجت و برهان
بدانکه در ذکر مشرک در این عنوان با وجود عدم ذکر
آن در احادیث این باب نوعی از اشارت است
باینکه عتق ناصب مرخص فیه نیست در احادیث ائمه علیهم

السلم بخلاف عتق ولد الزنا و ذمی و مستضعف بنابر اینکه
ناصب بدتر از ایشانست موافق آنچه گذشت در کتاب
الطهارة در حدیث آخر باب الوضوء من سور الحائض
والجنب والیهودی والنصرانی والناصب که باب هفتم
است و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب در
باب العتق واحکامه گفته که محمد بن احمد بن یحیی عن ابی
عبدالله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن سیف
بن عمیره قال سالت اباعبدالله علیه السلم ایجوز للمسلم ان
یعتق مملوکا مشرکا قال لا ولا ینافی هذا الخبر ما رواه
محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب
عن الحسن بن صالح عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان
علیا علیه الصلوة والسلم اعتق عبدا له نصرانیا فاسلم
حین اعتقه لانه علیه السلم انما اعتقه لعلمه بانه اذا اعتقه
یسلم فاما من لا یعلم ذلک منه فلا یجوز له عتق الکافر حسب
ما تضمنه الخبر الاول و این محل تامل است و عتق فاسق

می آید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب نوادر است
ومی آید در حدیث نهم باب شانزدهم که لا یجوز لکم ان تعتقوا
الا عارفا وبیان میشود یعنی این باب بیان آزاد کردن
ولد الزنا واهل ذمت وناصب ومستضعف است ودرین
باب سه حدیث است اول اصل عَنِ الحَسَنِ بنِ صالِحٍ
عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلام قالَ اِنَّ عَلِیّاً صَلَواتُ اللهِ
عَلَیهِ اَعتَقَ عَبداً لَهُ نَصرانِیّاً فَاَسلَمَ حِینَ اَعتَقَهُ
شرح روایتست از حسن بن صالح از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه آزاد
کردن غلامی از خود را که ترسا بود پس مسلمان شد وقتی
که آزاد کرد اورا دوم اصل عَن سَعِیدِ بنِ یَسارٍ عَن
اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلام قالَ لا بَأسَ بِاَن یُعتَقَ وَلَدُ الزِّنا
شرح روایتست از سعید بن یسار بفتح یاء دو نقطه در
پایین وتخفیف سین بی نقطه وراء بی نقطه از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که نیست پروایی بانکه آزاد

کرده

کرده شود ولد الزنا سیوم اصل عَنِ الحَلَبِیِّ قالَ قُلتُ
لِاَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلام الرَّقَبَةُ تُعتَقُ مِنَ المُستَضعَفِینَ
قالَ نَعَم شرح روایتست از عبید الله بن علی حلبی گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بنده آزاد کرده
میشود از جمله مستضعفان گفت که آری باب نهم اصل
باب المملوک بَینَ شُرَکاءَ یُعتِقُ اَحَدُهُم نَصیبَهُ اَو یُتبِعُ
شرح یعتق بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست
یتبع بتاء دو نقطه در بالا وباء یکنقطه وعین بی نقطه بصیغه
مضارع غائب مجهول باب افعالست الاتباع الزام
وآن دو مفعول دارد ومفعول اول ضمیر مستتر راجع باحدهم
است ومفعول دوم ضمیر محذوفست بتقدیر یتبعه وآن
ضمیر مستتر راجع بمصدر یعتق است موافق آنچه می آید در
حدیث سیوم این باب وبیان میشود یعنی این باب
بیان غلامیست که میان چند شریکست آزاد میکند
بعض ایشان حصه خود را یا لازم کرده میشود باو آزاد

کردن حصه خود در این باب شش حدیث اول اصل
عَنِ الحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ المَمْلُوكِ بَيْنَ شُرَكَاءَ فَيُعْتِقُ أَحَدُهُمْ نَصِيبَهُ قَالَ
إِنَّ ذَلِكَ فَسَادٌ عَلَى أَصْحَابِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ بَيْعَهُ
وَلَا مُؤَاجَرَتَهُ قَالَ يُقَوَّمُ قِيمَتُهُ فَيُجْعَلُ عَلَى الَّذِي أَعْتَقَهُ
عُقُوبَةً وَإِنَّمَا جُعِلَ ذَلِكَ عَلَيْهِ لِمَا أَفْسَدَهُ شرح
فساد بفتح فا اسم مصدر باب افعالست فا در فلا برای
بیانست یقوم بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعیل است
التقویم تعدیل چیزی قیمته با ضمیر است و در بعض نسخ بی
ضمیر است و بر هر تقدیر اول مرفوع و نائب فاعلست
و بر تقدیر دوم منصوب و تمیز و نسبت است و حاصل
هر دو یکیست تجعل بصیغه مضارع غائبه مجهول باب منع
است و ضمیر مستتر راجع بقیمته است و نائب فاعلست
علی الذی مفعول دوم است عقوبته اسم مصدر باب مفاعله است
و منصوب و مفعول له است مشار الیه ذلک قیمته است

قیمته

بالعقوبة

بالعقوبة است و تذکیر باعتبار مذکور است یا باعتبار
مصدر است ما مصدریه است یعنی دو حدیث از حلبی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مملوکی که میان شریکانست پس آزاد میکند یکی از
ایشان حصه خود را امام گفت که بدرستی که آن آزاد
کردن تباه کردنست بر شریکان خود چه استطاعت
ندارند فروختن او را و نه بکرایه دادن او را مراد اینست
که این قسم غلامی فرمان بردار نمیباشد غالباً امام گفت
که تعدیل کرده میشود بهای آن غلام پس گردانیده میشود
بر آنکه آزاد کرد او را برای عقوبت و جز این نیست که گردانیده
شد آن بر او برای اینکه تباه کرد غلام را بدانکه این منافات
ندارد با اینکه اگر غلام تباه نشود یا شریک راضی شود
ببقای حصه خود بر رقیت حصه شریک باقی ماند در ملک
او و مناسب این گذشت در کتاب النکاح در بعض احادیث
باب نکاح المرأة بعضها حر و بعضها رق که باب صد و بیست

وسیوم هست دوم اصل عَنِ الحَلَبِی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام

اَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلَیْنِ کَانَ بَیْنَهُمَا عَبْدٌ فَاَعْتَقَ اَحَدُهُمَا

نَصِیبَهُ فَقَالَ اِنْ کَانَ مُضَارًّا کُلِّفَ اَنْ یُعْتِقَهُ کُلَّهُ وَ

اِلَّا اُسْتُسْعِیَ العَبْدُ فِی النِّصْفِ الاٰخَرِ شرح المضار بضاد با نقطه

وتشدید را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است

ضرر کننده ومراد اینجا کسی است که باختیار آزاد کرده

باشد واین احتراز است از کسی که غلام پدر او باشد و پدر

شریکش نباشد یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق

علیه السلام اینکه او پرسیده شد از دو مرد که بود مشترک

میان ایشان غلامی پس آزاد کرد یکی از آن دو حصه خود را

پس امام گفت که اگر باشد ضرر رساننده تکلیف

کرده میشود باینکه آزاد کند غلام را همگی غلام واگر ضرر

رساننده نباشد سعی فرموده میشود آن غلام در آن

نصف دیگر سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ

عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ کَانَ شَرِیکًا فِی عَبْدٍ اَوْ اَمَةٍ قَلِیلٍ اَوْ

کثیر

کَثِیرٍ فَاَعْتَقَ حِصَّتَهُ وَلَمْ یَبِعْهُ فَلْیَشْتَرِهِ مِنْ صَاحِبِهِ

فَیُعْتِقُهُ کُلَّهُ وَاِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ سَعَةٌ مِنْ مَالٍ نُظِرَ قِیمَتُهُ

یَوْمَ اُعْتِقَ ثُمَّ یَسْعَی العَبْدُ فِی حِسَابِ مَا بَقِیَ حَتَّی یُعْتَقَ

شرح قلیل مجرور وصفت یا بدل عبد است وبنابر اول

مراد کم بها است وبنابر دوم مراد حصه کم هست اعتق دو

جا بصیغه معلوم ومجهول میتواند بود لم یبعه بتاء دو نقطه

در بالا وبای یک نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم

مجهول باب افعالست وضمیر مستتر راجع بمن موصوله است

ومفعول اوست ونائب فاعلست وضمیر بارز راجع

بعبد را لحق است ومفعول دوم هست واتباع مانند

الزام دو مفعول میدارد مثل واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة

واین احتراز است از صورتی که پسر مثلا شریک شود

در پدر یا در ما در پس بمجرد اعتاق حصه او لازم شود

اورا ودر نسخ کافی لم یبعه بی تاء دو نقطه در بالا است

وآن از غلط کاتبان مینماید مگر آنکه بسکون بای یک نقطه

وضم عدمن سقط بصیغه معلوم معتل اللام واوی باب نصر باشد
وضمیر مستتر راجع بمعبد را عتق باشد وضمیر بارز راجع بمن
موصوله باشد صاحب قاموس گفته و سعاه یسعوه قهره
واصاب منه واحتمال سابق مناسب تر است بعنوان
این باب و در تهذیب له سعة است و آن ظاهر است
یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که کسی که بود شریک در غلامی یا کنیزی که بهای بسیار
بها پس آزاد کرد حصه خود را در حالی که ملزم شده بود
بآزاد کردن پس باید که بگذارد باقی آن مملوک را از شریک
خود پس آزاد کند آن مملوک را بهمگیش و اگر غنا باشد
آزاد کننده را از اخذ قیمتی از مال تامل کرده میشود قیمت
مملوک در روزی که آزاد کرد و بعد از آن سعی میکند
آن غلام مثلا در مبلغ بهای آنچه باقی مانده تا آنکه آن
غلام آزاد شود چهارم اصل وَبِاِسْنَادِهِ عَنْ اَبِی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَضَی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ

علیه

عَلَیْهِ فِی عَبْدٍ کَانَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ فَحَرَّرَ اَحَدُهُمَا نَصِیبَهُ وَ
هُوَ صَغِیرٌ وَاَمْسَکَ الْآخَرُ نِصْفَهُ حَتَّی کَبُرَ الَّذِی حَرَّرَ
نِصْفَهُ قَالَ یُقَوَّمُ قِیمَتُهُ یَوْمَ حَرَّرَ الْاَوَّلُ وَاُمِرَ الْمُحَرَّرُ اَنْ
یَسْعَی فِی نِصْفِهِ الَّذِی لَمْ یُحَرَّرْ حَتَّی یَقْضِیَهُ شرح حرر
بجای منقط و دو را منقط بصیغه ماضی غائب معلوم باب
تفعیل است ضمیر هو راجع باحدهما است و ذکر حرر صغیر
نصف خود را مبنی بر نوعی از مجاز است مانند استعمال
رجل در صغیر و مراد ملزم بودن صغیر بآزادی حصه او است
بسبب قرابت مثل اینکه آن غلام جد آن صغیر باشد پس
این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث سیوم باب
بازدهم که باب [illegible] الله ولا جهت کبر از باب
علم و حسن میتواند بود و ضمیر مستتر در قال و ضمائر راجع
بامیر المؤمنین علیه السلام است محرر بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل است یعنی روایت است بسند حدیث سابق از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله

علیه و غلامی که بود میان دو مرد پس آزاد کرد یکی از آن در
دو حصه خود را در حالی که آن آزاد کننده که حکمت و
نگاه داشت مرد دیگر نصف خود را تا آنکه بزرگ شد آنکه
آزاد نصف خود را گفت علیه السلام که تعدیل کرده میشود کرد
بهای غلام در روزی که آزاد کرد و مرد اول و امر کرد علیه السلام
آن غلام آزاد کرده شده را باینکه سعی کند در نصف
خود که آزاد کرده نشده تا آنکه آخر کند بهای آن نصف را
پنجم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَمْلُوكِ بَيْنَ شُرَكَاءَ
فَيُعْتِقُ أَحَدُهُمْ نَصِيبَهُ فَقَالَ هَذَا فَسَادٌ عَلَى أَصْحَابِهِ
يُقَوَّمُ قِيمَةً وَيَضْمَنُ الثَّمَنَ الَّذِي أَعْتَقَهُ لِأَنَّهُ أَفْسَدَهُ
عَلَى أَصْحَابِهِ شرح یقوم بصیغه مضارع غائب مجهول باب
تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمملوک است قیمة منصوب
و تمیز نسبت است یضمن بصیغه مضارع غائب معلوم باب
علم و مجهول باب تفعیل میتواند بود و بر هر تقدیر الثمن منصوب
است یعنی روایت است از سماعه بفتح سین که راوی امام جعفر

صادق

صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم
امام را از مملوک که میباشد میان شریکان پس آزاد کند
یکی از ایشان حصه خود را پس امام گفت که این تباه کردن
است بر شریکانش تعدیل کرده میشود باعتبار قیمت و
ضامن میشود بها را آنکه آزاد کرد آن مملوک را زیرا که او
تباه کرد مملوک را بر شریکان خود موافق آنچه گذشت در حدیث
اول این باب ششم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمٍ وَرِثُوا عَبْدًا
جَمِيعًا فَأَعْتَقَ بَعْضُهُمْ نَصِيبَهُ مِنْهُ كَيْفَ يُصْنَعُ
بِالَّذِي أَعْتَقَ نَصِيبَهُ هَلْ يُؤْخَذُ بِمَا بَقِيَ قَالَ نَعَمْ يُؤْخَذُ
بِمَا بَقِيَ مِنْهُ بِقِيمَتِهِ يَوْمَ أَعْتَقَ شرح روایت است از عبد
الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از جمعی که میراث گرفتند غلامی را همگی پس آزاد
کرد بعض ایشان حصه خود را از غلام چگونه کرده میشود
بانکه آزاد کرد حصه خود را آیا گرفتار کرده میشود بآنچه باقی ماند

امام گفت که آری گرفتار کرده میشود بانچه باقی ماند از آن
مملوک بقیمت آن باقی مانده در روزی که آزاد کرد باب

دهم اصل باب المدبّر شرح این باب بیان بنده ایست
که تدبیر کرده شده است بانمعنی که مالکش وصیت کرده
که بعد از وفات من ازاد باشد درین باب ده حدیث است
اوّل اصل عَنِ الوَشّاءِ قَالَ سَأَلتُ أبَا الحَسَنِ الرِّضَا
عَلَيهِ السَّلَام عَنِ الرَّجُلِ يُدَبِّرُ المَملُوكَ وَهُوَ حَسَنُ الحَالِ ثُمَّ
يَحتَاجُ هَل يَجُوزُ لَهُ أن يَبِيعَهُ قَالَ نَعَم إذَا احتَاجَ إلَى ذَلِكَ
شرح روایتست از حسن بن علی نقاش جامه گفت پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مرد که تدبیر میکند مملوک را در حالی
که او خوشحالست بعد از ان نیازمند میشود آیا جایز
است او را اینکه فروشد مملوک را امام گفت که آری
چون محتاج شود بسوی آن دوم اصل عَن مُعَاوِيَةَ بنِ
عَمّارٍ قَالَ سَأَلتُ أبَا عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَام عَنِ المُدَبَّرِ
فَقَالَ هُوَ بِمَنزِلَةِ الوَصِيَّةِ يَرجِعُ فِيمَا شَاءَ مِنهَا شرح

در اشال

در اشال این یرجع از فعل متعدی است وفی زایده است
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب ومراد جواز
رجعت نیست بلکه مراد صحت رجعت است چنانچه می اید
در شرح حدیث وهم این باب یعنی روایتست از معویة بن
عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بنده
تدبیر کرده شده امام گفت که تدبیر در مرتبه وصیت است
برمیگرداند آنچه را که خواست از جمله وصیت سیوم اصل
عَن زُرَارَةَ عَن أبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَام قَالَ سَألتُهُ عَنِ
المُدَبَّرِ أهُوَ مِنَ الثُّلُثِ قَالَ نَعَم وَلِلمُوصِي أن يَرجِعَ فِي
وَصِيَّتِهِ أوصَى فِي صِحَّةٍ أو مَرَضٍ شرح روایتست از زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از بنده مدبر که آیا او از جمله ثلث مال است امام گفت که
آری وصحیح است برای وصیت کننده اینکه برگرداند وصیت
خود را خواه وصیت کرده باشد در تندرستی یا بیماری
چهارم اصل عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الوَشَّاءِ عَن أبِي الحَسَنِ الرِّضَا

عَلَيهِ السّلام قالَ سَألتُهُ عَن رَجُلٍ دَبَّرَ جارِيَتَهُ وَهِيَ حُبلى
فَقالَ اِن كانَ عَلِمَ بِحَبَلِ الجارِيَةِ فَما فِي بَطنِها بِمَنزِلَتِها
وَاِن كانَ لَم يَعلَم فَما فِي بَطنِها رِقٌّ شرح حبل بفتح حا و
فتح با مصدر باب علم است رق بكسر را بی‌نقطه و تشدید
قاف است یعنی روایت است از حسن بن علی نقاش جامه از
امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی
که تدبیر کرد کنیزش را بر حالی که آن کنیز آبستن است پس امام
گفت که اگر باشد که دانا شده باشد به آبستنی کنیز پس
آنچه در شکم کنیز است مثل او مدبر است و اگر باشد که ندانسته
باشد پس آنچه در شکم اوست بنده است پنجم اصل عَن
عُثمانَ بنِ عِيسى الكِلابِي عَن أبِي الحَسَنِ الأوّلِ عَلَيهِ
السّلام قالَ سَألتُهُ عَن امرَأةٍ دَبَّرَت جارِيَةً لَها
فَوَلَدَتِ الجارِيَةُ جارِيَةً نَفِيسَةً فَلَم تَدرِ المَرأةُ المو
المَولُودَةُ مُدَبَّرَةٌ أم غَيرُ مُدَبَّرَةٍ فَقالَ لِي مَتى كانَ
الحَملُ بِالمُدَبَّرَةِ أقَبلَ أن دُبِّرَت أو بَعدَ ما دُبِّرَت فَقُلتُ

لَستُ أدرِي وَلكِن أجِبنِي فِيهِما جَمِيعاً فَقالَ اِن كانَت
المَرأةُ دَبَّرَت وَبِها حَبَلٌ وَلَم تَذكُر ما فِي بَطنِها فالجارِيَةُ
مُدَبَّرَةٌ وَالمَولُودَةُ رِقٌّ وَاِن كانَ اِنَّما حَدَثَ الحَبَلُ
بَعدَ التَّدبِيرِ فَالوَلَدُ مُدَبَّرٌ فِي تَدبِيرِ اُمِّهِ شرح دبرت
در اول و چهارم بصیغه معلوم است و در دوم و سیوم
بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود و لم تذكر بمعنی لم تعلم
است بقرینه حدیث سابق یعنی روایت است از عثمان بن
عیسی كلابی بكسر كاف و با بی‌نقطه از امام موسی كاظم
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که تدبیر کرد
کنیزی از خود را پس زایید آن کنیز دختری زیبا را پس
ندانست آن زن که آیا آن دختر مدبره است یا غیر مدبره
است پس امام گفت مرا که کی بود آبستنی با کنیز مدبره
آیا پیش از آنکه مدبره شد یا یعنی بعد از آنکه مدبره شد
پس گفتم که نمیدانم و لیکن جواب ده مرا در هر دو
صورت بهمگی پس امام گفت که اگر باشد زن که تدبیر

ده باشد بر حالی که با اوست آبستنی و نداند آنرا که در
حکم اوست پس کنیز مدبره است و دختر بنده است و اگر
باشد که جز این نیست که بهم رسید آبستنی بعد از تدبیر
پس فرزند مدبره است در ضمن تدبیر مادرش ششم اصل
عن ابان بن تغلب قال سألت ابا عبد الله علیه
السلام عن رجل دبّر مملوکته ثم زوّجها من رجل آخر
فولدت منه اولادا ثم مات زوجها وترک اولاده
منها قال اولاده منها کهیئتها فاذا مات الذی
دبّر امهم فهم احرار قلت له ایجوز للذی دبّر امهم
ان یردّ فی تدبیره اذا احتاج قال نعم شرح ظاهر من رجل
آخر موافق آنچه می آید در قوله اخذته من الزوج الحر اینست
که آن شوهر آزاد بوده باشد و این مبنی بر یکی از دو احتمالست
اول اینکه مراد رجل آخر مدبر دیگر باشد که تدبیر او را
دیگری کرده و حریت او باعتبار این باشد که بعد از
ولادت اولاد مولای او فوت شده باشد پس تدبیر
اولاد

اولاد بالمثل صفه خواهد بود پس کیفیتها باعتبار نصف
خواهد بود دوم اینکه در صورت آزادی شوهر اگر شرط کنند
رقیت اولاد را صحیح باشد و بنا بر این این حدیث تخصیص
میکنند احادیثی را که گذشت در کتاب النکاح در باب الولد
اذا کان احد ابویه مملوکا والآخر حرا که باب صد و سی و
ششم است و شیخ زین الدین در شرح شرایع در کتاب
التدبیر والمکاتبه والاستیلاد بعد از نقل این روایت
بنا بر احتمال دوم نهاده و گفته که ویمکن القدح فی الروایة
من حیث اشتمالها علی کون ابیهم حرا و هو یوجب تبعیتهم له
فیها و حملها علی اشتراط الرقیة قد تقدم فی النکاح ما یدل
علی ضعفه یرد براء بنقطه و تشدید دال بنقطه بصیغه مضارع
غائب معلوم باب نصر است و فی زایده است مثل آیه
سوره هود و قال ارکبوا فیها یعنی روایت است از ابان بن
تغلب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که تدبیر کرد کنیز خود را بعد از آن تزویج کرد او را

بمردی دیگر پس زایید از او فرزندانی را بعد از آن مرد شوهرش
و واگذاشت فرزندانش را از آن کنیز امام گفت که
فرزندانش از آن کنیز مثل آن کنیز اند در تدبیر پس چون
میرد کسی که تدبیر کرده در ایشان پس ایشان آزاد شوند
گفتم امام را که آیا جایز است برای کسی که تدبیر کرده مادر ایشان را
اینکه برگرداند تدبیر خود را چون نیازمند شود امام گفت
که آری **اصل** قُلتُ أرأیتَ إن ماتت أمُّهم بعد ما مات
الزَّوجُ وبَقِیَ أولادُها مِنَ الزَّوجِ الحُرِّ أیَجوزُ لِسیِّدِها
أن یَبیعَ أولادَها ویَرجِعَ عَلیهم فِی التَّدبیرِ قال لا
إنَّما کانَ لَهُ أن یَرجِعَ فی تَدبیرِ أُمِّهِم إذا احتاجَ ورَضیَت
هِیَ بِذلِکَ **شرح** ارأیت همزه استفهام و صیغه مخاطب
یعنی اخبرنی است ما مصدریه است یبیع بیا یک نقطه
دیگر دو نقطه در پایین و عین منقط بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب است واو در ویرجع برای عطف تفسیر
است یرجع بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب ماخوذ است

از رجع

از رجع یعنی برگردانیدن پس بمعنی مرد است و فی زاینده است
چنانکه بیان شد در شرح فقره سابقه شاید که جواز عدم بیع
اولاد بمعنی عدم جواز بیع زیاده بر نصف باشد یا مبنی بر وجوب
استیفاء در قیمت نصف باقی باشد بنا بر احتمال اول
از دو احتمال گذشت در شرح فقره سابقه پس حاجت نیست
باینکه این حدیث تخصیص کند عمومات دلالت بر صحت رجوع
از تدبیر او شیخ زین الدین در شرح شرایع چون بنا بر احتمال
دوم نهاده چاره نیافته بغیر اینکه یا تخصیص کند یا قدح در
روایت کند که مذکور شد در شرح فقره سابقه با وجود
اعتراف بصحت این حدیث و بیان حقیقت مراد باین عمومات
ظاهر میشود از آنچه می آید در شرح حدیث دهم این باب واو
در ورضیت برای عطف انفراد است پس بتقدیر واو در رضیت
است و مراد تقسیم است و حاصل این است که جواز برگردانیدن
تدبیر بیکی از دو شرط است **اول** اینکه مولی محتاج شود
بقیمت و آنچه سائل رسیده در صورت عدم احتیاج است

دوم اینکه کنیز راضی شود به برگردانیدن تدبیر موافق آنچه شیخ
طوسی رحمه الله تعالی در استبصار و در کتاب العتق در باب
جواز بیع المدبر ذکر کرده که عن اسحق بن عمار قال قلت
لابی ابراهیم علیه السلام الرجل یعتق مملوکه عن دبر ثم یحتاج
الی ثمنه قال یبیعه قلت فان کان عن ثمنه غنیا قال ان
رضی المملوک ومیتواند بود که اشتراط رضای کنیز در صورتی
باشد که تدبیر بعنوان وجوب باشد پس این تخصیص کند
مدلول کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی را در کتاب انتصار
در کتاب التدبیر که گفته که و مما انفردت الامامیه به
ان قسموا بیع المدبر فقالوا ان کان ذلک التدبیر تطوعا
وتبرعا جاز له بیعه علی کل حال فی دین وغیر دین کما یجوز
له الرجوع فی وصیته وان کان تدبیره عن وجوب لم یجز
بیعه ومعنی ذلک ان یکون قد نذر مثلا ان برئ من
مرضه او قدم غایبه ان یدبر عبده ففعل ذلک واجبا
لا تبرعا وما وجدنا احدا من الفقهاء فصل هذا التفصیل

تا او

تا آخر مرادش فقهای غیر اهل السنت یعنی گفتیم که فرزنده مرا اگر
مرد و ما دو پسران بعد از آنکه مرد شوهر او باقیماندند فرزندها
او از شوهر آزاد یا جایز است برای مالک کنیز اینکه را
فروشد فرزندان آن کنیز را و برگردانید بقصد فرزندان
تدبیر را امام گفت که نه بیان این آنکه جواز بیع نیست که
بود برای مالک اینکه برگرداند تدبیر مادر ایشان را چون
نیاز مند شود و کنیز راضی شود به آن برگردانیدن متن اصل
عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُدَبَّرُ مَمْلُوکٌ
وَلِمَوْلَاهُ اَنْ یَرْجِعَ فِی تَدْبِیرِهِ اِنْ شَاءَ بَاعَهُ وَاِنْ شَاءَ
وَهَبَهُ وَاِنْ شَاءَ اَمْهَرَهُ قَالَ وَاِنْ تَرَکَهُ سَیِّدُهُ عَلَی
التَّدْبِیرِ وَلَمْ یُحْدِثْ فِیهِ حَدَثًا حَتّٰی یَمُوتَ سَیِّدُهُ
فَاِنَّ الْمُدَبَّرَ حُرٌّ اِذَا مَاتَ سَیِّدُهُ وَهُوَ مِنَ الثُّلُثِ
اِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ اَوْصٰی بِوَصِیَّةٍ ثُمَّ بَدَا لَهُ بَعْدُ
فَغَیَّرَهَا قَبْلَ مَوْتِهِ فَاِنْ هُوَ تَرَکَهَا وَلَمْ یُغَیِّرْهَا حَتّٰی
یَمُوتَ اَخَذَ بِهَا شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت که تدبیر کرده شده مملوکست و
صحیح است برای مالکش اینکه برگرداند تدبیر خود را بیان
این آنکه اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد میبخشد او را
و اگر خواهد مهر زن میکند او را و امام گفت که و اگر واهل
واگذارد او را مالکش بر تدبیر و احداث نکند در او کاری
تازه را تا آنکه میرد مالکش پس بدرستی که آن تدبیر کرده
شده آزاد است چون مرد مالکش و او از ثلث مال است
جز این نیست که آن مالک در مرتبه مردیست که وصیت
کرد بوصیتی بعد از آن پشیمان شد بعد از آن وصیت پس
تغییر داد آن را پیش از مردن خود و اگر او واگذارد
وصیت را و تغییر ندهد آنرا تا آنکه میرد عمل کرده میشود
بآن وصیت **هشتم اصل** عن بريد بن معوية العجلي
قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن رجل دبّر مملوكا له
تاجرا موسرا فاشترى المدبّر جارية بامر مولاه فولدت
منه اولادا ثم ان المدبّر مات قبل سيده قال
فقال

فقال ارى ان جميع ما ترك المدبّر من مال او متاع
فهو للذي دبّره وارى ان ام ولده للذي دبّره و
ارى ان ولدها مدبّرون كهيئة ابيهم فاذا مات
الذي دبّر اباهم فهم احرار **شرح** روایتست از برید بضم با
یکنقطه و فتح را و بینقطه ابن معویه عجلی بکسر عین و سکون جیم
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که
تدبیر کرد غلامی از خود را که تاجر مالدار بود پس خرید آن
تدبیر کرده شده کنیزی را بفرمان مالکش خود پس کنیز زایید
از آن غلام فرزندانی را بعد از آن بدرستی که تدبیر کرده آن
شده مرد پیش از مالکش راوی گفت که پس امام گفت
که می بینم این را که جمیع آنچه واگذاشت آن تدبیر کرده شده
از مالی یا متاعی پس آن برای کسی است که تدبیر کرد او را
و می بینم این را که کنیز خاصه غلام برای کسی است که تدبیر کرد
او را و می بینم این را که فرزندان آن کنیز تدبیر کرده شده کانند آن
مثل پدر ایشان پس چون میرد کسی که تدبیر کرد پدر ایشان را

پس ایشان آزاد اند نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ ثُمَّ احْتَاجَ إِلَى
ثَمَنِهِ فَقَالَ هُوَ مَمْلُوكُهُ إِنْ شَاءَ بَاعَهُ وَإِنْ شَاءَ أَعْتَقَهُ
وَإِنْ شَاءَ أَمْسَكَهُ حَتَّى يَمُوتَ فَإِذَا مَاتَ السَّيِّدُ فَهُوَ
حُرٌّ مِنْ ثُلُثِهِ شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که تدبیر کرد غلامی از خود را
بعد از ان نیازمند شد سوی بهای او پس امام گفت
که او غلام اوست اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد
آزاد میکند او را و اگر خواهد نگاه میدارد او را تا آنکه میرد
پس چون میرد مالک پس او آزاد است از ثلث مالک
دهم اصل عَنْ يُونُسَ فِي الْمُدَبَّرِ وَالْمُدَبَّرَةِ يُبَاعَانِ يَبِيعُهُمَا
صَاحِبُهُمَا فِي حَيَاتِهِ فَإِذَا مَاتَ فَقَدْ عَتَقَا لِأَنَّ التَّدْبِيرَ
عِدَةٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَاجِبٍ فَإِذَا مَاتَ كَانَ الْمُدَبَّرُ مِنْ
ثُلُثِهِ الَّذِي يَتْرُكُهُ وَفَرْجُهَا حَلَالٌ لِمَوْلَاهَا الَّذِي دَبَّرَهَا
وَلِلْمُشْتَرِي إِذَا اشْتَرَاهَا حَلَالٌ بِشِرَائِهِ لَهَا قَبْلَ مَوْتِهِ شرح

جل

حلیه یباعان قید المدبر والمدبره نیست بلکه اخبار از جواز
بیع مدبر مدبره است یا اخبار از ممضی بودن بیع مدبر و مدبره
است و بنا بر اول مراد جواز بیع منفعت مدبر و مدبره است
با وجود عدم ابطال تدبیر چنانچه شیخ طوسی در استبصار در
کتاب العتق در باب جواز بیع المدبر قائل بآن شده و در
تهذیب نیز در باب التدبیر قائل بآن شده پس فاذا مات
فقد عتقا بر تقدیر تحقق بیع است و بنا بر دوم مراد بیع
عین مدبر و مدبره است و ممضی بودن آن دو قسم است
اول اینکه در صورت احتیاج یا راضی شدن مدبر و مدبره
باشد پس حرام نخواهد بود چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم
این باب دوم اینکه در صورت عدم احتیاج و عدم رضا
باشد و ممضی بودن منافات نداشته باشد با حرام بودن
در عقود و ایقاعات مثل ممضی بودن بیع در وقت ندا
برای نماز که مذکور است در آیت سوره جمعه که وذروا
البیع و بر این محمولست عمومات داله بر صحت رجوع از

تدبیر شامل حدیث دوم این باب پس فاذا مات نفذ عتقا
بر تقدیر عدم تحقق بیع خواهد بود وجمله یبیعهما استیناف
بیانی بیاعات است ودر اینجا نیز دو احتمال والبعد هست
عتقا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است لان تعلیل است
برای جواز بیع یا برای مضی بودن بیع عده بکسر عین بی‌نقطه
وتخفیف دال بی‌نقطه مصدر معتل الفاء واوی باب ضرب
است ومراد اینست که تدبیر از جمله افراد عتق نیست بلکه
تمهید مقدمه عتق است واین اشارتست باینکه ابطال
تدبیر بی حاجت وبی رضا حرامست زیراکه وفا بوعده واجبست
با شامل آیت سوره صف یا ایها الذین آمنوا لم
تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون بنا براینکه شامل خلف وعده نیز باشد
ولیس بشیء واجب برای توضیح سابقش است ومراد
اینست که اگر بر کسی واجب شود عتق رقبه برای کفاره
که مذکور است در قرآن تدبیر مجزی نیست برای او یعنی

روایتست از یونس بن عبدالرحمن که راوی امام موسی کاظم
وامام رضا علیهما السلام است در غلام تدبیر کرده شده وکنیز
تدبیر کرده شده اینکه جایز است که فروخته شود منفعت
ایشان بیان این آنکه جایز است که فروشد منفعت ایشان را
مالک ایشان در زندگی خود پس چون بمیرد پس بتحقیق آزاد
میشوند زیراکه تدبیر وعده ایست ونیست چیزی که واجب
باشد در کفاره پس چون صاحب بمیرد میشود غلام تدبیر
کرده شده مثلا از جمله ثلث مال او که میگذارد وآزاد و فرج
کنیز تدبیر کرده شده حلالست برای صاحب او که تدبیر
کرد او را و او برای خریدار چون بخرد او را حلالست بسبب
خریدن او وبیرونش از ملک کردن مالک **باب یازدهم اصل**

باب المکاتب **شرح** مکاتب بفتح وکسر تاء دو نقطه در بالا
میتواند بود وبنا بر اول اسم مفعول ومصدر میمی باب مفاعله
میتواند بود والمکاتبه هم قلم شدن کسی را ومراد اینجا تعلیق
آزادی کسی بر دادن مالیست وتسمیه این بمکاتبه باعتبار

نیست که غالب در ان قسط شهور مثلا میباشد و غالب
در قسط انیست که دهنده و گیرنده منسوبند از انا غلط نشود
یعنی این باب بیان بنده ایست که ازادی او معلق
بر دادن مالیست در این باب هفده حدیثست اول اصل
عَنْ مُعٰوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ
لَهُ اِنِّي كَاتَبْتُ جَارِيَةً لِاَيْتَامٍ لَنَا وَاشْتَرَطْتُ عَلَيْهَا
اِنْ هِيَ عَجَزَتْ فَهِيَ رَدٌّ فِي الرِّقِّ وَاَنَا فِي حِلٍّ مِمَّا اَخَذْتُ مِنْكِ
قَالَ فَقَالَ لَكَ شَرْطُكَ وَسَيُقَالُ لَكَ اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ
السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ يُعْتَقُ مِنَ الْمُكَاتَبِ بِقَدْرِ مَا اَدّٰى مِنْ
مُكَاتَبَتِهِ فَقُلْ اِنَّمَا كَانَ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَبْلَ الشَّرْطِ فَلَمَّا اشْتَرَطَ النَّاسُ كَانَ لَهُمْ شَرْطُهُمْ شرح
وهب بفتح واو و سکون و فتح ها است رد بفتح را و تشدید
دال مصدر بمعنی اسم مفعولست حل بکسر حا بی نقط و تشدید
لام است منک بکسر کاف از قبیل تغلیب حال محکی بر حال
حکایت ست بر عکس ضمائر غائبه سابقه مکاتبته بتقدیر

مال

مال مکاتبته است یعنی روایتست از معویه بن وهب از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که من
مکاتبت کردم کنیزی را از یتیمانی که ما راست و شرط کردم
بر ان کنیز که اگر او ناتوان شود از ادای تمام مال پس او
برگردانیده شده باشد در بندگی بنده که و من در حلیت باشم
از انچه گرفتم از تو راوی گفت که پس امام گفت که برای
تست شرط تو و زود گفته میشود ترا که بدرستی که علی علیه
السلام بود که میگفت که ازاد میشود از جمله مکاتب بقدر
انچه داده از جمله مال مکاتبه خود پس بگو که جز این نیست که بود
آن از جمله قول علی علیه السلام در صورتی که پیش از شرط ها شد
یعنی وقتی که شرط کردند مردمان شد برای ایشان شرطهاشان
اصل فَقُلْتُ مَا حَدُّ الْعَجْزِ فَقَالَ اِنَّ قُضَاتَنَا يَقُولُونَ اِنَّ
عَجْزَ الْمُكَاتَبِ اَنْ يُؤَخِّرَ النَّجْمَ اِلَى النَّجْمِ الْاٰخَرِ حَتّٰى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ
قَالَ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ اَنْتَ قَالَ لَا وَلَا كَرَامَةَ لَيْسَ لَهُ
اَنْ يُؤَخِّرَ نَجْمًا عَنْ اَجَلِهِ اِذَا كَانَ ذٰلِكَ فِي شَرْطِهِ شرح

بضم قاف و تخفیف صاد و با نقطه قاضیان و مراد اینجا
قاضیان از جانب خلفاء ضلالت است النجم بفتح نون
و سکون جیم قسط و ان حصه از مالیست که اوقات مقرر
شده باشد برای دادن حصص آن یحول الیه بینقطه بصیغه
مضارع غائب مجهول باب تفعیل است التحویل محال گردان
چیزی را الحول بفتح حاء بینقطه و سکون واو قدرت بر تصرف
و آن مرفوع و نائب فاعلست الکرام بفتح کاف و تخفیف راء
بینقطه رفعت و مقصود نفی رفعت آن قاضیان با این حکم
است یعنی پس گفتم که چیست مرتبه عجز پس امام گفت که بدرستی
که قاضیان شهر ما میگویند که بدرستی که عجز مکاتب اینست
که تاخیر کند قسط را تا قسطی دیگر تا انکه محال شمرده شود و بر
مکاتب قدرت بر دادن آن قسط غالبا راوی گفت
که گفتم که چه میگوئی تو امام گفت که نه و نیست رفعتی آن
قاضیان را بیان این انکه نیست برای مکاتب اینکه تاخیر
کند قسطی را از وقتش چون باشد آن عدم تاخیر و اصل در

شرط او دوم اصل عَن اَبی بَصیرٍ عَن اَبی جَعفَرٍ صَلَوٰاتُ اللهِ
عَلَیهِ قالَ المُکاتَبُ لایَجُوزُ لَهُ عِتقٌ وَلاهِبَةٌ وَلانِکاحٌ
وَلاشَهادَةٌ وَلاحَجٌّ حَتّیٰ یُؤَدّی جَمیعَ ما عَلَیهِ اِذا کانَ
مَولاهُ قَد شَرَطَ عَلَیهِ اِن عَجَزَ عَن نَجمٍ مِن نُجُومِهِ فَهُوَ
رَدٌّ فِی الرِّقِّ شرح الشهاده بفتح شین با نقطه مصدر با
علم و حس گواهی دادن و حاضر شدن و بنا بر اول مراد
اقرار بر خود است بمالی نظر آیت سوره توبه شاهِدِینَ عَلیٰ
اَنفُسِهِم بِالکُفرِ و مراد شهادت در طلاق و مانند آن
نیست زیرا که عدم جواز آن مذهب مخالفان است چنانکه
می آید در کتاب الشهادات در بعض احادیث باب شهادة
المماليک که باب دوازدهم است و بنا بر دوم مراد زیارت
یعنی حاضر شدن در یکی از مشاهد مشرفه مثل مدینه و نجف
و کربلا یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر صلوات الله
علیه گفت که مکاتب روا نیست برای او ازاد کردنی
و نه بخشیدنی و نه نکاحی و نه اقراری و نه حجی تا انکه دهد

جمیع آنچه را که بر اوست چون باشد که او را تحقیق شرط
کرده باشد بر او که اگر عاجز شود از قسطی از قسطهای او پس او
برگردیده باشد در بندگی سیوم اصل عَن بُرَيدٍ العِجلي قالَ
سَألتُهُ عَن رَجُلٍ كاتَبَ عَبدًا لَهُ عَلىٰ ألفِ دِرهَمٍ وَلَم يَشتَرِط
عَلَيهِ حينَ كاتَبَهُ إن هُوَ عَجَزَ عَن مُكاتَبَتِهِ فَهُوَ رَدٌّ في
الرِّقِّ وَإنَّ المُكاتَبَ أدّىٰ إلىٰ مَولاهُ خَمسَمِائَةِ دِرهَمٍ
ثُمَّ ماتَ المُكاتَبُ وَتَرَكَ مالًا وَتَرَكَ ابنًا لَهُ مُدرِكًا
شرح روایتست از برید عجلی که راوی امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی
که مکاتبت کرد غلامی از خود را بر هزار درهم و شرط نکرد بر
غلام در وقتی که مکاتبت کرد او را که اگر او عاجز شد از مال
مکاتبت او پس او برگردانیده شده است در بندگی و
درستی که آن مکاتب داد سوی مالکش پانصد درهم را
بعد از آن وفات یافت آن مکاتب و واگذاشت
پسری از خود را که بالغ است اصل قالَ نِصفُ ما تَرَكَ

المُكاتَبُ

المُكاتَبُ مِن شَيءٍ فَإنَّهُ لِمَولاهُ الَّذي كاتَبَهُ وَالنِّصفُ
الباقي لِابنِ المُكاتَبِ لِأنَّ المُكاتَبَ ماتَ وَنِصفُهُ حُرٌّ
وَنِصفُهُ عَبدٌ لِلَّذي كاتَبَهُ فَابنُ المُكاتَبِ كَهَيئَةِ أبيهِ
نِصفُهُ حُرٌّ وَنِصفُهُ عَبدٌ فَإن أدّىٰ إلَى الَّذي كاتَبَ
أباهُ ما بَقِيَ عَلىٰ أبيهِ فَهُوَ حُرٌّ لا سَبيلَ لِأحَدٍ مِنَ النّاسِ
عَلَيهِ شرح امام گفت که نصف آنچه گذاشت مکاتب از
باشد پس بدرستی که آن برای مالک اوست که مکاتبت
کرد او را و نصف باقیمانده برای پسر مکاتب است زیرا که
مکاتب وفات یافت در حالی که نصف او آزاد است و
نصف دیگر مملوک است برای کسی پس آن مملوک که مکاتبت کرد
او را پس پسر آن مکاتب مثل پدرش است نصف او آزاد
است و نصف او مملوک است پس اگر داد سوی کسی که مکاتبت
کرد پدرش را آنچه را که باقیمانده بر پدرش پس او آزاد است
نیست راه گفتگویی برای یکی از مردمان بر او چهارم
اصل عَنِ الحُسَينِ بنِ خالِدٍ عَنِ الصّادِقِ صَلَواتُ اللهِ

عَلَيهِ قالَ سُئِلَ عَن رَجُلٍ كاتَبَ اَمَةً لَهُ فَقالَتِ الاَمَةُ
ما اَدَّيتُ مِن مُكاتَبَتي فَاَنا بِهِ حُرَّةٌ عَلى حِسابِ ذلِكَ
فَقالَ لَها نَعَم فَاَدَّتْ بَعضَ مُكاتَبَتِها وَجامَعَها مَولاها
بَعدَ ذلِكَ قالَ اِن كانَ اِستَكرَهَها عَلى ذلِكَ ضُرِبَ
مِنَ الحَدِّ بِقَدرِ ما اَدَّتْ مِن مُكاتَبَتِها وَدُرِئَ عَنهُ
مِنَ الحَدِّ بِقَدرِ ما بَقِيَ لَهُ مِن مُكاتَبَتِها وَاِن كانَت تابَعَتهُ
كانَت شَريكَتَهُ فِي الحَدِّ ضُرِبَت مِثلَ ما يُضرَبُ **فرع**
روایت از حسین بن خالد از امام جعفر صادق صلوات
الله علیه گفت که امام پرسیده شد از فردی که مکاتبت
کرد کنیزی از خود را پس گفت آن کنیز که آیا آنچه ادا می‌کنم از مال
مکاتبت خود پس بسبب آن آزادم بر حساب آن پس گفت
کنیز را که آری پس کنیز داد بعض مال مکاتبت خود را
و جماع کرد او را مالکش بعد از آن امام گفت که اگر به
جبر کرده باشد کنیز را بان فعل زده میشود از جمله صد
تازیانه بقدر آنچه کنیز داده از جمله مال مکاتبت خود و

بار و دفع کرده میشود از او از جمله صد تازیانه بقدر آنچه
باقی‌مانده برای او از جمله مال مکاتبت کنیز و اگر باشد که کنیز
موافقت کرده باشد او را شد انباز او در حد بیان
این آنکه کنیز زده شد از جمله حد مثل آنچه مالکش زده میشود
پنجم اصل عَن اَبانٍ عَمَّن اَخبَرَهُ عَن اَبي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ
السَّلامُ قالَ سَاَلتُهُ عَنِ المُكاتَبِ قالَ يَجوزُ عَلَيهِ ما شَرَطتَ
عَلَيهِ **فرع** روایت از ابان از کسی که خبر داد او را از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مکاتب گفت که گذرا میشود بر او آنچه شرط کردی
بر او **ششم اصل** عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن اَبي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ
قالَ اِنَّ المُكاتَبَ اِذا اَدّى شَيئاً اُعتِقَ بِقَدرِ ما اَدّى
اِلّا اَن يَشتَرِطَ مَواليهِ اِن عَجَزَ فَهُوَ مَردودٌ فَلَهُم شَرطُهُم
فرع روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که بدرستی که مکاتب چون داد چیزی را آزاد کرده
شد بقدر آنچه داد مگر آنکه شرط کنند مالکان او که اگر

عاجز شود پس او بر گردانیده شده است پس برای
ایشان نسبت شرط ایشان هفتم اصل عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن قول الله
عز وجل وآتوهم من مال الله الذی آتاکم قال الذی اضمرت
ان تکاتبه علیه لا تقول اکاتبه بخمسة آلاف واترک له الفا و — که القاء
لکن انظر الی الذی اضمرت علیه فاعطه وعن قوله فکاتبوهم
ان علمتم فیهم خیرا قال الخیر ان علمت ان عنده مالا شرح
در سوره نور چنین است والذین یبتغون الکتاب مما ملکت
ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا وآتوهم من مال الله
الذی اضمرت بصیغه مخاطب است تقول نیز بصیغه مخاطب است — اتاکم
ضمیر اکاتبه وضمیر له مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است
و مقصود سد باب حیلت و مکر است الخیر مرفوع و مبتدا است و یعنی
بهتر است ان بکسر همزه است و ان علمت تا آخر خبر مبتدا است
باعتبار مضمون و مقصود اینست که تفسیر خیر در این آیت
بصلاح و رشد و تفسیر آن بقدرت بر کسب مال و مانند اینها

مرجوح است زیرا که آنها مظنون میباشد و معلوم نمیشود مراد تفسیر
خیر بمال بموافقت بآیت سوره بقره کتب علیکم اذا حضر
احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة مراد بعلم بودن مال
نزد بنده علم باینست که آن بنده کسب مالی کرده هر چند که آن مال
مملوک بنده نشده باشد و مملوک مالک باشد زیرا که این علم
موجب ظن است بانکه این غلام قادر بر کسب مال خواهد شد بعد
از مکاتبت یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از
قول الله عز وجل در سوره نور که وبدهید آن مکاتبان شما را
از مال الله مالی که داد بشما امام گفت که آن مال آنست که
در دل گرفتی بی حیلت و مکر ابتدا که مکاتبت کنی بنده را
بنا بر آن بیان این آنکه نمیگوئی که مکاتبت میکنم او را به پنج هزار
درهم چهار هزار درهم اصل و یک هزار درهم حیلت و وا
میگذارم برای او هزار درهم حیلت را بقصد ثواب عمل
باین آیت ولیکن نظر کن بسوی مالی که در دل گرفتی بنا بر آن

وپس بده آن مکاتب را از آن مال و پرسیدم امام را از قول
او که پس مکاتبت کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان
خیر را امام گفت که بهتر در تفسیر این آیت اینست که اگر
دانی ایشان که نزد مکاتب است مالی هشتم اصل عن معوية
بن وهب قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن مكاتبة
ادت ثلثى مكاتبتها وقد شرط عليها ان عجزت فهى
رد في الرق ونحن في حل مما اخذنا منها وقد جمع
عليها نجمان قال ترد ويطيب لهم ما اخذوا وقال
ليس لها ان تؤخر النجم بعد حله شهرا واحدا الا باذنهم
شرح شرط بصیغه مجهول باب نصر و ضرب است رد مصدر
بمعنی اسم مفعول است الحل بکسر حاء و تشدید لام مصدر باب
ضرب گشادن و رسیدن وقت وعده دین و اول مراد است
در اول و دوم مراد است در دوم ترد بصیغه مضارع غائبه
مجهول باب نصر است یطیب بصیغه مضارع غائب معلوم
باب ضرب است شهرا ظرف تؤخر است و این اشارت

باینکه

باینکه گاهی به اجتماع دو نجم بر مردود میشود موافق انچه گذشت
در حدیث اول این باب یعنی روایت است از معویه بن وهب
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کنیز مکاتب
که داده دو ثلث مال مکاتبه خود را و بتحقیق شرط کرده شده
بود بر او که اگر عاجز شود پس او مردود باشد در بندگی و ما در
گشاد باشیم از انچه گرفتیم از او و بتحقیق فراهم آمد بر او دو
قسط امام گفت که آن کنیز بر گردانیده میشود و پاکیزه میشود
برای مالکان انچه گرفتند و امام گفت که روا نیست برای
آن کنیز اینکه تاخیر کند قسط را بعد از رسیدن وقت وعده
آن یکماه مگر برخصت مالکان نهم اصل عن الحلبي عن ابي
عبد الله عليه السلام في المكاتب يؤدي بعض مكاتبته
فقال ان الناس كانوا لا يشترطون وهم اليوم
يشترطون والمسلمون عند شروطهم فان كان شرط
عليه ان عجز رجع وان لم يشترط عليه لم يرجع شرح
ان عجز جمله جزائیه است و در بعض نسخ فان عجز است جع

فان لم

بصیغهٔ معلوم لازم و مجهول متعدی میتواند بود و بر این فقره کس
است لم یحتج یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه
السلام در مکاتبی که میدهد بعضی مال مکاتبه خود را پس امام
گفت که بدرستی که مردمان بوده‌اند که شرط نمیکردند و ایشان
در این روزگار شرط میکنند و مسلمانان نزد شرطهای
خود اند باین معنی که محافظت آنها میکنند باید محافظت شرط
علم خود را اگر آن شرطها مخالف کتاب الله نباشد چنانچه
گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب الشرط و الخیار
فی البیع که باب هفتادم است پس اگر باشد که شرط کرده
شده باشد بر مکاتب اگر عاجز شود برمیگردد و اگر شرط
کرده نشده باشد بر او برنمیگردد بر تقدیر عجز نیز اصل وَفی
قَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَکاتِبُوهُم اِن عَلِمتُم فیهِم خَیراً قالَ کا
کاتِبُوهُم اِن عَلِمتُم لَهُم مالاً قالَ وَقالَ فِی المُکاتَبِ یَشتَرِطُ
عَلَیهِ مَولاهُ اَلّا یَتَزَوَّجَ اِلّا بِاِذنٍ مِنهُ حَتّی یُؤَدّی
مُکاتَبَتَهُ قالَ یَنبَغی لَهُ اَلّا یَتَزَوَّجَ اِلّا بِاِذنٍ مِنهُ

اِنَّ لَهُ شَرطَهُ شرح و در تفسیر قول الله عز و جل در سوره نور
که پس مکاتبت کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان
خیر را امام گفت که مکاتبت کنید ایشان را اگر دانید برای
ایشان مالی را بیان این شد در شرح حدیث هفتم این باب
راوی گفت که و امام سخن گفت در مکاتب که شرط میکنند
بر او مالکش او را که جفت نگیرد مگر برخصتی از جانب
مالکش تا آنکه بدهد مال مکاتبه خود را امام گفت که سزاوار است
برای آن مکاتب اینکه جفت نگیرد مگر برخصتی از جانب
مالکش بدرستی که برای مالکش هست شرط مالکش مخفی نماند
که در بعض افراد مکاتب احتیاج باین شرط نیست چنانچه
گذشت در حدیث دوم این باب دهم اصل عَنِ الحَلَبی
عَن اَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام فی قَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِن عَلِمتُم
فیهِم خَیراً قالَ اِن عَلِمتُم لَهُم دیناً وَمالاً شرح الدین بکسر
دال منقطه فرمان برداری در اوامر و نواهی یعنی روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عز

وجل در سوره نور که اگر دانید در ایشان خیری را گفت که
اگر دانید برای ایشان دینی را و مالی را اشارتست بآنکه
مالدار بی دین در حکم بی مال است **یازدهم اصل** عن زرعة
عن سماعة قال سالته علیه السلم عن العبد یکاتبه
مولاه وهو یعلم ان لیس له قلیل ولا کثیر قال یکاتبه
وان کان یسال الناس ولا یمنعه المکاتبة من
اجل ان لیس له مال فان الله یرزق العباد بعضهم
من بعض والمؤمن معان ویقال المحسن معان
شرح ان در اول و سیوم بفتح همزه و سکون نون مخففه از مثقله
است و ضمیر شان مقدر است و در دوم بکسر همزه شرطیه
وصلیه است تقدیم نفی قلیل بر نفی کثیر خلاف مقتضای ظاهر
است زیرا که نفی قلیل لازم دارد نفی کثیر را و لهذا در کلام
امام عدول از آن شده سوال ناس عبارتست از طلب
مال مضاربه و مانند آن پس منافات ندارد با آنچه گذشت
در حدیث هفتم و نهم و دهم این باب و مناسب این

می آید

می آید در حدیث دهم باب شانزدهم لا یمنعه مرفوع و مجزوم
خوانده اند و المکاتبة منصوب و مفعول دوم بهت المؤمن
معان اشارتست بآیت سوره طلاق ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب و یقال کلام
زرعه است و مقصود اینست که در روایت راوی دیگر
از امام علیه السلام باین لفظ است و حاصل هر دو یکیست
یعنی روایتست از زرعه بضم زای با نقطه و سکون رای بی نقطه
از سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم که راوی امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم
امام را علیه السلام از غلام که مکاتبه میکند او را مالکش
میداند این را که شان اینست که نیست آن غلام را مال کم
و نه بسیار امام گفت که مکاتبت میکند او را هر چند که
آن غلام باشد که طلب کند از مردمان و باز نمی دارد از
آن غلام مکاتبت را بسبب اینکه شان اینست که نیست
او را مالی چه بدرستی که الله تعالی روزی میدهد بندگان را

بعض ایشان را از بعضی و مؤمن مدد کرده شده است از
جانب الله تعالی و گفته میشود که و نیکوکار مدد کرده شده
است دوازدهم اصل عَن مُعٰوِیَةَ بنِ وَهبٍ عَن اَبی
عَبدِ اللهِ علیه السّلام اَنَّهُ قالَ فی رَجُلٍ کاتَبَ عَلٰی نَفسِهِ
وَمالِهِ وَلَهُ اَمَةٌ وَقَد شُرِطَ عَلَیهِ اَن لایَتَزَوَّجَ فَاَعتَقَ
الاَمَةَ وَتَزَوَّجَها قالَ لایَصلُحُ لَهُ اَن یُحدِثَ فی مالِهِ
اِلّا الاُکلَةَ مِنَ الطَّعامِ وَنِکاحُهُ فاسِدٌ مَردُودٌ قیلَ
فَاِنَّ سَیِّدَهُ عَلِمَ بِنِکاحِهِ وَلَم یَقُل شَیئاً قالَ اِذا صَمَتَ
حینَ یَعلَمُ ذٰلِکَ فَقَد اَقَرَّ قیلَ فَاِنَّ المُکاتَبَ عَتَقَ
اَفَتَرٰی اَن یُجَدِّدَ النِّکاحَ اَو یَمضِیَ عَلَی النِّکاحِ الاَوَّلِ
قالَ یَمضی عَلٰی نِکاحِهِ شرح این حدیث گذشت در کتاب
النکاح در حدیث ششم باب المملوک یتزوج بغیر اذن
مولاه که باب صد و نوزدهم است رجل عبارتست از
غلام و مفعولش محذوفست بتقدیر کاتب سیده و در بعض
نسخ کتاب النکاح رجل کاتب عبده است چنانچه گذشت

و بنابران رجل عبارتست از صاحب غلام مکاتبه غلام
مالکش را بر خودش و مالکش عبارتست از اینکه در عقد
مکاتبت قرار یافته باشد اینکه انچه در تصرف غلام است
از غلام باشد و غلام آزاد باشد بعد از آنکه مبلغی معین
و هر شرط بصیغه مجهولست فاعتق بصیغه معلوم باب
افعالست الاکله بضم همزه و سکون کاف مقدار سیر شدن
از طعام یعنی روایتست از معویه بن وهب از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او گفت در غلامی که مکاتبت کرد مالکش
بر خودش و مالش و او راست کنیزی و بتحقیق شرط کرده
شد بر او اینکه جفت نگیرد پس ازاد کرد آن کنیز را و جفت
خود گرد اورا امام گفت که خوب نمیشود برای آن غلام اینکه
احداث کند در مال خود چیزی را مگر قدر سیر شدن از خوراک
و نکاح او تباه برگردانیده شده است گفته شد امام را
که پس بدرستی که مالکش خبردار شد بنکاح او و نگفت چیزی
چگونه میشود امام گفت که چون ساکت شود وقتی که دانند

آنزا پس بتحقیق راضی شده گفته شد امام را پس بدرستی
که آن غلام مکاتب آزاد شد آیا پس می بینی اینرا که
تجدید کند آن نکاح را آیا اینرا که رود بر آن نکاح سابق
امام گفت میرود بر نکاح خود سیزدهم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ كَانَ لَهُ أَبٌ مَمْلُوكٌ وَكَانَتْ لِأَبِيهِ امْرَأَةٌ م
مُكَاتَبَةٌ قَدْ أَدَّتْ بَعْضَ مَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ابْنُ الْعَبْدِ
هَلْ لَكِ أَنْ أُعِينَكِ عَلَى مُكَاتَبَتِكِ حَتَّى تُؤَدِّي مَا عَلَيْكِ
بِشَرْطِ أَنْ لَا يَكُونَ لَكِ الْخِيَارُ عَلَى أَبِي إِذَا أَنْتِ مَلَكْتِ
نَفْسَكِ قَالَتْ نَعَمْ فَأَعْطَاهَا فِي مُكَاتَبَتِهَا عَلَى أَنْ لَا يَكُونَ
لَهَا الْخِيَارُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا مَلَكَتْ قَالَ لَا يَكُونُ لَهَا الْخِيَارُ الْمُسْلِمُونَ
عِنْدَ شُرُوطِهِمْ شرح تودی بصیغه مضارع غائب مجهول
باب تفعیل است اختیار رد داشتن کنیز بعد از آزاد شدن
در فسخ نکاح زوج مملوک گذشت در کتاب النکاح در بعض
احادیث باب الامه تکون تحت المملوک فتعتق تا آخره

باب

باب صد و بیست و هفتم است یعنی روایتست از سلیمان بن
خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که بود او را پدری مملوک و بود پدرش را زنی
مکاتبه که بتحقیق داده بود بعض آنچه را که بر او است پس گفت
آن زن را پس آن غلام که آیا میخواهی که مدد کنم ترا بر مال
مکاتبه تو تا داده شود آنچه بر تو است بشرط اینکه نباشد
برای تو اختیار فسخ نکاح بر پدر من چون صاحب کنی خود را
زن گفت که آری پس چیزی داد آن زن را در مکاتبه
از آن بنا بر اینکه نباشد برای زن اختیار فسخ نکاح بر آن
غلام بعد از آنکه صاحب کند خودش را امام گفت که
نمیباشد برای آن زن اختیار فسخ نکاح بیان این آنکه
مسلمانان نزد شرطهای خودند چهاردهم اصل عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَعْتَقَ
نِصْفَ جَارِيَتِهِ ثُمَّ إِنَّهُ كَاتَبَهَا عَلَى النِّصْفِ الْآخَرِ
بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ فَلْيَشْتَرِطْ عَلَيْهَا أَنَّهَا إِذَا عَجَزَتْ

عَنْ نُجُومِهَا فَاِنَّهَا تُرَدُّ فِي الرِّقِّ فِي نِصْفِ رَقَبَتِهَا قَالَ
فَاِنْ شَاءَ كَانَ لَهُ فِي الْخِدْمَةِ يَوْمٌ وَلَهَا يَوْمٌ وَاِنْ لَمْ
يُكَاتِبْهَا قُلْتُ فَلَهَا اَنْ تَتَزَوَّجَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ قَالَ لَا
حَتَّى تُؤَدِّيَ جَمِيعَ مَا عَلَيْهَا فِي نِصْفِ رَقَبَتِهَا شرح اعتق
بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست فلیشترط بکسر
لام بصیغه امر غایب معلوم باب افتعالست و مراد اینجا
برای اباحت است فا در فان شاء برای تفریع است
زیرا که جواز اشتراط دلالت میکند بر جواز استرقاق
نصف باقیمانده بی مکاتبت و این وصلیه است و بنابر
اینست که حکم صورت مکاتبت صریح شده در سابق پس
این ظاهرتر است از صورت عدم مکاتبت یعنی روایتست
از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
مردی که آزاد کرده شد نصف کنیز او و بعد از آن بدرستی
که او مکاتبت کرد آن کنیز را از نصفی دیگر بعد از آن آزاد
شدن نصف راوی گفت که پس امام گفت که پس باید

که شرط

که شرط کند بر کنیز نیز اگر آن کنیز اگر ناتوانا شود از نجومش پس
بدرستی که او برگردانیده شود در بندگی در نصف گردن
خود امام گفت که پس اگر آن مرد خواهد میباشد برای او در خدمت
کنیز روزانه شبی و برای کنیز روزانه شبی که هیچه که مکاتبت
نکرده باشد آن کنیز را و عجز آن کنیز ظاهر شده باشد گفتم که
پس آیا جایز است برای آن کنیز اینکه شوهر گیرد در آن
حال که بعض او آزاد و بعض او بنده است امام گفت که نه
تا آنکه دهد جمیع آنچه را که بر اوست بر تقدیر مکاتبت در نصف
کردن او یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ اَخِيهِ اَبِي الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَاتَبَ مَمْلُوكَهُ فَقَالَ بَعْدَ مَا
كَاتَبَهُ هَبْ لِي بَعْضًا فَاُعَجِّلَ لَكَ مَكَانَ مُكَاتَبَتِي اُعَجِّلُ
ذَلِكَ قَالَ اِذَا كَانَ هِبَةً فَلَا بَأْسَ وَاِنْ قَالَ حُطَّ عَنِّي
وَاُعَجِّلُ لَكَ فَلَا يَصْلُحُ شرح هب بفتح ها و سکون با بلفظ
بصیغه امر معتل الفا باب ضرب است که نقل بباب منع
شده برای حرف حلق با وجود آنکه حرف حلق لام الفعل

نیست و این از نوادر است فاعجل در اول بفا است و در
دوم بواو است و در بعض نسخ در اول نیز بواو است و بر
هر تقدیر منصوبست بتقدیر ان و فا در اول بهتر است زیرا
که فرق میان فا و واو اینست که فا برای سببیت است و دلالت
میکند بر وقوع دو معامله یکی هبه بحقیقت و دیگری تعجیل
و واو برای جمعیت است پس دلالت میکند بر وقوع
یکمعامله پس هبه بر حقیقت خود نخواهد بود بلکه از قبیل اسقاط
بعض حق در مقابل تعجیل خواهد بود و این نوعی از ربا میشود
مکان بفتح میم منصوب بظرفیت است و مقصود اینست
که مکاتبت را از طرف کنم و بجای آن تعجیل کنم بنا بر اینکه
مکاتبت در صورت دین مؤجل بوده باشد و آن واجب
بنوشتن طرفین نخواهد بود و حط بضم حا بی‌نقطه و تشدید
طا بی‌نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است
یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکاتبت

کرد غلامش را پس غلام گفت بعد از آنکه مکاتبت کرد او را
که بخشش کن برای من بعضی را پس باعث این شود که تعجیل
کنم برای تو بجای مکاتبت من آیا حلال میشود این امام گفت
که چون باشد بخشیدن پس نیست پروایی و اگر غلام گوید که
اسقاط کن حطی از من بعضی را تا تعجیل کنم برای تو پس خوب
نمیشود زیرا که این یکمعامله است و ملحق برباست حرام
میتواند بود که این محمول بر کراهت باشد بقرینه انچه گذشت
سیم در کتاب المعیشه در حدیث و چهارم باب الصلح که باب
صد و بیست و سیوم است شانزدهم اصل عن السکونی
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰم اَنَّ اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلٰم
قَالَ فِی مُکَاتَبَةٍ یَطَأُهَا مَوْلَاهَا فَتَحْمِلُ قَالَ یَرُدُّ عَلَیْهَا
مَهْرَ مِثْلِهَا وَتَسْعٰی فِی قِیْمَتِهَا فَاِنْ عَجَزَتْ فَهِیَ مِنْ اُمَّهَاتِ
الْاَوْلَادِ شرح ثبوت مهر المثل مبنی بر اینست که وطی مکاتبه
جایز نیست و این منافات ندارد با آنکه حد نداشته باشد
زیرا که ظاهر فان عجزت تا اخر اینست که این در مکاتبه مشروطه

است پس منافات ندارد با حدیث چهارم این باب و با تفصیل
مکاتبه غیر مشروط می آید در کتاب الحدود و در حدیث سیوم باب
الرجل یاتی الجاریه ولغیره فیها شرک والرجل یاتی مکاتبته که
باب سیزدهم است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام سخن گفت
در کنیزی مکاتبه که جماع میکند او را مالکش پس آبستن میشود
گفت که مالک بر میگرداند برا و مهر مثل او را و آن کنیز
سعی میکند در دادن مال مکاتبه خود پس اگر آن کنیز عاجز
شود پس او داخل کنیزان خاصه است مراد اینست که آن
فرزند ولد الزنا نیست چنانچه گذشت در کتاب النکاح در
آخر ابواب هفدهم اصل عَنِ العَلاءِ بنِ الفُضَیلِ عَن
أبي عبدِ اللهِ علیه السلام قالَ في قولِهِ عزَّ وجلَّ فکاتِبوهم إن
عَلِمتُم فیهِم خیراً وآتوهم مِن مالِ اللهِ الذي آتاکُم قالَ
تَضَعُ عنهُ مِن نجومِهِ التي لَم تکُن تریدُ أن تنقصَهُ و
لا تزیدُ فوقَ ما في نفسِكَ فقلتُ کَم فقالَ وضعَ أبو جعفرٍ

الذی

علیه السلام عن مملوکٍ الفاً من ستةِ آلافٍ شرح در نسخ التی
است وصفت نجومه است واو از غلط کاتبان مینماید
زیرا که ظاهر اینست که الذی باشد و مفعول تضع باشد ترید در
اول برا بی نقط از باب افعال است و در دوم برای با نقط
از باب ضرب است تنقصه بنون و قاف و صاد بی نقط از
باب نصر یا باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر بارز راجع
بالذی است و واو برای عطف بر ترید است بعطف تفسیر لا
زایده است برای تاکید نفی در لم تکن است تزید بتقدیر
تزیده است و ضمیر مقدر راجع بالذی است فوق منصوب
بظرفیت است و این برای سد باب مکر و حیلت است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست
از علا بفتح عین بی نقط و تخفیف لام و الف ممدوده ابن
فضیل بضم و فتح ضاد با نقط از امام جعفر صادق علیه السلام
سخن گفت در قول الله عز و جل در سوره نور که پس مکاتبت
کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را و دهید ایشان را

از مال خود الله الخ داد شمارا امام گفت در تفسیر آن توهم
که وامیگذاری از مکاتب از جمله قسطهای او الخ را که خود می
کرا اراده کنی در وقت عقد مکاتبت اینکه کم کنی از او
که زیاد کنی از او در بالای الخ در دل تست که گنجایش دارد
پس گفتم که چند است الخ واگذاشته میشود پس امام
گفت که واگذاشت امام محمد باقر علیه السلام از غلامی
مکاتب هزار درهم را از جمله شش هزار درهم که مال مکاتبه
آن غلام بود باب دوازدهم اصل باب ان المملوک
اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر شرح عمی بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم است جذم بجیم و ذال با نقط بصیغه ماضی غایب
مجهول مجرد است نکل بنون بصیغه ماضی غایب مجهول باب
تفعیل است به نایب فاعلست و با برای سببیت است
التنکیل منع کردن کسی را و مراد اینجا عذابیست که باعث
منع دیگران شود مثل بریدن دست کسی یعنی این باب
بیان اینست که بنده چون کور شد یا صاحب خوره شود

با عذابی

یا عذابی کرده شود که باعث عبرت دیگران شود پس او آزاد
است در این باب چهار حدیث است اول اصل عمن ذکره
عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل عبد مثل به فهو حر
شرح مثل بثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل
است التمثیل تنکیل یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غلامی که
تنکیل کرده شود باو پس او آزاد است دوم اصل عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله اذا عمی المملوک فلا رق علیه و
العبد اذا جذم فلا رق علیه شرح روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه واله که چون کور شود بنده پس نیست بندگی
بر او و غلام چون صاحب خوره شود پس نیست بندگی
بر او سیوم اصل عن اسمعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلم
قال اذا عمی المملوک اعتقه صاحبه ولم یکن له ان یمسکه

شرح روایت است از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله
و فا را از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون کور شود
بنده ازاد میکند او را صاحبش و نیست برای صاحبش
اینکه در بندگی نگاهدارد او را چهارم اصل عَن حَمّادِ بنِ
عُثمانَ عَن اَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام فَاِذا عَمِیَ المَملوکُ فَقَد
عَتَقَ شرح عتق بصیغه ماضی معلوم باب ضرب
است و باقی ظاهر است باب سیزدهم اصل بابُ المَملوکِ
یُعتَقُ وَلَهُ مالٌ شرح این باب بیان بنده ایست که ازاد
کرده میشود در حالی که او را است مالی در این باب پنج حدیث
است اول اصل عَن عُمَرَ بنِ یَزیدَ قالَ سَاَلتُ اَبا عَبدِ
اللهِ علیه السلام عَن رَجُلٍ اَرادَ اَن یُعتِقَ مَملوکاً لَهُ وَقَد
کانَ مَولاهُ یَاخُذُ مِنهُ ضَریبَةً فَرَضَها عَلَیهِ فی
کُلِّ سَنَةٍ وَرَضِیَ بِذلِکَ المَولی لَهُ وَرَضِیَ بِذلِکَ
المَملوکُ فَاَصابَ المَملوکُ فی تِجارَتِهِ مالاً سِوی
ما کانَ یُعطی مَولاهُ مِنَ الضَّریبَةِ قالَ فَقالَ اِذا اَدّی

الی

اِلی سَیِّدِهِ ما کانَ فَرَضَ عَلَیهِ فَما اکتَسَبَ بَعدَ الفَریضَةِ
فَهُوَ لِلمَملوکِ ثُمَّ قالَ اَبو عَبدِ اللهِ علیه السلام اَلَیسَ قَد
فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی العِبادِ فَرائِضَ فَاِذا اَدَّوها
اِلَیهِ لَم یَسأَلهُم عَمّا سِواها شرح این حدیث می اید در کتاب
المواریث در حدیث اول باب ولاء السائبه که باب شصت
و سیوم است و در شرح آن بیان میشود که عبد مأذون
است در تصرف در فاضل ضریبه بسبب شرط مالک و
وجوب وفا بشروط پس اگر آن عبد میرد و فرزندی ازاد
داشته باشد فاضل ضریبه بر میگردد بسوی مالک عبد
و این منافات ندارد با اینکه اگر آن عبد ازاد شود فاضل
ضریبه ملک او شود یا نشود و باید که در تصرف او باشد
تا روز مردنش و اینجا میگوییم که رجل عبارتست از رجل
و ضمیر در ادّی آزاد یا عبارتست از مردی مملوک و بنا بر
اول مولاه عبارتست از رجل و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع
بمملوکا است و لام در للمملوک برای ملکیت و برای

بوجه ان برای مالک اول

انتفاع میتواند بود و بنا بر دوم مولاه عبارت از مالک
رجل است و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع بر رجل است و لام
در للمملوک برای انتفاع است الفریضة بفتح ضاد با نقطه
و کسر راء بی نقطه و سکون یاء زرد و نقطه در پایین و با یک نقطه
مقرری فرض بفاء و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایت از عمر بن
یزید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که اراده کرد اینکه آزاد کند غلامی از خود را و بتحقیق
بود مالکش که میگرفت از ان غلام مقرری را که تعیین
کرده بود آنرا بر ان غلام در هر سالی و راضی شده بود
بان مالک و راضی شده بود بان غلام پس غلام دریافت
در تجارت خود مالی را سوای آنچه بود که میداد بمالکش
که مقرری است راوی گفت که چون غلام داد سوی
مالکش آنچه را که بود که تعیین کرده بود بر ان غلام
[illegible] آنچه غلام کسب کرد و بعد از مقرری [illegible]

و بتحقیق

که پس امام گفت

غلام است اگر آزاد شود و بعد از ان در بیان نظر این گفت
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا نیست اینکه بتحقیق
فرض کرد الله عز و جل بر بندگان فریضه چند را مثل نماز
پنجوقت و روزه ماه رمضان پس چون بندگان دهند
آنها را سوی او نمیرسد ایشان را از آنچه غیر آنهاست اصل
قلت له فللمملوک ان یتصدق مما اکتسب و یعتق
بعد الفریضة التی کان یؤدیها الی سیده قال نعم
اجر ذلک له قلت فان اعتق مملوکا مما اکتسب سوی
الفریضة لمن یکون ولاء المعتق قال فقال یذهب
فیتوالی الی من احب فاذا ضمن جریرته و عقله کان
مولاه و ورثه قلت له الیس قال رسول الله صلی
الله علیه و آله الولاء لمن اعتق قال فقال هذا
سائبة لا یکون ولاؤه لعبد مثله شرح الولاء بفتح
واو و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر باب حسب
[illegible]

شان و

تفاعل پیوسته کردن خود بکسی که وارث تواند شد ضمن
بضاد با نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است و ضمیر
مستتر راجع بمن موصوله است الجریره بفتح جیم و کسر رای بی نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه گناهی که باعث
تاوان در دنیا شود مثل زخم زدن بر کسی و ضمان جریره
کسی عبارتست از التزام حی فقلت ادا از ارتکاب
جریره بقدر وسع العقل بفتح عین بی نقطه و سکون قاف
تاوان جریره السائبه بسین بی نقطه و الف و کسر همزه
و بای یک نقطه حیوان بسر خود تا برای تانیث نیست بلکه برای
غلبه اسمیه بر وصفیت است یعنی گفتم امام را که آیا
جایزست برای آن غلام پیش از آنکه آزاد شود اینکه
تصدق کند از آنچه بهم رسانید و بنده آزاد کند بعد از
مقرری که بود که میداد از اسوی مالک خود امام گفت
آری و ثواب آن تصدق و بنده آزاد کردن برای
آن غلام است گفتم که پس اگر پیش از آنکه آزاد شود آزاد

کند

کنند بنده را از آنچه بهم رسانید سوای مقرری برای که
جدا شد ولاء آن آزاد کرده شده راوی گفت که
آن غلام میرود پس پیوسته میشود سوی کسی که خواست
پس چون آنکس ضامن شود گناه آن آزاد کرده شده را
و تاوان گناه او را میشود صاحب ولاء او و وارث
میشود او را گفتم امام را که آیا نیست شان اینکه گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که ولاء آزاد کرده شده
برای کسی است که آزاد کرد راوی گفت که پس امام
گفت که این آزاد کرده شده بر خود دست نیافته
ولای او برای غلامی مثل او مراد اینست که قول رسول الله
در صورتیست که اصل ولاء ثابت باشد و آزاد کننده
و غیر او نزاع داشته باشند در ولاء چنانچه گذشت در کتاب
النکاح در حدیث اول باب الامة تکون تحت المملوک
فتعتق تا آخر که باب صد و بیست و هفتم است اصل قُلتُ
فَاِن ضَمِنَ العَبدُ الَّذی جَرِیرَتَهُ وَحَدَثَهُ اَیَلزَمُهُ

که پس امام گفت ۱۲

ذلك ويكون مولاه ويرثه قال فقال لا يجوز
ذلك ولا يرث عبد حرا شرح گفتم الحدث بفتح حا بی‌نقط
وفتح دال بی‌نقطه یعنی بی‌نقطه کار ناشایسته وعطف
آن از قبیل عطف تفسیرست یعنی گفتم که پس اگر ضامن شود
غلامی که آزاد کرد او را جریره او را وحدث او را آیا
لازم میشود آن غلام را آن ضمان وی‌باشد صاحب ولاء
او ووارث میشود او را راوی گفت که پس امام گفت
که گذرانیشود آن ضمان ووارث نیشود غلامی آزاد را
دوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال
اذا کاتب الرجل مملوکه واعتقه وهو یعلم ان له
مالا ولم یکن استثنی السید المال حین اعتقه فهو
للعبد شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون مکاتبه کرد مرد غلامش را وآزاد
کرد او را بر حالی که آنمرد میداند اینرا که آن غلام راست
مالی ونبود که استثنا کرده باشد مالک آن مالرا در

وقتی

وقتی که آزاد کرد او را پس آنمال از غلام است سیوم اصل
عن زرارة عن احدهما علیهما السلم فی رجل اعتق عبدا
له وله مال لمن مال العبد قال ان کان علم ان له مالا
تبعه ماله والا فهو للمعتق شرح روایتست از زراره
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که
آزاد کرد غلامی از خود را وآن غلام راست مالی
برای کیست مال آن غلام امام گفت که اگر باشد که دانسته
باشد اینرا که غلام راست مالی تبع غلام میشود مال غلام
واگر ندانسته باشد پس آنمال از آزاد کننده است چهارم
اصل عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن رجل
اعتق عبدا له وللعبد مال لمن المال فقال ان کان
یعلم ان له مالا تبعه ماله والا فهو له شرح روایتست
از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
مردی که آزاد کرد غلامی از خود را وغلام راست مالی
که برای کیست آنمال پس امام گفت که اگر باشد که میدانسته

باشد این غلام راست مالی تابع میشود غلام را مالش
اگر نه الغنه باشد پس آن مال آزاد وست پنجم اصل عن ابی
جریر قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن رجل قال لمملوکه
انت حر ولی مالک قال لا یبدأ بالمال فیقول لی مالک وانت حر
برضا المملوک فان ذلک احب الی شرح ابو جریر
قمی اسم او زکریا بن ادریس است و او از راویان امام موسی
کاظم و امام رضا علیهما السلام یعنی روایتست از ابو جریر بفتح
جیم و کسر رای منقط و سکون یای دو نقطه در پایین و رای
منقط گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام یا امام
رضا علیه السلم را از مردی که گفت غلامش را که تو آزادی
و از منست مال تو امام گفت که ابتدا نمیکند بآزادی پس
از مال میگوید که از منست مال تو و تو آزادی بخوشنودی
این غلام چه بدرستی که این محبوبتر است سوی من مراد اینست
که این نهی تنزیهی و امر ترغیبی است باب چهاردهم اصل
باب عتق السکران والمجنون والمکره شرح این باب
بیان آزاد کردن مست و دیوانه و مجبور است در این

باب چهار حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی
جعفر علیه السلم قال سالته عن عتق المکره فقال لیس
عتقه بعتق شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آزاد کردن مجبور
پس گفت که نیست آزاد کردن او آزاد کردن صحیح دوم
اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته
عن المرأة المعتوهة الذاهبة العقل ایجوز بیعها
وصدقتها قال لا وعن طلاق السکران وعتقه
قال لا یجوز شرح مضمون این که گذشت در کتاب الطلاق
در حدیث چهارم باب طلاق المعتوه تا آخر که باب پنجاه
و دوم است و حدیث سیوم باب طلاق السکران که باب
پنجاه و سیوم است المعتوه بعین بی نقط و تا دو نقطه
در بالا و هو الضعیف اسم مفعول بمعنی سفیه و مجنون و ذکر
الذاهبة العقل برای بیان اینست که مراد اینجا معنی دوم
است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام

باب

گفت که پرسیدم امام را از زن مجنونه که خود آزاد او رفته که آیا
آزاد میشود فروختن او و تصدق او امام گفت که نه و
پرسیدم از طلاق مست و آزاد کردن او گفت که آزاد
نمیشود سیوم اصل عن عمر بن اذینة عن زرارة او
قال و محمد بن مسلم و برید بن معویة و فضیل و اسمعیل
الازرق و معمر بن یحیی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما
السلم ان المدله لیس عتقه عتقا شرح المدله بدال بی نقط
و ها بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مجنونه یعنی روایتست از
عمر بن اذینه بضم همزه و فتح ذال بی نقط و سکون یا دو
نقطه در پایین و نون از زراره یا عمر گفت که و از محمد
بن مسلم و برید بضم بای یک نقطه بن معاویه و فضیل و اسمعیل
ازرق بفتح همزه و سکون عین بی نقط و تخفیف میم دوم
مفتوحه و را بی نقط ابن یحیی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم اینکه مجنونه نیست آزاد کردن او آزاد کردن
صحیح چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم

و سکون زای با نقطه و فتح
را بی نقطه و معمر بفتح میم

قال

قال لا یجوز عتق السکران شرح روایتست از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که آزاد نمیشود آزاد کردن
مست باب یازدهم اصل باب امهات الاولاد شرح
این باب بیان کنیزیست که مادران فرزندانند در این
باب شش حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلم قال سألته عن ام الولد قال امة تباع و لا
تورث و توهب و حدها حد الامة شرح روایتست از
زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از کنیزی که مادر فرزندست که آیا بمحض آن آزاد میشود
یا هنوز کنیزست امام گفت که هنوز کنیزست بیان این
آنکه گاهی فروخته میشود بتفصیلی که می آید در حدیث ششم
این باب یا در صورتی که بفرزندش بخشیده شود در مقابل
بخششهای دیگر بفرزندان دیگر و مرتبه او مرتبه کنیزست
دوم اصل عن عمر بن یزید عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته
عن ام الولد تباع فی الدین قال نعم فی ثمن رقبتها شرح

روایتست از عمر بن یزید از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از کنیزها در فرزند که آیا فروخته میشود
برای ادای دین بفتح دال امام گفت که آری برای بهای
کردن آن کنیز اشارتست باینکه برای دینی دیگر فروخته
نمیشود با وجود فرزندش چنانچه می اید در حدیث پنجم این
باب سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ
السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَیُّمَا
رَجُلٍ تَرَکَ سُرِّیَّةً لَهَا وَلَدٌ اَوْ فِی بَطْنِهَا وَلَدٌ اَوْ لَا
وَلَدَ لَهَا فَاِنْ اَعْتَقَهَا رَبُّهَا عَتَقَتْ وَاِنْ لَمْ یُعْتِقْهَا
حَتّی تُوُفِّیَ فَقَدْ سَبَقَ فِیهَا کِتَابُ اللهِ اَحَقُّ فَاِنْ کَانَ
لَهَا وَلَدٌ وَتَرَکَ مَالاً جُعِلَتْ فِی نَصِیبِ وَلَدِهَا شح
ای مرفوع و مبتدا است و مضافست با زایده میان
مضاف و مضاف الیه است السریه بضم سین بی نقطه و تشدید
را بی نقطه مکسوره و تشدید یا دو نقطه در پایین کنیز
خاصه فان اعتقها تا آخر خبر مبتدا است عتقت بصیغه معلوم

و کتاب الله صح

باب

باب مرتب است کتاب الله عبارتست از ایات مواریث
و مراد اینست که آن کنیز داخل میراث میشود یعنی روایتست
از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که هر کدام مردی که واگذاشت کنیزی
خاصه را که او راست فرزندی یا در شکم اوست فرزندی
یا نیست فرزندی او را پس اگر ازاد کرده باشد او را مالکش
ازاد شده و اگر ازاد نکرده باشد او را تا آنکه وفات یافته
باشد پس بتحقیق پیشی گرفته در ان کنیز کتاب الله و کتاب الله
سزاوارترست به پیروی پس اگر باشد ان کنیز را فرزندی
و مالکش واگذاشته باشد مالی دیگر را که وفا کند بحصص
وارثان دیگر گردانیده میشود ان کنیز در حصه فرزندش
و بان اعتبار ازاد میشود اصل قَالَ وَقَضَی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ فِی رَجُلٍ تَرَکَ جَارِیَةً وَقَدْ
وَلَدَتْ مِنْهُ ابْنَةً وَهِیَ صَغِیرَةٌ غَیْرَ اَنَّهَا تُبَیِّنُ الْکَلَامَ
فَاَعْتَقَتْ اُمَّهَا فَخَاصَمَ فِیهَا مَوَالِی اَبِی الْجَارِیَةِ فَاَجَازَ عِتْقَهَا

شرح تبیین ببا یکنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب ضرب یا باب تفعل بحذف یکی یا
باب تفعیل یا باب افعالست البیان و التبیین و التبیین و
الابانة فهمیدن و فهمانیدن و هر دو اینجا مناسب است
یعنی امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در مردی که واگذاشت کنیز را بتحقیق زاییده بود آن
کنیز از آن مرد دختری را و آن دختر کوچک است لیک اینقدر
هست که میفهمید سخن را پس آزاد کرد آن دختر مادرش را
پس نزاع کردند وارثان کنیز و وارثان پدر آن دختر پس حکم
کرد آزاد کردن آن دختر را برای مادر مراد اینست که اگر
قیمت کنیز زیاد باشد از قدر حصه آن دختر و آن دختر را مال
باشد که وفا نماید کند لازم نیست سعی کنیز برای آزادی
خود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب المملوک بین
شرکا یعتق احدهم نصیبه او یبیع که باب نهم است چهارم
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل

اشتری

اشتری جاریة یطأها فولدت له ولدا فمات
ولدها قال ان شاؤا باعوها فی الدین الذی یکون
علی مولاها من ثمنها و ان کان لها ولد قومت علی
ولدها من نصیبه شرح مفهوم فی الدین تا آخر اینست
که اگر دین نباشد یا در غیر بهای کنیز باشد نمیفروشند
کنیز را و این بر کراهت است یا محمول بر تعلیم تقیه است
زیرا که مذهب مخالفان آن کنیز آزاد است و حرام است
فروختن آن کنیز یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که خرید کنیزی را که جماع کند او را پس
زایید برای آن مرد فرزندی را پس مرد فرزند کنیز پیش از
مردن آن مرد امام گفت اگر خواهند وارثان آن مرد می
فروشند آن کنیز را در دینی که میباشد بر مالک کنیز از
بهای آن کنیز و اگر باشد برای آن کنیز فرزندی بها کرده
میشود بر فرزندش از حصه آن فرزند و آزاد میشود پنجم
اصل عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام

محمول بر

او قال لابی ابراهیم علیه السلام اسالک قال اسئل قلت
لِمَ باع امیر المؤمنین علیه السلام امهات الاولاد قال
فی فکاک رقابهنّ قلت وکیف ذلک قال ایّما رجل
اشتری جاریة فاولدها ثم لم یؤدّ ثمنها ولم یدع
من المال ما یؤدّی عنه اُخذ ولدها منها وبیعت ولده
ابواب الدین و وجوهه فادّی ثمنها قلت فیبعن فیما سوی ذلک من دین قال
لا شرح اسالک بتقدیر ا بدان اسالک هست یا بتقدیر
استفهام هست الفکاک بفتح وکسر فا وتخفیف کاف
انچه بان چیزی ازگرو بدر آید ومراد اینجا بهای چیز است زیرا
که بان منتقل میشود مبیع از کسی سوی دیگری ثم برای تعجب است
یا برای تراخی زمانست یؤدی بصیغه مجهول و معلوم باب
تفعیل میتواند بود و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بمال است و
ضمیر عنه راجع برجل است وبنا بر دوم از قبیل اسناد مجازیست
در نسخ ولدها منها نه وضمیر مؤنث است وظاهر انست
که اول ضمیر مذکر باشد و این ضمیر عاید مبتدا باشد و میتوان
بود

بود که دوم ضمیر مذکر باشد واو در وبیعت برای عطف
انسحاب است زیراکه اگر برای عطف انفراد باشد معطوف
نیز محتاج بعاید مبتدا خواهد بود ادّی بصیغه ماضی مجهول از باب
تفعیل است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را یا گفت که امام موسی کاظم
علیه السلام را که میخواهم که سؤال کنم ترا امام گفت که سؤال
کن گفتم که چرا فروخت امیر المؤمنین علیه السلام کنیزان مادر
فرزند را امام گفت که برای بهای گردنهای ایشان
گفتم که وجه کونه است این امام گفت که کدام مردی که
خرید کنیزی را پس زایید آن کنیز را با وجود آنکه نداده
بود بهای آنرا و نگذاشت از جمله مال آنچه را که داده شود
از جانب او گرفته شد فرزند او از آن کنیز و فروخته
شد آن کنیز پس داده شد بهای آن کنیز گفتم که آیا پس
فروخته میشوند آن کنیزان برای آنچه غیر آن باشد از دین
امام گفت که نه ششم اصل عن یونس فی ام ولد لیس

لها ولدٌ مات ولدها ومات عنها صاحبها ولم يعتقها
هل يحلّ لاحدٍ تزويجها قال لا هي أمة لا يحلّ لاحدٍ
تزويجها الّا بعتقٍ من الورثة فان كان لها ولدٌ و
ليس على الميّت دينٌ فهي للولد واذا ملكها الولد
فقد عتقت بملك ولدها لها وان كانت بين شركاء
فقد عتقت من نصيب ولدها وتستسعى في بقيّة
ثمنها شرح یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و
امام رضا علیهما السلم است و معتمد علیه است ضمیر مستتر در
قال راجع بیونس و راجع بامام میتواند بود و دین بفتح دال
عبارتست از فکاک رقبه کنیز چنانچه بیان شد در حدیث
سابق یا عبارتست از اعم از ان و دینی مستوعب ترکه
باشد بنابر اینکه در صورت دین مستوعب مال میت
منتقل بورثه نشود چنانچه می اید در کتاب المواریث
در ذیل شرح حدیث اول باب اقرار بعض الورثه بدین
یعنی روایتست از یونس در کنیز مادر فرزند که نیست او را

فرزندی

فرزندی وفات یافته فرزندش و وفات یافته ازو
مالکش رحالی که ازاد نکرده او را ایا حلال میشود برای
کسی تزویج ان کنیز گفت که نه بیان این انکه او کنیزیست
حلال نمیشود برای کسی تزویج او مگر با ازادی کردنی از جانب
وارثان پس اگر باشد ان کنیز را فرزندی رحالی که نیست
بر میت دینی که مانع ازادی او شود پس او از ان فرزندش
فرزندش است و چون مالک شد او را ان فرزندش
بتحقیق ازاد شد بسبب مالک شدن فرزندش او را و اگر
ان کنیز باشد میان شریکان مراد صورتیست که حصه
فرزند او وفا نکند بهای او پس بتحقیق ان کنیز ازاد میشود
از حصه فرزند او و سعی فرموده میشود در باقی مانده
بهای او باب شانزدهم اصل باب النوادر شرح این باب
احادیث متفرقه است و در این باب پانزده حدیث
است اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سئل ابو عبد الله علیه السلام وانا حاضر

بِكذا

عن رجل باع من رجل جارية بكراً الى سنة فلما قبضها
المشتري اعتقها من الغد وتزوجها وجعل مهرها
عتقها ثم مات بعد ذلك بشهر فقال ابو عبد الله
عليه السلام ان كان للذي اشتراها الى سنة مال او
عقدة تحيط بقضاء ما عليه من الدين في رقبتها
فان عتقه ونكاحه جائزان شرح العقده بضم عين
بنقط وسكون قاف ودال بنقط زمين زراعت
وما نند ان كه ساكن ميباشد پس مراد بمال آنست كه
متحرك باشد مثل درهم و دينار و حيوان و جامه يعني
روايتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام از حالي
كه من حاضر بودم از مردي كه فروخت مردي كنيزي بكر را بنسيه
تا يكسال پس وقتي كه قبض كرد ان كنيز را خريدار ازاد
كرد او را در فرداي ان روز و جفت خود كرد او را و
گردانيد مهر او را ازاد كردن او و بعد از ان وفات يافت

بعد از جفت كردن بيكماه پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام
كه اگر باشد براي كسي كه خريد او را بنسيه يكسال مالي متحرك
يا مالي ساكن كه وفا كند باخر كردن انچه بر اوست از دين بسبب
كردن ان كنيز پس درستي كه ازاد كردن او و نكاح او صحيح
است اصل قال وان لم يكن للذي اشتراها فاعتقها و
تزوجها مال ولا عقدة يوم مات تحيط بقضاء ما
عليه من الذي برقبتها فان عتقه ونكاحه باطل
لانه اعتق ما لا يملك وارى انها رق لمولاها الاول
قيل له فان كانت علقت من الذي اعتقها وتزوجها
ما حال الذي في بطنها فقال الذي في بطنها مع امه
كهيئتها شرح يوم منصوب ومضاف بجمله است و ذكر يوم
مات با وجود انكه مقتضاي ظاهر اين بوده كه گويد كه يوم
اشتري يا گويد اعتقها وتزوجها براي اشارت بانست
كه مال يا عقده در يوم موت قائم مقام مال يا عقده در يوم
اشترا ميشود و تلافي ميكند و قرينه انچه گفتيم انست كه لانه

للمشتري
منه اعني المعتق لها
بها ما حال ما في بطنها
الذي في بطنها من الحمل
حالها او هو كهيئتها

عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن

یعتق مالا یملک اشارتست بایت سوره نسا یا ایها
الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون
تجارة عن تراض منکم و بیان شده در کتاب المعیشه در حدیث
دوم باب بیستم که باب قضاء الدین است علقت بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب علم است یعنی امام گفت که اگر بنا شد
برای آنکه خریدار کنیز را پس آزاد کرد او را مالی متحرک و نه
مالی ساکن در روزی که وفات یافت که وفا کند بآخر کردن
آنچه بر اوست از دین بسبب کردن کنیز پس بدرستی که هر یک
از آزاد کردن او و نکاح او فاسد است زیرا که او آزاد کرد
آنچه را که مالک نمیشود از او میبینم که آن کنیز بنده است برای
مالکان اول او گفته شد امام را که پس اگر باشد که آبستن شده
باشد از آنکه آزاد کرد او را و جفت خود کرد او را چیست
حال فرزندی که در شکم اوست پس امام گفت که فرزندی
که در شکم اوست با مادرش است مانند مادرست در بنده
بودن برای مالکان اول دوم اصل عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن

وجفت خود کرد او را

وجفت خود کرد او را

أبي جعفر عَلَيهِ السَّلام في المَملوكِ يُعطي الرَّجلَ مالاً لِيَشتَرِيَهُ
فَيُعتِقَهُ قالَ لا يَصلَحُ لَهُ ذٰلِكَ شرح ضمیر له راجع بمملوک و
راجع برجل میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام در غلام که میدهد بمرد را مالی برای اینکه بخرد
آن غلام را پس آزاد کند او را گفت که خوب نمیشود برای آن
غلام آن عمل چرا که این منافات ندارد با آنچه گذشت در
حدیث اول باب المملوک یعتق و له مال که باب بیست و نهم است
که غلام مالک فاضل ضریبه است میشود و اعتاق از آن میکند
زیرا که میتواند بود که این مخصوص صورتی باشد که مالکش
جاهل باشد بتوکیل بقرینه فیعتقه زیرا که اعتاق در غیر آن
صورت لغو است و ایضا میتواند بود که خود در اینجا فاضل
ضریبه نتواند خرید اگر چه غیر خود را تواند خرید و ایضا میتواند
بود که این مخصوص صورتی باشد که آن مال غیر فاضل ضریبه
باشد سیوم اصل عَن إبراهيمَ الكَرخيِّ قالَ قُلتُ لِأبي عَبدِ
اللهِ عَلَيهِ السَّلام إنَّ هِشامَ بنَ أدهَمٍ سَألَني أن أسألَكَ عَن

رجلٍ جعل لعبده العتق ان حدث بسيّده حدث الموت
فمات السيّد وعليه تحرير رقبةٍ واجبةٍ فی کفارةٍ
أيجزی عن الميت عتق العبد الذی کان السيّد جعل له
العتق بعد موته فی تحرير الرقبة التی کانت على الميت فقال لا
شرح اديم بضم
همزه وفتح دال بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین و میم
است و در بعض نسخ بجای میم نون است و اول از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی روایت از ابراهیم
کرخی کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی
که هشام بن ادیم طلب کرد از من اینرا که پرسم ترا از مردی
که کردانید برای غلام خود ازادی را اکر حادث شود با کسش
حادث مرک پس وفات یافت ان مالک و بر اوست
ازاد کردن بنده که واجب است در کفاره ایا کافی میشود
ازان وفات یافته ازاد کردن غلامی که بود مالک که
کردانید برای او ازادی را بعد از مردن خود در ازاد
کردن بنده که بود بر ان مرده پس امام کفت که نه
چهارم اصل

عن

عن بکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله رجلٌ
وانا حاضرٌ فقال یکون لی الغلام فیشرب الخمر ویدخل
فی هذه الامور المکروهة فارید عتقه اعتقه احبّ
الیک ام ابیعه واتصدّق بثمنه فقال ان اعتق
فی بعض الزمان افضل وفی بعض الزمان الصدقة افضل
فاذا کان الناس حسنةً حالهم فالعتق افضل واذا کان
شدیدةً حالهم فالصدقة افضل وبیع هذا احبّ
الیّ اذا کان بهذه الحال شرح اعتقه دو نظیرش بتقدیر
ان مصدریه است پس منصوب و مرفوع میتواند بود یعنی روایت
از بکر بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که پرسیدم
امام را مردی و من حاضر بودم با نیروش که کفت که میباشد
غلام پس می‌آشامد خمر را و داخل میشود در این اعمال قبیحه مثل
قمار پس اراده میکنم ازاد کردن او را ایا اینکه ازاد کنم
او را محبوبتر است سوی تو یا اینکه فروشم او را و تصدق
کنم بهای او پس امام کفت که بدرستی که ازاد کردن در بعض
برحالیکه

زمان فاضلترست و در بعض زمان تصدق فاضلترست
یا بزرگ بیش که چون باشند مردمان خوشحال باعتبار مال و دنیا
پس ازاد کردن فاضلترست و چون باشند بدحال پس تصدق
فاضلترست و فروختن این غلام محبوبترست سوی من
چون باشد باین حال فسق هرچند که مردمان خوشحال باشند
پنجم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ يَقُولُ النَّاسُ كُلُّهُمْ اَحْرَارٌ اِلَّا مَنْ اَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ
بِالْعُبُودِيَّةِ وَهُوَ مُدْرِكٌ مِنْ عَبْدٍ اَوْ اَمَةٍ وَمَنْ
شُهِدَ عَلَيْهِ بِالرِّقِّ صَغِيرًا كَانَ اَوْ كَبِيرًا ترجمه روایت
از عبدالله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که بود علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
که میگفت که جمیع مردمان ازاد انند و ظاهر مگر کسی که اقرار
کرد بر خویش ببندگی بر حالی که او بالغ باشد از غلام یا
کنیزک و کسی که گواهی داده شد بر او ببندگی خواه کوچک باشد

یا بزرگ بدانکه مثل این می آید در کتاب القضایا و الاحکام
در حدیث اول باب هیجدهم که باب اخر منه است منافات نیست
میان این حدیث و انچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث
سیزدهم باب شراء الرقیق که باب نود و سیوم است که چون
شخصی در تصرف مالکانه دیگری باشد دعوی حریت او مسموع
نیست مگر ببینه زیرا که مراد بالناس کلهم ما عدای شخصی است
که معلوم باشد که در تصرف مالکانه دیگری است بقرینه و من
شهد علیه بالرق بنابر انکه تصرف مالکانه مستند شهادت
است و الا ابواب شهادات مسدود میشود پس اگر تصرف
مالکانه معلوم باشد احتیاج بشهادت نیست ششم اصل
عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ دَخَلَ ابْنُ اَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي عَلَى اَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ اَبْلَغَ اللهُ مِنْ قَدْرِكَ اَنْ
تَدَّعِيَ مَا ادَّعَى اَبُوكَ فَقَالَ لَهُ مَا لَكَ اَطْفَأَ اللهُ نُورَكَ وَ
اَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَوْحَى
اِلَى عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ

و هو مریم ع

او وهب لمریم عیسی علیه السلام فعیسی من مریم من عیسی و
مریم وعیسی شیء واحد وانا من ابی وابی منی وانا
وابی شیء واحد شرح حسین بن ابی سعید از رؤسای واقفه
است مکاری بضم میم وتخفیف یه است کاف وتخفیف یا است
همزه برای استفهام انکاری است بلغ بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعیل من زایده است باعتبار اینکه استفهام انکاری
در حکم نفی است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است و مصدر
مفعول دوم بلغ تدعی بتشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب افتعال است اوحی الی عمران اشارت است بآیت سوره
ال عمران واذ قالت امرأة عمران و بیان شد در کتاب الحجة
در حدیث اول باب صد وبیست وپنجم که باب فی انه اذا قیل
فی الرجل شیء فلم یکن فیه وکان فی ولده او ولد ولده فانه
هو الذی قیل فیه است یعنی روایت است از بعض یاران ما گفت
که داخل شد ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام پس
گفت امام را که آیا رسانید الله قدر ترا باینکه دعوی کنی

امامتی را که دعوی کرد پدر تو پس امام گفت او را که چیست
ترا خاموش کناد الله نور ترا وداخل کناد تنگدستی را در
خانه تو آیا ندانستی اینرا که الله تبارک وتعالی وحی کرد بسوی
عمران پدر مریم که بدرستی که من بخشیده ام ترا پسری پس بخشیده
او را مریم و بخشید مریم را عیسی علیه السلام پس عیسی ع از مریم
است ومریم از عیسی است ومریم وعیسی یک چیزند ومن از پدر
خودم وپدر من از منست ومن وپدرم یک چیزیم مراد اینست
که هر کدام جاری مجرای دیگریست پس مستبعد نیست
دعوی من اصل فقال له ابن ابی سعید وانا اسألک عن
مسئلة فقال لا اخالک الا بعیداً منی ولست من غنمی
ولکن هاتها فقال له رجل قال عند موته کل مملوک لی
قدیم فهو حر لوجه الله قال نعم ان الله عز وجل یقول فی
کتابه حتی عاد کالعرجون القدیم فما کان من ممالیکه
اتی له ستة اشهر فهو قدیم حر قال فخرج من عنده و
افتقر حتی مات ولم یکن عنده مبیت لیلة لعنه الله شرح

اخالکت بکسر و فتح همزه و خا با نقطه و ضم لام و ضمیر فی خاطب
بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین واوی باب علم است
غنم بفتح غین با نقطه و فتح نون عبارتست از پیروان تنها
بکسر تا دو نقطه در بالا مرکب است از اسم فعل یعنی بیارد
ضمیر راجع بمسئله قدیم مجرور بیا فرعت المبیت بفتح میم و
کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو
نقطه در بالا مصدر باب ضرب شب بروز آوردن و مراد
اینجا قوت است و از ابیت بکسر با و سکون یا نیز مه
مینامند صاحب قاموس گفته که البیت بالکسر القوت
کالبیت لعنه الله جمله انشائیه و خبریه میتواند بود یعنی
پس گفت امام را پسر ابو سعید که و آیا سوال کنم ترا از
مسئله پس امام گفت که گمان نمیبرم ترا مگر دو را از من و
نیستی از جمله پیروان من و لیکن بیار آن را پس گفت که
مردی گفت نزد مردن خود که هر مملوکی از من که کهنه باشد
پس او آزاد است برای راه الله تعالی چه گونه میشود امام

گفت

گفت که آری میدانم بدرستی که الله عز و جل میگوید در کتاب
خود در سوره یس که تا آنکه برگشت مانند چوب خوشه خرما
که کهنه است پس هرچه باشد از مملوکان او که آمده باشد
برای او شش ماه پس او کهنه است آزاد است راوی گفت
که پس ابن ابی سعید بیرون رفت از نزد امام و تنگدست
شد تا آنکه مرد و نبود نزد او نفقه یکشب لعنت کناد او را
الله تعالی هفتم اصل عن عبد الله الفضل الهاشمی عن ابیه
رفعه قال قضی امیر المومنین علیه السلام فی رجل نکح
ولیدة رجل اعتق ربها اول ولد فولدت توأما فقال
أعتق کلاهما ش فضل بن عیسی هاشمی از راویان امام جعفر
صادق علیه السلام است رجل اول عبارتست از غلام الولیدة
بفتح واو و کسر لام کنیز و ربها عبارتست از رجل دوم یعنی راوی
از عبد الله ابن فضل هاشمی از پدرش نسبت داده حدیث را
با امامی که روایت از او است امام گفت که حکم کرد امیر المومنین
علیه السلام به مردی که جفت خود کرد کنیز مردی را که آزاد

و فعلت بصیغه ماضی غائبه معلوم باب منع است الخادم مرفوع
و فاعل است رد بضم را و تشدید دال بصیغه امر باب نصر
است ما اغنی صیغه تعجب است [illegible] منصوب است من
متعلق باغنی است تعتقون بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم
باب افعال بتقدیر ان مصدریه است پس اهمال و اعمال ان
جایز است و مصدر مبتدا است الیوم منصوب بظرفیت است
یکون خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بمصدر تعتقون است و مقصود
اینست که اعتاق [illegible] در وقت تسلط خلفای ضلالت گاهی
باعث این میشود که یکی [illegible] نسب را شوهر کند و فرزند نا صحیح نسب
بهم رسانند و با ما دشمنی کنند لا یجوز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع
غائب معلوم باب نصر با متکلم مع الغیر باب تفعیل ماخوذ است از
جواز بمعنی گذرانی مطلق [illegible] یعنی غلامیست که از شیعه امامیه
باشد حاصل اینست که غلام و کنیز که اسیر شده باشند بی اذن
امام در وقت تسلط ظالمان مال مطلق امام مفترض الطاعة است
و آن امام اذن داده اند برای شیعه امامیه در بعض تصرفات مطلقا

مثل

مثل اعتاق غلامی که از شیعه امامیه باشد و رخصت داده اند
در بعض تصرفات بشرط اینکه موقوف باشد بانمعنی که اگر ایشان
خواهند رد توانند کرد هو ما نحن فیه از قسم دوم است و بنابرین
تقریر منافات ندارد این حدیث با آنچه گذشت در حدیث
اول و سیوم باب ششم و با آنچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث
پنجم و دهم باب من اوصی بعتق تا آخر که باب دوازدهم است
یعنی روایتیست از ناجیه گفت که دیدم مردی را نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس گفت امام را که قربانت شوم بدرستی
که من آزاد کردم کنیزی از خود را و شان نیست که طلب میکنیم
خریدن کنیز را از چند سال پس قادر نمیشوم بر کنیز پس امام
گفت که چه شد آن کنیز گفت که زنده است امام گفت
که برگردان آن کنیز را در مملوکیت او چه بی نیاز است الله
از آزاد کردن یکی از شما اعتاق شما امروز میشود ضرر بر ما و دا
گذاری مطلق نمیشود برای شما اینکه اعتاق کنید مگر غلامی را
که شما شناسید حق باشد دهم اصل عن علي بن جعفر

عن اخیه ابی الحسن موسی علیه السلام قال سألته عن
رجل علیه عتق رقبة واراد ان یعتق نسمة ایّهما
افضل ان یعتق شیخا کبیرا او شابا اجرد قال اعتق
من اغنی نفسه الشیخ الکبیر الضعیف افضل من
الشاب الاجرد شرح رقبه بفتح را بی‌نقطه و فتح قاف و
با یکنقطه بنده کردن نسمه بفتح نون و فتح سین بی‌نقطه بنده
واو فی ضمیر ایهما راجع بما بعد است الاجرد بفتح همزه و سکون
جیم و فتح را بی‌نقطه و دال بی‌نقطه ساده اعتق بصیغه امر و صیغه
ماضی باب افعال میتواند بود یعنی روایتست از علی بن جعفر از
برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که بر اوست ازاد کردن بنده و اراده کرد که ازاد
کند بنده را کدام از دو فاضلترست اینکه ازاد کند بزرگ
سالی را یا جوانی ساده را امام گفت که ازاد کن کسی را که
بی‌نیاز گرد خویش را خواه پیر و خواه جوان و بر تقدیر مساوات
در اغنای نفس ازاد کردن پیر ناتوان فاضلترست از ازاد

کردن

کردن جوان ساده یازدهم اصل عن ابی البختری عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
قال لا یجوز فی العتاق والمقعد ویجوز الاشل والاعرج
الاعمی صح
شرح اسم ابو البختری وهب بن وهب است العتاق بفتح
عین بی‌نقطه مصدر باب ضرب ازادی و مراد اینجا ازاد کردن
است نظر انچه گذشت در شرح کتاب العتق ظاهر انچه گذشت در
احادیث باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر
اینست که مجزی نبودن عتق اعمی در کفاره باعتبار اینست
که او ازادست و بنابران ذکر اعمی و مقعد بعنوان مثال خواهد
بود المقعد بضم میم و سکون قاف و فتح عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه
زمین گیر یعنی روایتست از ابو البختری از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
که کفایت نمیشود در ازاد کردن کور و زمین گیر و کفایت میشود
چلاق و لنگ دوازدهم اصل عن بعض آل اعین عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من کان مؤمنا فقد عتق بعد

سَبْعِ سِنِينَ

سَبْعِ سِنِينَ اَعْتَقَهُ صَاحِبُهُ اَمْ لَمْ يُعْتِقْهُ وَلَا يَحِلُّ اَخْذُ مِنْهُ
مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا بَعْدَ شرح مراد بمؤمن اينجا مجتنب از كبيره است
از جمله شيعه اماميه يعني روايتست از بعض اولاد اعيين از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بنده كه بود مؤمن پس
بتحقيق آزاد شد بعد از هفت سال خواه ازاد كرده
باشد او را مالكش يا ازاد نكرده باشد او را و حلال
نميشود خدمت بنده كه بود مؤمن بعد از هفت سال بدانكه
مشهور اينست كه اين محمول بر كراهت است والله اعلم
سيزدهم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ مَيْسَرَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ عَبْدَهُ بِنُقْصَانٍ
مِنْ ثَمَنِهِ لِيُعْتَقَ فَقَالَ لَهُ الْعَبْدُ فِيمَا بَيْنَهُمَا لَكَ عَلَيَّ
كَذَا وَكَذَا اَيَاْخُذُهُ سَيِّدُهُ قَالَ لَا يَاْخُذُ مِنْهُ عَفْوًا وَيَسْاَلُهُ
اِيَّاهُ فِي عَفْوِهِ فَاِنْ اَبَى فَلْيَدَعْهُ شرح ليعتق بكسر لام و
صيغه مضارع غائب مجهول باب افعالست و ضمير مستتر
راجع بعبد است و مراد اينست كه خريدار براى ازاد كردن

مجرد

مجرد فيما بينهما عبارتست از اينكه در پنهان و بى اطلاع
خريدار اين گفتگو شده العفو بفتح عين بينقطه و سكون
فا بخشش غير لازم ضمير اياه راجع بكذا و كذا است فليدعه
بسكون لام و فتح يا و فتح دال و سكون عين است يعني
از معويه بن ميسره بفتح ميم و سكون يا دو نقطه در پايين
و فتح و ضم و كسر سين بينقطه و را بينقطه از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از مردى كه ميفروشد
غلامش را بنقصان از بهاى غلام براى اينكه ازاد كرده
شود پس گفت آن مرد را غلام در آنچه ميان آن مرد و غلام است
كه تراست بر من چنين و چنين درهم مثلا آيا آن مرد ميگيرد
آن را بعد از ازادى امام گفت كه ميگيرد آن را از غلام برجائى
كه بخشش غير لازم است و طلب ميكند از غلام ازاد در بخشش
غير لازم برجائى كه بخشش غير لازم غلام پس اگر غلام امتناع
كند پس بايد كه واگذارد غلام را چهاردهم اصل عَنْ يُونُسَ
قَالَ قُلْتُ رَجُلٌ كَانَ لَهُ عِدَّةُ مَمَالِيكَ فَقَالَ اَيُّكُمْ عَلَّمَنِي آيَةً

مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ حُرٌّ فَعَلَّمَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ ثُمَّ مَاتَ
الْمَوْلَى وَلَمْ يَدْرِ أَيُّهُمُ الَّذِي عَلَّمَهُ أَنَّهُ يُسْتَخْرَجُ بِالْقُرْعَةِ
قَالَ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَسْتَخْرِجَهُ أَحَدٌ إِلَّا الْإِمَامُ لِأَنَّ لَهُ عَلَى
الْقُرْعَةِ كَلَامًا وَدُعَاءً لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ شرح روایت از یونس
بن عبد الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم
است گفت در مردی که بود او را چند غلام پس گفت که
هر کدام شما که تعلیم کرد مرا آیتی از کتاب الله عز و جل پس تعلیم
کرد او را یکی از آن غلامان بعد از آن وفات یافت صاحب
و دانسته نشد که کدام ایشان است آنکه تعلیم کرد او را که
بدرستی که آن غلام را بیرون آورده میشود بقرعه یونس گفت
که و گذارده نمیشود اینکه بیرون آوردن آن غلام را کسی مگر
امام زیرا که امام راست بر قرعه سخن و دعائی که نمیدانند آنرا
غیر امام میتواند بود که این شرط در صورت حضور امام
باشد موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث
دوم باب المرأة يقع عليها غير واحد في طهر که باب صد و

سی و چهارم است و آنچه می آید در کتاب المواریث در بعضی
احادیث باب پنجاه و یکم که باب آخر منه است و در آن هم
بیان میشود کلام و دعا نیز و الله اعلم یازدهم اصل عَنْ أَبِي
مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِإِسْمٰعِيلَ
حَقِيبَةَ وَالْحَارِثِ النَّصْرِيِّ اطْلُبُوا لِي جَارِيَةً مِنْ هٰذَا
الَّذِي يُسَمَّى كَذَّابًا تَزَوَّجْتُهَا تَكُونُ مَعَ أُمِّ فَرْوَةَ فَدَلُّونَا عَلَى
جَارِيَةِ رَجُلٍ مِنَ السَّرَّاجِينَ قَدْ وَلَدَتْ لَهُ ابْنًا وَمَاتَ
وَلَدُهَا فَأَخْبَرُوهُ بِخَبَرِهَا فَأَمَرَهُمْ فَاشْتَرَوْهَا وَكَانَ اسْمُهَا
سَلْمَى فَزَوَّجَهَا لِمَوْلَاهُ فَهِيَ أُمُّ حُسَيْنِ بْنِ سَالِمٍ
شرح مخلد بفتح میم و سکون خاء با نقطه و فتح لام و دال بی نقطه
است یا بضم میم و فتح خاء و تشدید لام مفتوحه است سراج
بفتح سین بی نقطه و جیم است در اول کتاب روضه اسمعیل
بن مخلد السراج مذکور است حقیبه بفتح حاء بی نقطه و کسر قاف
و سکون یاء دو نقطه در پائین و باء یک نقطه لقب اسمعیل
است و در اصل بمعنی خرجین کوچک است که با سوار است

پس او آزاد است ع

رسالة مخول اسمها
وسمیها ع

... بی نقط

نیابند برای هرچه ضرور است نفری بفتح نون و سکون
صاد بی‌نقطه است نشر الیه هو اصنف است که با نوجه
بفتح کاف و سکون دال بی‌نقطه و با یک نقطه و الف و ضم
نون و سکون واو و جیم معرب کد بانوست یعنی زن میانه
سال ام فروه بفتح فا و سکون را بی‌نقطه زوجه امام علیه
السلام بوده فدلونا بضم لام مشدده کلام ابی خلد است
که همراه آن دو کس بوده و ضمیر جمع راجع بمردمان است
ضمیر جمع در اخر وه راجع برفقا است فاشتروها بفتح
را است رساله بکسر را است سلمی بفتح سین بی‌نقطه
و سکون لام و الف است یعنی روایت است از ابو خلد زین
ساز گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام اسمعیل
حقیبه را و حارث نفری را که طلب کنید برای من کنیزی را
از این قسمی که نامیده میشود که با نوجه باشد ام فروه
پس راهنمایی کردند ما را بر کنیز مردی از زین ساز که تحقیق
زاییده بود برای آن مرد پسری را و مرده بود پسر کنیز پس خر

دادند

دادند امام را القصه آن کنیز پس امر کرد ایشان را چون خریدند
آن کنیز را او بود و نام کنیز رساله پس گردانید نام او برا او
نامید او را سلمی و تزویج کرد او را با سالم غلام خود پس آن
کنیز مادر حسین بن سالم است باب هفدهم اصل باب الولاء
لمن اعتق شرح شامل عنوان این باب و بعض احادیث این
باب می آید در اواخر کتاب المواریث الولاء بفتح واو و
و الف ممدوده مصدر باب حسب ربطی که باعث میراث
بردن شود و اعتق بصیغه معلوم باب افعال است یعنی این باب
بیان آنست که ولاء بنده آزاد کرده شده برای کسی است که
آزاد کرده در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحلبی
و محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی
الله و آله الولاء لمن اعتق شرح این ظاهر است از شرح
عنوان این باب دوم اصل عن اسمعیل بن الفضل قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل اذا اعتق اله
ان یضع نفسه حیث شاء و یتولی من احب فقال

ملکیه

اِذا اُعتِقَ فَهُوَ مَولیً لِلَّذی اَعتَقَهُ وَاِذا اُعتِقَ فَجُعِلَ
سائِبَةً فَلَهُ اَن یَضَعَ نَفسَهُ حَیثُ شاءَ وَیَتَوَلّیٰ مَن
شاءَ شرح اُعتِقَ سه جا بصیغه مجهول باب افعالست مراد
باعتاق اینجا اعتاق تطوع است از کسی که مملوک نباشد
فا برای تعقیب است جُعِلَ بصیغه مجهول باب منع است و این
اشارتست بقسمی از سائبه وان اینست که ازاد کننده
او بری کند خود را از ضمان جریره او چنانچه می اید در کتاب
المواریث در حدیث ششم باب ولاء السائبه و قسمی از
سائبه مذکور شد در حدیث اول باب المملوک یعتق وله
مال که باب سیزدهم است و اقسام ان می اید در کتاب المواریث
در احادیث باب ولاء السائبه و باب بعد از ان که اخر
ابواب است یعنی روایتست از اسمعیل بن فضل بفتح فاء و
سکون ضاد با نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از غلام چون ازاد کرده شود ایا برای اوست
اینکه گذارد خود نفس را در هر جا که خواهد و ولی و وارث

خود

خود کند هر کرا که دوست دارد پس امام گفت که غلام چون
ازاد کرده شود و بانهادن او گردن اکتفا شود پس او مولی
است برای کسی که ازاد کرده او را چون ازاد کرده شود پس
که وا نهیده شود در پی خود پس برای غلام است اینکه گذارد
خود را هر جا که خواهد و ولی و وارث خود کند هر کرا که خواهد
سیوم اصل عَن زُرارَةَ عَن اَبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ فی حَدیثِ
بَریرَةَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قالَ لِعائِشَةَ اَعتِقی
فَاِنَّ الوَلاءَ لِمَن اَعتَقَ شرح بریره بضم باء یک نقطه و فتح راء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است
و حکایت او گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب الامة
تکون تحت المملوک فتعتق تا اخر که باب صد و سی و
هفتم است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه
السلام در حکایت بریره اینکه نبی صلی الله علیه و اله گفت
عائشه را که ازاد کن بریره را چه بدرستی که ولاء از کسی
است که ازاد کرده چهارم اصل عَن عیصِ بنِ القاسِم

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قالت عائشة لرسول
الله صلی الله علیه و آله ان اهل بریرة اشترطوا
ولاءها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الولاء
لمن اعتق شرح روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت عائشه رسول الله صلی
الله علیه و آله را که بدرستی فروشندگان بریره بر من شرط
کردند برای خودشان ولاء بریره را پس گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که ولاء برای کسی است که آزاد کرد
پنجم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی امرأة اعتقت رجلا لمن ولاؤه ولمن میراثه قال
للذی اعتقه الا ان یکون له وارث غیرها شرح
روایت است از ابو الصباح کنانی بکسر کاف و دو نون از
امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که آزاد کرد غلامی را
برای کیست ولاء او و برای کیست میراث او گفت که

برای

برای کسی است که آزاد کرد او را مگر آنکه باشد برای غلام
وارثی غیر آن زن مثل پسر و برادر باب هیجدهم اصل باب
شرح این بابیست بعنوان که مناسبت باب باقی است
در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن بن مسلم
قال حدثتنی عمتی قالت انی جالسة بفناء الکعبة اذ
اقبل ابو عبد الله علیه السلام فلما رآنی مال الیّ فسلم علیّ
ثم قال لی ما یجلسک ههنا فقلت انتظر مولی لنا قالت
فقال لی اعتقتموه قلت لا ولکن اعتقنا اباه فقال
لیس ذلک مولاکم هذا اخوکم و ابن عمکم انما المولی
الذی جرت علیه النعمة فاذا اجرت علی ابیه و جده فهو
ابن عمک و اخوک شرح الفنا بکسر فاء و تخفیف نون و الف
ممدوده فضاء پیش در خانه یجلسک بیاء دو نقطه و باء یک نقطه
بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است و در بعضی
نسخ بجیم و لام از باب افتعال است المولی بفتح میم و فتح لام
کسی که نعمت آزاد کردن جاری بر او شده باشد یعنی روایت

از حسن بن مسلم گفت خبر داد مرا عمه من گفت که بدرستی
که من نشسته بودم در پیش در کعبه که رو آورد امام جعفر
صادق علیه السلام پس وقتی که دید مرا متوجه شد سوی من
پس سلام کرد بر من بعد از آن گفت مرا که چه چیز وا میدارد
ترا اینجا پس گفتم که انتظار میکشم مولای از ما را گفت که
پس امام گفت مرا که آیا آزاد کردید او را گفتم که نه بلکه
آزاد کردیم پدرش را پس امام گفت که نیست این مرد مولای
شما این مانند برادر شماست و مانند پسر عموی شماست
جز این نیست که مولا کسی است که جاری شد بر او نعمت آزاد
کردن پس چون نعمت آزاد کردن جاری شود بر پدرش
یا جدش پس او مانند پسر عموی تست و مانند برادر تست
دوم اصل عَن عَبدِ اللهِ بنِ جُندَبٍ یَرفَعُهُ اِلی اَبی جَعفَرٍ
الاَوَّلِ عَلَیهِ السَّلم قَالَ اِنَّمَا المَولَی الجَلیبُ العَتیقُ وَ
ابنُهُ عَرَبیٌّ وَابنُ ابنِهِ مِن اَنفُسِهِم شرح الجلیب بفتح
جیم و کسر لام و سکون یاء دو نقطه زیر پایین و باء یکنقطه

فعیل

فعیل بمعنی مفعول کشیده شده از جایی بجایی و اینجا عبارت است
از مملوک مراد عربی کسی است که اصیل باشد یعنی که نعمت
آزاد کردن بر او جاری نشده باشد ضمیر انفسهم راجع با آزاد
کنندگان جد است و مراد اینست که مانند خویشان ایشانست
یعنی روایتست از عبد الله بن جُندب بضم جیم و سکون نون
و فتح دال بی نقطه و باء یکنقطه بالا میبرد حدیث را سوی امام
محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که جز این نیست
که مولی مملوکیست که آزاد شده باشد و پسر او اصیل
است و پسر پسر او مانند کسی است که از جمله خویشان ایشان شد
سیوم اصل عَن بَکرِ بنِ مُحَمَّدٍ الاَزدی قَالَ دَخَلتُ عَلی اَبی
عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلم وَمَعی عَلیُّ بنُ عَبدِ العَزیزِ فَقَالَ لی مَن
هٰذا فَقُلتُ مَولیً لَنَا فَقَالَ اَعتَقتُمُوهُ اَو اَبَاهُ فَقُلتُ
بَل اَبَاهُ فَقَالَ لَیسَ هٰذا مَولاکَ هٰذا اَخُوکَ وَابنُ عَمِّکَ
وَاِنَّمَا المَولَی الَّذی جَرَت عَلَیهِ النِّعمَةُ فَاِذا جَرَت عَلی اَبیهِ
فَهُوَ اَخُوکَ وَابنُ عَمِّکَ شرح روایتست از بکر بفتح باء

بکنقطه و سکون کاف ابن محمد ازدی بفتح همزه و سکون زای
بانقطه و دال بینقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلام و با من بود علی بن عبد العزیز پس امام گفت
وا که کیست این مرد پس گفتم که مولای ماست از ما پس امام
گفت که آیا آزاد کردید او را یا پدرش را پس گفتم بلکه پدرش را
پس امام گفت که نیست این مرد مولای تو این مانند برادر
تو و پسر عموی تست و جز این نیست که مولی کسی است که جاری
شد بر او نعمت آزاد کردن پس چون نعمت آزاد کردن جاری
شود بر پدرش پس او مانند برادر تو و پسر عموی تست
چهارم اصل بکر بن محمد عن کبیرة قالت مر بی ابو عبد الله
علیه السلام وانا فی المسجد الحرام انتظر مولی لنا فقال اعتقتم اباه
قلت لا اعتقنا جده فقال لیس هذا مولاکم بل هذا
اخوکم شرح کبیره بفتح کاف و کسر بای یکنقطه هست و در بعض
نسخ بضم جیم و فتح واو هست و در بعض نسخ بضم بای یکنقطه
و فتح کاف هست یعنی روایت کرد بکر بن محمد از کبیره گفت که

ام عثمان ما یقیمک هاهنا
قلت انتظر مولی لنا فقال

گذشت

گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام و من در مسجد حرام انتظار
میکشیدم مولایی از ما را پس امام گفت که ای ام عثمان
چه چیز وا میدارد ترا اینجا گفتم که انتظار میکشم مولایی
از ما را پس امام گفت که آیا آزاد کردید او را گفتم که نه
پس امام گفت که آیا آزاد کردید پدرش را گفتم که نه آزاد
کردیم جدش را پس امام گفت که نیست این مرد مولای شما
بلکه این مرد مانند برادر شماست پنجم اصل عن الحسین
بن علوان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصحبة عشرین
سنة قرابة شرح الصحبة بضم صاد بینقطه و سکون حاء
بینقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم معاشرت القرابه
بفتح قاف و تخفیف رای بینقطه خویشاوندی یعنی روایت
از حسین بن علوان بضم عین بینقطه و سکون لام از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که معاشرت بیست سال
مانند خویشاوندی است باب نوزدهم اصل باب الاباق
شرح اباق بکسر همزه و تخفیف بای یکنقطه مصدر باب علم

وضرب است یعنی این باب بیان گریختن بنده است در
این باب ده حدیث است اول اصل عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ عَن اَبی
جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلام قالَ ثَلثَةٌ لا یَقبَلُ اللهُ لَهُم صَلوةً اَحَدُهُم
العَبدُ الآبِقُ حَتّی یَرجِعَ اِلی مَوالِیهِ شرح روایت است از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که سه کس قبول
نمیکند الله تعالی برای ایشان نمازی را یکی از ایشان غلام
گریخته است تا آنکه برگردد بسوی مالکانش و دو دیگر گذشت
در کتاب النکاح در حدیث ...م باب حق الزوج علی المراة
که باب صد و چهل و هشتم است دوم اصل عَن زَیدٍ الشَّحّام
عَن اَبی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلام اَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ یَتَخَوَّفُ اِباقَ
مَملوکِهِ اَو یَکونُ المَملوکُ قَد اَبَقَ اَیُقَیِّدُهُ اَو یَجعَلُ فی
رَقَبَتِهِ رایَةً فَقالَ اِنَّما هُوَ بِمَنزِلَةِ بَعیرٍ یُخافُ شِرادُهُ
فَاِذا خِفتَ ذلِکَ فَاستَوثِق مِنهُ وَلکِن اَشبِعهُ وَ
اَکسُهُ قُلتُ وَکَم شِبَعُهُ قالَ اَمّا نَحنُ فَنَرزُقُ عِیالَنا
مُدَّینِ مِن تَمرٍ شرح ضمیر سئله راجع بزید است رجل مرفوع

ومبتدا

و مبتدا است یقیده از باب تفعیل است الرایه برا بی نقطه
و الف منقلب از یا رویه دو نقطه در پایین غل آهنین
که بر گردن غلام گریزپا میگذارند تخاف بتا دو نقطه و الف
منقلب از واو بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است
شراد بکسر و فتح شین با نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه در
مصدر باب نصر است اشبعه بصیغه امر باب افعال است
اکسه بضم سین بی نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی از باب نصر است
الشبع بکسر شین با نقطه و سکون و فتح با یک نقطه مقداری
از خوراک که کافی باشد در سیر کردن المد بضم میم و تشدید
دال بی نقطه آنچه دو دست کشیده متصل بیکدیگر را پر کند
و آن چهار یک صاع است یعنی روایت است از زید پیه فروش
از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او پرسید امام را که
مردی میترسد از گریختن مملوکش یا پیدا شده مملوک او
که بتحقیق گریخته بوده آیا بند میکند او را یا میگرداند در
گردن مملوک غل آهنین را پس امام گفت که اینست

که آن مملوک مانند شتری است که میترسی از گریختن آن
پس چون ترسی از آن پس خاطر جمع کن از او ولیکن او را
سیر کن او را و جامه بپوشان او را گفتم که چه مقدار است
مقدار سیری او امام گفت که آنچه ما پس روزیانه میدهیم
عیال ما را و مدی از خرما سیوم اصل عَن اَبی هاشم الجعفری
الجعفری قال سألتُ اَبا الحسن علیه السلام عن رجلٍ قد
اَبق منهُ مملوکُه یجوزُ اَن یُعتقَه فی کفارةِ الیمین
والظهارِ قال لا بأس به ما لم یعرف منه موتا قال
ابو هاشم رضی الله عنه وکان سألنی نصر بن عامر
القمی اَن اَسأله عن ذلک شرح روایتست از ابو هاشم
که از اولاد جعفر طیار است گفت که پرسیدم امام علی نقی
علیه السلام را از مردی که بتحقیق گریخت از او مملوک او
آیا جایز است اینکه آزاد کند او را در کفاره قسم یا کفاره
ظهار مثلا امام گفت که نیست پروایی بان چند انکه
نشناخته باشد از آن مملوک مردنی را گفت ابو هاشم

رضی الله

رضی الله عنه که و بود که طلب کرده بود از من نصر بفتح نون و
سکون صاد بی نقطه ابن عامر قمی که بپرسم امام را از آن
چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن جاریةٍ مدبرةٍ اَبقت من سیدها سنین کثیرة
ثم جاءت بعد ما مات سیدها باولادٍ ومتاعٍ
کثیرٍ وشهد لها شاهدان اَن سیدها قد کان د
دبرها فی حیوته من قبل اَن تابق قال فقال ابو جعفر
علیه السلام اری انها وجمیع ما معها للورثة قلت لا تعتق
من ثلث سیدها قال لا انها اَبقت عاصیة لله
ولسیدها فابطل الاباق التدبیر شرح روایتست از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از کنیزی مدبره که گریخت از مالکش چند سال بعد از آن
آمد بعد از آنکه متوفی شد مالکش با فرزندانی و متاعی بسیار
و گواهی دادند برای آن کنیز دو گواه باینکه مالکش بتحقیق
بود که تدبیر کرده بود او را در زندگی خود پیش از آنکه کنیز

که برزوراوی گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که
می بینیم که این کنیز و جمیع آنچه با اوست برای وارثان تست
گفتم که آیا آزاد میشود از ثمنت مالکش امام گفت که نه بدرستی
که آن کنیز گریخت در حالی که عصیان کننده بود الله تعالی را
و مالکش را پس تباه گرد و گریختن تدبیر را **پنجم اصل** عن غیاث
بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین
صلی الله علیه قال فی جعل الآبق المسلم یرد علی المسلم
وقال علیه السلام فی رجل اخذ ابقا فابق منه قال لیس
علیه شیء **شرح** الجعل بضم جیم و سکون عین بی نقطه مزدی که
قرار داده شود برای عملی الآبق بهمزه و الف و کسر با بی نقطه
بنده گریخته و آن مجرور و مضاف الیه است المسلم و حاصل صیغه
اسم فاعل باب افعال است و اول مرفوع و مبتدا است و
عبارت است از مالک بنده گریخته و دوم عبارت است از آن بنده
بنده گریخته و این جمله مفعول قال است یرد براء بی نقطه و تشدید
دال بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است و خبر

مجهول

مبتدا است و ضمیر مستتر راجع با المسلم اوست و مفعولش محذوف است
تقدیر یرده و ضمیر مجرور مفعول راجع بجعل است **یعنی** روایت است
از غیاث بکسر غین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه
نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه
امیر المؤمنین صلی الله علیه گفت در مزد قرار یافته برای
گریخته که مسلمان رد میکرد آنرا بر اهل مسلمان یا تعیینی که
میدهد آن مرد را و گفت امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که گرفت
گریخته را پس گریخت از او نیز گفت که نیست بر آن مرد چیزی
تفصیلی که می آید در حدیث ششم این باب **ششم اصل** عن
بعض اصحابنا رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال
المملوک اذا هرب ولم یخرج من مصره لم یکن ابقا
شرح روایت است از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را
که روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مملوک
چون رو پنهان کرد و بیرون نرفت از شهرش نشد گریخته
که حکمش مذکور شد در حدیث اول این باب شاید که مراد

صورتی باشد که اثرش معلوم باشد و عذری داشته باشد والله
اعلم هفتم اصل عن الحسن بن صالح قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل اصاب عبدًا آبقًا فأخذه فأفلت
منه العبد قال ليس عليه شيء قلت فاصاب جارية
قد سرقت من جار له فأخذها ليأتيه بها فنفقت
قال ليس عليه شيء شرح افلت بفا و تا و دو نقطه در بالا
بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعال است نفقت بنون و فا
و قاف بصیغه ماضی غائبه معلوم باب نصر است یعنی روایت
از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که برخورد غلامی گریخته را پس گرفت او را و رها شد
از او آن غلام امام گفت که نیست بر او چیزی تفصیلی که می آید
در حدیث آینده گفتم که پس برخورد کنیز را که تحقیق که دزدیده
شده بود از همسایه که او راست پس گرفت آن کنیز را تا آورد
نزد همسایه او را پس آن کنیز تلف شد امام گفت که نیست
بر آن مرد چیزی هشتم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله علیه السلام

ان

ان امير المؤمنين صلوات الله عليه اختصم اليه في رجل
اخذ عبدًا آبقًا فكان معه ثم هرب منه قال يحلف
بالله الذي لا اله الا هو ما سلبه ثيابه ولا شيئًا مما
كان عليه ولا باعه ولا داهن في ارساله فاذا حلف
برئ من الضمان شرح اختصم بصیغه ماضی غائب مجهول باب
افتعال است الیه نائب فاعلست یحلف بصیغه مضارع غائب
معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع برجل است ثیابه مفعول
مفعول دوم است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه خصومت کرده
ها او در مردی که گرفت غلامی گریخته را پس بود آن غلام
ن از او گفت که آن مرد قسم بخورد و بالله
و از آن غلام جامه‌های
نه فته و نفروخت
پس چون قسم
جعفر

عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جُعْلِ الْآبِقِ
وَالضَّالَّةِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح الضاله بضاد با نقطه و تشدید
لام را گم کرده یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مزدی که قرار
یافته برای آوردن بنده گریخته و بار گم کرده امام گفت که نیست
پروائی با مزد دهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ فِي الْإِبَاقِ عُهْدَةٌ شرح العهده بضم عین بی نقطه
و سکون ها و دال بی نقطه تاوان درک یعنی روایتست از محمد بن
قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست در گریختن غلام
خریده شده تاوان درکی بر فروشنده زیرا که گریز بعد
حادث میشود در غلام نزد مالک دوم
المعیشه در حدیث
عیب تا آخر که
بتوفیق
لله رب

أجمعين شرح این از ملحقات کتابست یعنی بانجام رسید کتاب
العتق بتوفیق الله تعالی و لاحق میشود آنرا کتاب الصید انشاء
الله تعالی و سپاس الله راست که صاحب اختیار هر کس
و هر چیز است و درود و تحیت بر بهترین مخلوقین او محمد و آل
او بهمگی قد فرغ الفقیر المحتاج الی عفو ربه خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله تعالی عنه و عن والدیه و عن اسرته من املاء
شرح کتاب العتق یوم الحادی و العشرین من رجب سنة
سبع و سبعین و الف الهجریة حامدا مصلیا مسلما مسلّی
هزاران درود و هزاران سلام نثار محمد و آلش تمام
تم الکتاب بعون الملک الوهاب من ید الفقیر الحقیر محمد زکی
ابن المرحوم محمد قاسم سنه ۱۱۳۴
و شد حیدر الثانی



۷۹/۴/۲۵

